

رساله ی استدلالی

حیات النفس

اصول عقاید شیعه ی اثنی عشری

توحید ، عدل ، نبوت ، امامت ، معاد

تألیف

علامه ی اوحد مرحوم شیخ احمد احسائی

فهرست موضوعات

صفحه

عنوان

مقدمه

باب اول در توحید

فصل اول در این که حق تعالی قدیم است

فصل دوم در این که حق تعالی دائمی و ابدی است

فصل سوم در این که حق تعالی حیّ است

فصل چهارم در این که حق تعالی عالم است

فصل پنجم در این که حق تعالی قادر مختار است

فصل ششم در این که حق تعالی عالم و قادر است

فصل هفتم در این که حق تعالی سمیع و بصیر است

فصل هشتم در این که حق تعالی واحد است

فصل نهم در این که حق تعالی مدرک است

فصل دهم در این که حق تعالی مرید است

فصل یازدهم در این که حق تعالی متکلم است

فصل دوازدهم در این که حق تعالی مثل و مانندی ندارد

فصل سیزدهم در این که چیزی حق تعالی را احاطه نکرده است

فصل چهاردهم در این که حق تعالی در چیزی حلول نمی کند
 فصل پانزدهم در این که حق تعالی به چشم دیده نمی شود
 فصل شانزدهم در این که درک حق تعالی ممتنع است

باب دوم در عدل

حکم افعال اختیاری مکلفین در اصل ایجاد

باب سوم در نبوت

فصل اول در اثبات نبوت انبیاء (ع)

فصل دوم پیامبر این امت حضرت محمد بن عبد الله (ص) است

فصل سوم در معجزات رسول اکرم (ص)

فصل چهارم قرآن معجزه شگفت آور

فصل پنجم در این که حضرت رسول اکرم (ص) خاتم پیامبران است

باب چهارم در امامت

فصل اول امامت به نص خاص از جانب خداست

فصل دوم در اثبات امامت سایر ائمه ی معصومین علیهم السلام

فصل سوم در این که حضرت ولی عصر حجه بن الحسن عسکری (ع) تا

امروز موجود و زنده است

فصل چهارم در اعتقاد به وصایت اوصیاء علیهم السلام

باب پنجم در معاد

فصل اول در محشور شدن همه ی مخلوقات در روز قیامت

فصل دوم در قصاص جمادات و نباتات در دنیا

فصل سوم گویا شدن اعضای انسان در روز قیامت

فصل چهارم در تطایر کتب

فصل پنجم در میزان

فصل ششم در صراط

فصل هفتم در حوض کوثر و شفاعت

فصل هشتم در وجود بهشت

فصل نهم در وجود جهنم

فصل دهم خلود در بهشت و جهنم

فصل یازدهم

خاتمه

در رجعت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین

فصل اول

فصل دوم در رجعت حسینی (ع)

فصل سوم (خرابی جهان)

ملحقات خاتمه

این کتاب

تحت اشراف حکیم الهی فقیه ربانی

حضرت آیت الله المعظم حاج میرزا عبد الله

حائری احقاقی

فرزند بزرگوار آیت الله المعظم حاج میرزا

عبد الرسول حائری احقاقی (ره)

چاپ و منشر گردید

رساله ی استدلالی

حیات النفس

اصول عقاید شیعه ی اثنی عشری

توحید ، عدل ، نبوت ، امامت ، معاد

تألیف

علامه ی اوحد مرحوم شیخ احمد احسائی

شرح حال مختصری

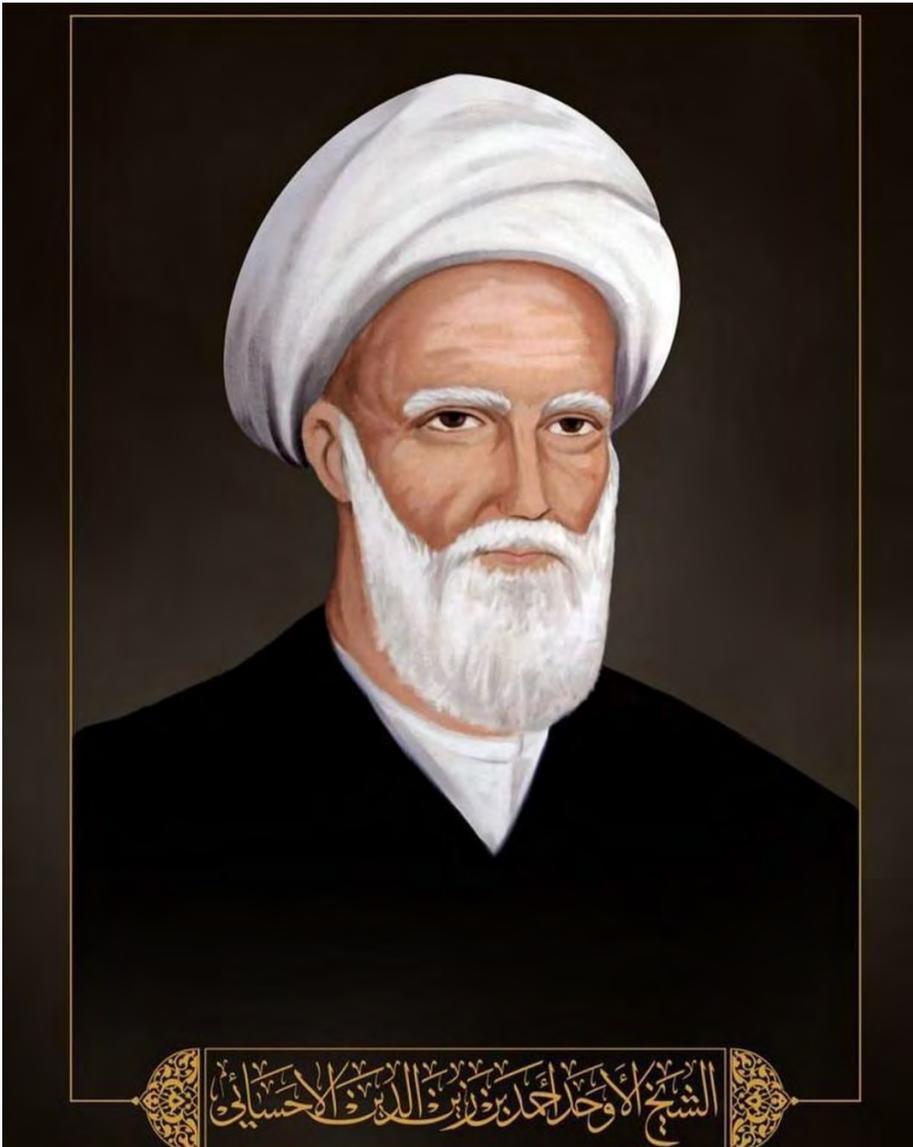
از مؤلف

کتاب

حیات النفس

شیخ امجد اوحد

شیخ احمد احسائی



شرح حال مختصری از مؤلف کتاب حیات النفس

شیخ امجد اوحد شیخ احمد احسائی

آن مرحوم در احساء در قریه ی مطیرفی در سال ۱۱۶۶ هجری قمری به دنیا آمد، احساء در شرق جزیره ی عرب واقع شده و در حال حاضر منطقه ی شرقی کشور سعودی است و قریه ی مطیرفی در شمال احساء و در نه کیلو متری مرکز احساء قرار دارد، منزل و مسجد شیخ احمد احسائی در آن جاست، در کنار این آبادی چشمه ی حَوّار جاری است .

نسب شیخ :

شیخ احمد، پسر شیخ زین الدین پسر ابراهیم پسر داغر پسر رمضان پسر راشد پسر دهیم پسر شمروخ آل صقر المهاشیر است مهاشیر منسوب به کوهی در تهامه به نام میثور می باشد و او از تیره ی بنی خالد و بنی خالد از طایفه ی تهامه است و به قبیله ی شریف قریش می پیوندد بنا بر این شیخ، به لحاظ نسب، عربی اصیل به شمار می رود. بنی خالد در کوه میثور سکونت داشتند.^۱ اجداد شیخ از رمضان به آن طرف، موالی اهل بیت علیهم السلام نبودند و خدا می خواست نسل ایشان هدایت شوند بین داغر و پدرش اختلافی شد و داغر بیابان را رها کرد و در مطیرفی ساکن شد و بعد از زمانی اندک، داغر و فرزندانش شیعه شدند. شیخ در شرح حال خود گفته است: داغر در آبادی معروف ما به نام مطیرفی در احساء سکونت گزید و بیابان را

^۱ - الدین بین السائل و المجیب ۱۰۹/۱.

ترک کرد و خدای تعالی با ایمان بر او احسان فرمود. و شکر از آن اوست که ما را از گمراهی برهانید همه ی اولاد او شیعه ی اثنی عشری بودند.¹

فرزندان شیخ:

فرزندان شیخ همه، عالم حکیم و پرهیزکار بوده اند² و عبارتند از: شیخ محمد تقی و شیخ علی نقی و شیخ عبد الله و شیخ حسن.³

مشایخ اجازه ی شیخ:

شیخ از اعلام مراجع و فقهای معاصر خود اجازه های مفصلی دریافت کرده که از برتری او حکایت دارند، بعضی⁴ از آن اعلام قدس الله ارواحهم به این شرح هستند:

۱- شیخ احمد دمستانی بحرانی ۲- سید مهدی شهرستانی ۳- سید علی طباطبائی ۴- شیخ جعفر بن شیخ خضر نجفی ۵- سید محمد مهدی طباطبائی معروف به بحر العلوم ۶- شیخ حسین آل عصفور بحرانی ، اجازات این شش بزرگوار به شیخ اعلی الله مقامهم در سال

1 - تراث الشیخ / ۳۴ و ۳۵.

2 - الدین بین السلئل و المجیب.

3 - اعلام هجر ۲۰۲۱.

4 - علامه طهرانی در الذریعه یادآوری کرده که اجازات صادره به مرحوم شیخ از مشایخ اعلام در یک جلد تقریباً ده هزار بیتی جمع آوری شده و در نزد صاحب کتاب (النعل الحاضره) است، و از گفته ی او چنین ظاهر می شود که ایشان مشایخ زیادی دارند غیر از آنان که ما در زیر از ایشان نام برده ایم.

۱۳۹۰ با توضیحات و حواشی دکتر حسین علی محفوظ استاد علوم حدیث و رجال در دانشکده ی اصول الدین بغداد، در مطبعه ی الآداب در نجف اشرف چاپ شده است. ۷- شیخ موسی کاشف الغطاء که در سال ۱۲۴۱ در گذشته است ۸- برادر شیخ حسین آل عصفور بحرانی ۹- شیخ محمد بن شیخ حسین بن احمد بن عبد الجبار قطیفی^۱،^۲

تذکری مهم جهت پژوهشگران :

آیت الله مرحوم میرزا علی آقا ثقة الاسلام شهید روز عاشورا در تبریز در مرآت الکتب خود می نویسد: "بعضی از عرفاء، او یعنی شیخ احسانی را از خود پنداشته و او را از ایشان دانسته اند حتی میرزا ابو القاسم ذهبی معروف به میرزا بابا در پایان کتابش قوائم الانوار در شرح حال سید قطب الدین محمد نیریزی شیرازی نوشته است: (سید قطب الدین مدتی در نجف سکونت و در آن ایام فتوحات مکیه را تدریس کرد و سید سند محمد مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر نجفی و ملا محراب گیلانی از او فیض بردند و نوشته است: به موقع اقامتش در احساء شیخ احسانی در نزدش تربیت شد و در علم و عمل به کمال رسید و در جهان معروف شد)!. و پسرش سید محمد مجد الاشراف در رساله ی تام الحکمة که مقدمه مانندی است به همان کتاب پدرش، چنین نوشت: (سید قطب الدین محمد مذکور، ملا محراب گیلانی را به اصفهان

^۱ به اجازه شیخ احسانی به شیخ اسد الله کاظمی انصاری نگاه کنید. -

^۲ - اعلام هجر ۱۸۱/۱ و ۱۸۲.

روانه کرد و سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر نجفی را در عتبات عالیات گذاشت و شیخ احمد احسائی را به اطراف ایران فرستاد...!!

ولی از حق باید پیروی کرد و آن این است که سید قطب الدین به طوری که در ریاض العارفین تصریح شده از شاگردان شیخ علی نقی اصطهبانی و از معاصران شاه سلطان حسین صفوی و از درگذشتگان ۱۱۷۳ بوده است و قصیده ی عشقیه ی خود را به سال ۱۱۴۵ سروده و همه ی آن را در قوائم الانوار ذکر کرده است و دانسته ای که مرحوم شیخ احسائی در ۱۱۶۶ به دنیا آمده و به موقع فوت سید قطب الدین، هفت سال بیشتر نداشته است چگونه آن چه آن ها گفته اند صحیح می شود؟^۱

آقایان صوفی ها، از هر راهی که شده می خواهند برای خودشان، شأن و شوکت درست کنند و بزرگانی امثال سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر نجفی و شیخ احمد احسائی اعلی الله مقامهم الشریف را دست نشانده ی خود معرفی کرده و به جیفه ی دنیای دنی خود دست پیدا کنند و جمعی هم بررسی نکرده ایشان را به تصوف متهم نمایند در صورتی که این مراجع بزرگ و شیخ احسائی و شاگردان او، در کتاب هایشان نشان داده اند که به شدت از ایشان بیزار و با آنان مخالفند.^۲

^۱ - مرآت الکتب ج ۳۸/۱.

^۲ - یکی از ناشران اصفهان کتابی را از استاد... نشر داده بود و نویسنده از این دروغ شاخدار بر علیه مرحوم شیخ استفاده و او را زیر سؤال برده بود حقیر نامه ای را نوشتم و خواستم از نامبرده بخواهم که اشتباهش را به نحوی جبران کند ولی متأسفانه ناشر محترم از نویسنده آدرسی و یا تلفنی در اختیارم نگذاشت .

بعضی از شاگردان احسائی:

سید محمد طالقانی در ص ۸۳ کتابش شیخیه می نویسد: " احسائی سالهایی دراز، عهده دار تدریس در معقول و منقول شد و حوزه هایی پر شور و نشاط در کربلاء و نجف و بصره و دیگر شهرهای عراق و در قزوین و یزد و تهران و اصفهان و کرمانشاهان و دیگر شهرهای ایران و در احساء و بحرین از شهرهای خلیج داشت و صدها نفر از علماء و فضلاء، از حوزه تدریس او بیرون آمدند و کار او به حدی رسید که وقتی به یکی از شهرهای علوم دینی وارد می شد اهل علم به حوزه ی او رو می آوردند تا از وی استفاده کنند...، اما اتهاماتی که به او و پیروانش و منتسبین مدرسه اش زدند، سبب شد بعضی برای حفظ سلامتی خود از وی دوری و حتی شاگردی خود را منکر شوند حتی بگویند او را ندیده اند و نمی شناسند، به همین منظور ما به کتاب های تراجم و مطالبی که بر له یا علیه او نوشته شده بود مراجعه کردیم و اسامی معدودی از شاگردان او را یافتیم که از شمار انگشتان یک دست نمی گذرد^۱ در عین حال با توجه به ادامه ی بحث توانستیم این بزرگان را شناسائی کنیم که در مدرسه ی او تحصیل کرده اند:

۱- ابراهیم بن عبد الجلیل صاحب تحفة الملوک فی سر السلوک .

۲- سید احمد تبریزی معروف به خوشنویس.

^۱ - تعجب آور است که جناب طالقانی بعد از این گفته ی خود، اسامی سی تن از علمائی را آورده که از شیخ تلمذ کرده اند .

- ۳- سید ابو الحسن بن محمد حسین تنکابنی دائی صاحب قصص العلماء .
- ۴- سید ابو القاسم بن محمد حسین تنکابنی دائی صاحب قصص العلماء .
- ۵- مولی آغا قزوینی حکیم .
- ۶- میرزا حسن گوهر .
- ۷- شیخ حسین کرمانی .
- ۸- شیخ زین العابدین خوانساری .
- ۹- شیخ شفیع تبریزی .
- ۱۰- صاحب کتاب الغیبه و الرجعه .
- ۱۱- شیخ عبد الخالق یزدی .
- ۱۲- میرزا عبد الرحیم قره باغی .
- ۱۳- شیخ عبد الله بن ابراهیم آل عیثان .
- ۱۴- شیخ عبد الوهاب قزوینی .
- ۱۵- شیخ علی اردوبادی .

- ۱۶- شیخ علی برغانی.
- ۱۷- شیخ علی سمنانی.
- ۱۸- سید کاظم رشتی.
- ۱۹- ملا محمد حمزه شریعتمدار.
- ۲۰- سید محمد خراسانی.
- ۲۱- شیخ محمد شریعتمدار استرآبادی کبیر.
- ۲۲- شیخ محمد ریحانی اهری.
- ۲۳- شیخ محمد...
- ۲۴- شیخ محمد گنجوی.
- ۲۵- شیخ محمد ممقانی.
- ۲۶- سید محمد بن حسن حسینی، او به دستور استادش احسائی، هفتاد و پنج رساله را در مجموعه ای جمع آوری و نوشته که در سال ۱۲۳۹ه و ۱۸۲۳م از آن فارغ شده است.
- ۲۷- ملا محمود نظام العلماء تبریزی.
- ۲۸- مولی مرتضی علم الهدی.

۲۹- شیخ مهدی بن محمد.

۳۰- سید میرزا سلیمان مدرس یزدی.

این جانب نگارنده ی این سطور چند نفر دیگر از شاگردان او را در این جا می نویسم:

۳۱- ابن محمد زکی مشهور به حاج بابا بن حاج شریف محمد

زکی ، کتابی دارد که در کرمانشاه نوشته است و در ذیل آن نام شیخ را آورده و گفته است: جعلنی الله فداه لانه دام ظلّه العالی...

۳۲- محمد باقر بن آخوند ملا علی بابا بن محمد علی شبستری، او

رساله ی به نام بحر الهدایه دارد.

۳۳- کاظم بن علی نقی سمنانی، به ج اول جوامع الکلم

ص ۱۳۸ مراجعه کنید.

یاد آوری در باره ی شاگردان شیخ:

در جلد اول تراث الشیخ الاوحد ص ۳۹ که با کوشش فراوان جمعی از فضلاء به عنوان مقدمه به رشته ی تحریر در آمده، نام (۹۶) نود و شش تن از شاگردان او ذکر شده است به آن جا مراجعه کن. شرح حال ۸۸ نفر از "اعلام مدرسه الشیخ الاوحد" در کتابی به همین نام، به تحقیق احمد عبد الهادی

المحمد صالح ، ص ۹۱ تا ۴۳۷ در ۳۳۶ صفحه تدوین شده است خدای تعالی به این محققان اجر وافی عنایت فرماید .
البتة تعداد شاگردان شیخ به یقین بیش از این تعداد بوده است.

بعضی از کسانی که از مرحوم شیخ احسائی اجازه داشته اند:

- ۱- سید کاظم رشتی متولد ۱۲۱۲ و متوفای سال ۱۲۵۹ .
- ۲- شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام متوفای ۱۲۶۶ .
- ۳- میرزا حسن معروف به گوهر متوفای سال ۱۲۶۶ .
- ۴- شیخ اسد الله تستری کاظمی صاحب کتاب المقاییس متوفی به سال ۱۲۳۴ .
- ۵- حاج محمد ابراهیم کلباسی صاحب کتاب الاشارات متوفای سال ۱۲۶۲ .
- ۶- میرزا محمد تقی نوری والد میرزا حسین نوری صاحب المستدرک الوسائل متوفی به سال ۱۲۶۳ .
- ۷- سید عبد الله شبر متوفی به سال ۱۲۴۲ .
- ۸- پسرش شیخ محمد تقی .

- ۹- پسرش شیخ علی نقی متوفای سال ۱۲۴۶..
- ۱۰- شیخ احمد آل عصفور برادر شیخ حسین.
- ۱۱- شیخ عبد الکریم سرابی .
- ۱۲- شیخ عبد الوهاب بن محمد علی قزوینی متوفی بعد از سال ۱۲۶۰..
- ۱۳- ملا محمد کبیر حجت الاسلام مامقانی متوفی در سال ۱۲۶۹..
- ۱۴- شیخ علی برغانی متوفی در سال ۱۲۶۹..
- ۱۵- سید محمد بن سید عبد الرحیم حسینی .
- ۱۶- شیخ محمد بن شیخ علی بن شیخ عبد الجبار قطیفی متوفی ۱۲۴۲..
- ۱۷- سید محمد تقی بن میرزا محمد تقی حسینی قزوینی متوفای سال ۱۲۷۰..
- ۱۸- شیخ عبد الخالق بن عبد الرحیم یزدی متوفی ۱۲۶۸ .
- ۱۹- سید مال الله بن سید محمد خطی متوفی در ۱۲۲۲.

- ۲۰- شیخ عبد الله قطیفی متوفی در سال ۱۲۲۰.
- ۲۱- شیخ محمد عبد علی قطیفی متوفی در سال ۱۲۴۵.
- ۲۲- مولی مرتضی بن عبد علی معروف به علم الهدی .
- ۲۳- شیخ محمد علی معروف به قطری.
- ۲۴- سید محسن بن سید حسن حسینی اعرجی کاظمی .
- ۲۵- شیخ مرتضی انصاری متوفای سال ۱۲۸۱ ..^۱
- ۲۶- آمنة خانم قزوینی.^۲

منزلت اجتماعی شیخ و شعله ور شدن آتش حسد بعضی از

معاصران او:

سید محمد حسن آل طالقانی در فصل سوم کتاب ص ۹۳ تحت عنوان فوق می نویسد: (ستاره ی احسانی درخشید و حوزه های علمی او را به نیکی پذیرفتند، به وفور دانش و سطح فکر بالا شناخته شد همه او را با انگشت به هم نشان می دادند. و همگان به تقوی و زهد او در زعامت

^۱ - سید محمد حسن طالقانی ۱۲ نفر از علما را نامبرده که از مرحوم شیخ اجازه داشته اند و ما این افراد را با گذاشتن دو نقطه " . در پایان نامشان آوردیم، ۱۳ نفر دیگر + ۱۲ نفر را می توانید در مقدمه ی تراث الشیخ الاوحد ص ۴۵ و ۴۶ ، ملاحظه فرمایید.

^۲ - مستدرکات اعیان الشیعة ۲/ص ۷ و ۱۳۴ اعلام مدرسة الشیخ الاوحد.

دینی متفق بودند او مدت ها بین نجف و کربلاء و کاظمین در رفت و آمد بود و در این شهرها حوزه های بزرگ و علمای بی نظیری حضور داشتند که برای زیارت او نسبت به هم سبقت می کردند و بی نهایت به او احترام می گذاشتند و همین سبب شد مردم به او روی آورند و در نزد عامه ی مردم در همه ی طبقات بزرگ نمود. و با این که اعراض داشت ریاست او رو گسترش نهاد و نزدیک شد شهرت او علمای معاصر را تحت الشعاع قرار دهد و تصمیم گرفتند او را دک کنند ولی از موقعیت او در اجتماع هراس داشتند ابتداء سکوت اختیار کردند ولی در نهان نقشه ی نابودی او را می کشیدند علمای کربلاء تصمیم داشتند هر عالمی را که ریاست و زعامت کند و بیم آن باشد که جلو بیفتد او را تکفیر کنند و تعدادی از علماء را تکفیر کردند ولی موفق نشدند که ناچار خجالت کشیدند...).

در ص ۹۵ در باره ی احترام علمای ایران به شیخ احسانی می نویسد :
 (همه ی علماء به استقبال شیخ می رفتند... و در نماز به او اقتداء می کردند و در مناسبت ها او را بر خود مقدم می داشتند ولی این امر بر همه ی ایشان سهل نبود، اغلب ایرانیان به عرب ها به نظر حقارت می نگرند و اعتقاد دارند که به لحاظ ذهنی عقب مانده اند با این حال از علماء هستند و حسد از خصائص اهل علم است برای آنان چگونه خوش آید که شخصی از احساء از فرزندان صحرا در شهرشان بر ایشان وارد شود و بر آنان فائق آید و در نزد پادشاهشان و ملتشان مورد توجه باشد؟ علی رغم این ها، شرایط ایجاب می کرد که به برتری و تقدم او اعتراف کنند.

حوصله ها نسبت به این مرد تمام می شد و در جهت خلاصی از این وضع مدتی طولانی فکر می کردند و سر انجام به نتیجه ای رسیدند که امثال و اقرانشان در کربلاء رسیده بودند و دیدند تنها راه این است که مردم را از دور او پراکنده سازند، این کار را دوست می داشتند و مقدمه چینی و رسیدن به آن را می شناختند همه ی این نقشه ها در نهانی انجام می گرفت و شیخ احسائی اطلاع نداشت و به ذهنش هم نمی آمد که قوم چه خوابی را برایش می بینند...).

سوره ی فلق :

امان از صحبت های سرگوشی، امان از وسوسه های شیطان رجیم، امان از حسادت ها، امان از خواب هایی که مردمان حسود نسبت به رقیب می بینند، امان از این که نادانی سنگی را به چاه افکند و هزار عاقل از بیرون آوردن آن ناتوان بمانند، امان از لغزش اهل بینش و دانش که عالمی را می لغزانند امام موسی بن جعفر علیه السلام در ایام طفولیت در هوای بارانی در کوچه راه می رفت، ابو حنیفه که سوار هم بود به او عرض کرد: مواظب باش لیز نخوری ... امام علیه السلام به کنایه به او فرمود: مراقب باش تو نلغزی که جهانی را می لغزانی. در این جا بهتر است به سوره ی فلق تیمن کنیم و آن را بخوانیم: (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّٰثَاتِ فِی الْعُقَدِ وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ) به نام خدای بخشنده ی مهربان، بگو به خدای بر افروزنده ی صبح

هنگام پناه می برم از شر هر چیزی که آفریده و از شر شب تار، هنگامی که در آید و از شر زنانی که به جادو در گره ها بدمند و از شر حسود، هنگامی که آتش حسدش برافروخته می شود او ایمان خود را می سوزاند و زندگی دیگران را نیز به مخاطره می افکند، صحنه ی خونین کربلاء را حسد یزید و آل یزید به وجود آورد (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ)^۱ بنی امیه و هوادارانش تحمل نکردند مقامی را که خدای تعالی به اهل بیت علیهم السلام از فضل خود عطا فرموده بود.

تبادل نظر و به دست آوردن بهانه:

تصمیم بر این قرار گرفت که شیخ احسائی را دک کنند، ولی چه کسی باید بمب فتنه را منفجر می کرد؟ سید محمد حسین آل طالقانی در ص ۹۶ می نویسد که خلاصه ی آن چنین است: (شیخ با جمعی به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام عازم شد و به نزدیکی قزوین رسید، ریاست آن شهر با شیخ محمد تقی برغانی مشهور به شهید ثالث بود، مردی خود شیفته و مغرور، گمان می کرد شیخ به خانه ی او وارد می شود و شهرت و احترام میزبان زیاد می شود، شیخ عبد الوهاب قزوینی از شاگردان شیخ و از فقهاء و در قزوین امام جماعت بود، وقتی از آمدن استادش خبردار شد جمعی را تا همدان به استقبال استاد فرستاد و از وی دعوت کرد که به منزل او وارد شود، برغانی چنین فکر کرد که شیخ

^۱ - نساء ۵۴ .

خواسته منزلت شاگردش را بالا ببرد و منزلت او را پایین بیاورد! علماء و امراء و دیگر طبقات مردم برای زیارت شیخ احسائی به منزل شیخ عبد الوهاب آمدند برغانی هم در رأس ایشان بود شیخ را مورد عتاب قرار داد و گفت که:

"من اعلم علمای شهرم و بر تو لازم بود به خانه ی من بیایی بدون آن که دعوت لازم باشد" شیخ احسائی جواب داد: "دعوت مومن در شرع احترام دارد و اگر چه اعلم نباشد و من از شریعت پیروی می کنم نه از اعلمیت" جواب شیخ، او را ساکت کرد ولی متالم شد و از آن لحظه تخم کینه در سینه ی او رشد کرد و در فرصتی کفریاتی را در بین عوام نشر داد... و در ص ۹۹ و ۱۰۰ به نقل از عباس کیوان قزوینی می نویسد: (برغانی به علمای کربلاء نوشت من احسائی را تکفیر کردم و از آن ها خواست در این باره پیروی کنند...).

آن ها هم دنبال کار را گرفتند و شکافی بین شیعیان اثنی عشری به وجود آوردند که دل امام زمان سلام الله علیه را پر از چرک و خون کرد همان حالی که امام امیر مومنان علیه السلام داشت که فرمود: (قَاتَلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا...) ^۱ خدا شما را هلاک کند دلم را از چرک و خون و سینه ام را از خشم پر کردید... ماجراهایی از این قبیل را مشکل می شود باور کرد اما چه می شود کرد؟ حيله های شیطان گر چه ضعیف است اما گاه بلعم باعورها را به زمین می کوبد که دیگر نمی تواند

^۱ - کافی ۵/ص ۲

قد علم بکند باید به خدای مهربان پناه ببریم که گاه انسان چنان در دام شیطان گیر می کند که تصورش را نداشت، ای کاش به دل او نمی آمد که شیخ کجا وارد شده؟ فکر می کرد که، خودش چه گفته؟ و چه شنیده است؟ یا به درستی جواب می اندیشید که گفته بود: من تابع شریعتم نه تابع اعلمیت، و تخم کینه را با کارهای بعدی و نادرست خود بارور نمی کرد به این حدیث نگاهی بکنیم و به خدای تعالی از شر نفس خودمان پناه ببریم: (عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا... عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: إِنَّ مِمَّا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى ع وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي التَّوْرَةِ أَنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ وَخَلَقْتُ الْخَيْرَ وَأَجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيَّ مِنْ أَحَبُّ فَطُوبَى لِمَنْ أَجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيْهِ وَ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ وَ خَلَقْتُ الشَّرَّ وَ أَجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيَّ مَنْ أَرِيدُهُ فَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيْهِ) ¹ عده ای از اصحاب، از معاویة بن وهب از امام صادق روایت کرده اند که می فرمود: از چیزهایی که خدای تعالی به موسی وحی کرد و آن را در تورات به او نازل فرمود این بود: که منم خدا، خدائی غیر از من نیست من خلق را و خیر را آفریدم خوش به حال کسی که خیر را با دست او جاری کنم و منم خدا و خدائی جز من نیست من خلق را و شر را آفریدم و با دست کسی جاری کردم که می خواستم بدا به حال کسی که شر را با دست او جاری کردم.

نظر شیخ محمد علی اسبر، درباره ی شیخ احسائی

شیخ محمد علی اسبر، در مقدمه ی کتابش "العلامة الجلیل احمد بن زین الدین الاحسائی فی دائرة الضوء" می نویسد: (شیخ احمد بن زین الدین احسائی ستاره ای است که در آسمان اسلام بیش از ۲۲۰ سال است می درخشد و تا مبانی و عقائد اسلام در صحرای زندگی باقی است به فضل کتاب هایی که برای نسل های آینده از عطای رحمانی تقدیم کرده، نور این ستاره همواره خواهد درخشید، و راه های معرفت برحق را برایشان روشن خواهد نمود.

علم.. و حکمت.. و فلسفه.. و فقه.. و شرح.. این ها همان فضاهائی است که شیخ در آن ها فرو رفته است، دلیلش عقلی جامع است گوهرها را می جوید و آن ها را از معادش بیرون می آورد و به طلاب علوم روحانی هدیه می دهد... برای شک هیچ محلی نیست، موقعی که نوشته های او را می خوانی حس می کنی دستت را گرفته و تورا بالا می برد باز هم بالا می برد... که خیال می کنی بال درآورده ای، و با آن ها رفته ای در فضای بیکران معارف پرواز می کنی ...

به نظرت می آید تورا از کثافت ماده جدا کرده ... و بعد آهسته آهسته تورا در چشمه ی روح به هم پوسته ی عالم بالا فرو می برد... مرد در نظرت و در دلت بزرگ می نماید، بزرگش می شماری بزرگش می شماری، تا این که می بینی روحی است که به صورت جسد در آمده، و از انفاس ائمه از آل محمد علیهم السلام معطر شده است ...

همین مرتبه ی علمی که جایگاهش را مشخص می کرد، سبب شد که بعضی از علمای عصر نسبت به او حسود شوند چون بالهایشان قطع شده بود و نمی توانستند به او برسند...

مراحل زندگی او را، مرحله به مرحله بررسی کردند نتوانستند ایرادی پیدا کنند، خلقی داشت روشن، به سان آفتاب اول روز، صفا و رقت سلوکش، از کوثر علیین بود...

پس چه کنند؟ رها کنند دل های فرزندان جامعه ای را که در آن زندگی می کنند، تا مانند پروانه، پیرامون عروس گل ها پرواز کنند؟ از شهد آن ها بنوشند؟ و در سایه سارش آرام گیرند؟ حتما خوانده بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (لَا تَحَاسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ الْيَابِسَ)¹ به همدیگر حسد نکنید زیرا حسد ایمان را می خورد چنان که آتش، هیزم های خشک را می سوزاند).

او ادامه می دهد: (ولی دوست داشتن دنیا، فطرت سالم را بر تعالیم ارزشمند نبوی، چیره می کند، و احياناً مزاج انسانی با دود محبت دنیا خرد آدمی را می پوشاند و انسان در آن موقع، برای کارهای زشت و انحرافی خود، عذرهایی می تراشد... و حسودان شیخ احساسی تا خرخره در همین ورطه غرق شدند).²

¹ - مستدرک الوسائل ۵۵/۱۷.

² - همان کتاب ص ۵ و ۶.

عالمان بزرگی که به او اجازه داده و او را ستوده اند:

اول: اجازه ی شیخ احمد بن حسن بن محمد دمستانی اعلی الله مقامه

الشریف، در اجازه اش به شیخ چنین نوشته است:

(... اما بعد فرزند عزیز، امجد اسعد، شیخ احمد بن زین الدین احسانی مطیرفی، به طوری که عادت علمای گذشته و حال است، از من درخواست اجازه کرد، خدای تعالی او را در رسیدن به غایت در روایت و درایت موفق فرماید، استخاره کردم "از خدای تعالی خیر خواستم" و به او اجازه دادم همه ی کتاب هائی را که علمایمان - قدس الله ارواحهم - در علوم عربی و ادبی و لغوی و اصولی و فقهی و اخباری تالیف کرده اند از من روایت کند...)¹

دوم: سید میرزا محمد مهدی شهرستانی قدس سره، در اجازه اش نوشته است:
(... چون شیخ جلیل و عمده ی نبیل، مهذب اصیل، عالم فاضل، باذل کامل، موید مسدد، شیخ احمد احسانی خدای تعالی بقای او را طولانی بدارد، و معارج عزتش را پایدار و بالیدنش را ادامه دهد، از کسانی است که میوه ی باغ های علوم دینی را خورده و از حوض زلال اخبار نبوی نوشیده است، از من اجازه خواست در آن چه روایتش برابیم صحت داشته، و درایتش نزد من به اثبات رسیده، از معقول و منقول و فروع و اصول، به طرزى که بین علمای ابرار گذشته و حال متداول شده تا به شرف انتظام در جرگه ی راویان از ائمه ی اطهار علیهم السلام در آید، و چون عزتش مدام، اهلیت آن را داشت در جواب خواسته اش شتاب کردم زیرا بر آوردن آرزویش به لحاظ فضل و

¹ - اجازات احسانی / ۱۳.

هوش و فهم جالبش واجب بود، بنا بر این می گویم: قد اجزت له ادام الله
علاه ان یروی عنی...¹.

سوم: مرحوم مبرور آقا سید علی طباطبائی صاحب ریاض، اعلی الله مقامه، در
اجازه اش می نویسد:

(... از خوبی های روزگار خیانت پیشه بود که با برادر روحانی و دوست
صمدانی، عالم عامل و فاضل کامل، صاحب فهم درست و ذهن نافذ
مجالست کردم، "او را دیدم که" در بالاترین درجه ی ورع و تقوی و علم و
یقین قرار داشت، مولایمان شیخ احمد بن شیخ زین الدین احسائی، سایه ی
عالیش دائمی باد. از من درخواست اجازه کرد بلکه به من امر کرد "به او اجازه
بدهم" در آن چه اجازه اش نزد من صحت داشت و روایتش برایم واضح بود،
از تالیفات علمای نیکوکار و فقهای برگزیده مان، با اسناد متصل به ائمه ی
اطهار و جانشینان رسول مختار علیهم سلام الله... فاجزت له دام مجده روایة
جمیع ذلک، یعنی به او اجازه دادم همه ی کتاب هایی را روایت کند که اشاره
کردم... و از او می خواهم در دعاها ی شایسته اش در تعقیب نمازها و در
جاهائی که گمان اجابت دعاست مرا از یاد نبرد...²).

چهارم: سید مهدی طباطبائی بحر العلوم قدس سره، در اجازه اش نوشته است:
(... از کسانی که حظ فراوانی برده و بهره ی زیادی گرفته است زبده ی
علمای عامل و نخبه ی عرفای کامل برادر، اسعد امجد، شیخ احمد بن شیخ

¹ - اجازات الشيخ / ۱۹.

² - اجازات شیخ / ۲۳ و ۲۵.

زین الدین احسانی است، فضل و مجدش زیاد و در طلب مراتب بالا کوشش والا باد، خدای تعالی تاییدش کند جهت روایت اخبار وارده از ائمه ی اطهار در همه ی لحظات شبانه روز، از خدای تعالی بر آنان سلام باد، از من، از طریق مشایخ بزرگوارم و واسائطه هایم به روسای مذهب و ملت، اجازه خواست، در جوابش شتاب کردم و التماسش را با برآوردن خواسته اش مقابله نمودم از لحاظی که ورع و تقوایش و فضل والایش بر من ظاهر شد و بر وی اجازه دادم خدای تعالی در سعادت دنیا و آخرت وی را موفق فرماید...¹.

پنجم: شیخ جعفر بن شیخ خضر نجفی قدس الله سره، در اجازه اش چنین گفته است:

(...اما بعد چون عالم عامل، و فاضل کامل، زبده ی علمای عامل، قدوه ی فضلا ی صالح، شیخ احمد بن مرحوم مبرور شیخ زین الدین، بر من اوراقی در شرح کتاب تبصرة المتعلمین حجت خدا بر جهانیان و رساله ای در رد معتقدان به جبر و تقویت عقیده ی اهل عدل را برایم عرضه کرد دیدم تالیفی است زیبا که بعد از تحقیق و تدقیق به رشته ی تحریر کشیده و به منزلت بالای مولف و جلالت شأن او دلالت دارد، بنا بر این بر من لازم آمد به ایشان اجازه بدهم بعد از آن که از من اجازه خواست تا از من روایت کند آن چه را به من روایت شده از کسی که بر من اجازه داده است...)².

¹ و ۳۰ - اجازات شیخ احسانی / ۲۹

² - اجازات الشیخ / ۳۷ و ۳۸.

ششم: اجازه ی شیخ حسین آل عصفور بحرانی قدس الله سره، او چنین می نویسد:

(... کسی که در علوم اهل بیت اعلام محمد قدم ثابت دارد، و در توسل به دامان آثارشان -صلی الله علیهم- حریص است، از من درخواست کرد برایش اجازه ای بنویسم، چنان که روش علمای بزرگ در همه ی مکان ها و زمان ها بر آن جاری است،...، و او عالم امجد صاحب مقام برتر، شیخ احمد بن زین الدین احسانی است، خدای تعالی انوار معانی را در برابرش رام و قصرهای مبانی را برایش برافراشته است، و در حقیقت حق این بود که او اجازه بدهد نه که اجازه بگیرد، چون در علوم الهی به صورت حقیقی و نه به طور مجازی اصالت داشت و سلوکش به روش اهل سلوک بود ... بنا بر این اجازه دادم از من روایت کند...) و بعد از نامبردن از اساتید و اعلامی که به ایشان استناد می کند می نویسد: (و انی اجزت لهذا الفتی اخی احمد و هو نعم المجاز و ذاک حقیق لنا ای یجیز و ذاک حقیقه لا مجاز ... الحمد لله الذی وفقنا لصدور هذه الاجازه منا لآخینا الاوحد الشیخ احمد بن الشیخ زین الدین البحرانی علی نحو ما حررت و قررت لاهلیته لذلك کما به العادة جرت... من به این جوانمرد، برادرم احمد اجازه دادم و چه مجاز خوبی است، و سزاوار بود او به ما اجازه بدهد و این یک حقیقت است نه مجاز. خدا را سپاس می گویم که ما را توفیق داد به برادر یگانه مان شیخ احمد بن شیخ زین الدین بحرانی اجازه دهیم به نحوی که نوشتیم و تقریر کردم چون اهلیت آن را داشت...)¹.

¹ - اجازات شیخ احسانی / ۴۳.

دوم: گفته ی علمای اعلام دیگر در باره ی شیخ:

علمای زیادی از مرحوم شیخ تعریف و تمجید کرده اند، سخن بعضی از آن ها را ترجمه می کنیم:

۱- شیخ عبد الحسین امینی تبریزی مولف کتاب شریف الغدیر در کتابش شهداء الفضیله ص ۳۱۱ به هنگام ذکر نام شیخ احمد احسائی نوشته است: (یکی از بزرگان علماست از سید ما بحر العلوم و شیخ کاشف الغطاء و سید صاحب الرياض و سید مهدی شهرستانی و شیخ احمد بحرانی روایت می کند و صاحب الجواهر و صاحب الاشارات از او روایت می کنند).

۲- میرزا محمد باقر خوانساری اعلی الله مقامه در روضات الجنات می نویسد: (و از جمله ی حاملان اسرار امیر مومنان علیه السلام، نشان حکمای الهی و زبان متکلمان عرفاء، فیلسوف زمان، دانای اسرار مبانی و معانی، شیخ مان شیخ ما احمد بن شیخ زین الدین بن شیخ ابراهیم احسائی است. در این اواخر، در معرفت و فهم و حزم و خوش سلیقگی و روش نیکو و صفای حقیقت و زیادی معنویت و آگاهی به علوم عربی و خلق و خوهای خوشایند علمی و عملی و حسن تعبیر و فصاحت و لطف تقریر و ملاحظت و خلوص محبت و محبت به اهل بیت رسول بزرگوار، کسی مانند او مشاهده نشده است). صاحب روضات الجنات که سی سال زحمت مداوم و مستمر کشیده تا کتابش را کامل کند، در جاهای گوناگون روضات الجنات از وی به احترام و تجلیل نامبرده که ما به بعضی از آن محل ها اشاره می کنیم تا دست

سیاست بازانی که تهمت پراکنی می کنند و تفرقه را دوست می دارند باز شود آن موارد عبارتند از ج ۱ / ۴۵ و ۸۸ چاپ جدید و ج ۴ / ۲۵۴ و ص ۲۶۲ و ص ۴۰۳ ج ۷ / ۳۳ و ص ۲۰۷).

۳- محدث نیشابوری در کتابش الرجال، برابر آنچه صاحب روضات الجنات از او در ص ۲۶ نقل کرده نوشته است: (احمد بن زین الدین احسائی فقیه، محدث، عارف وحیدی است در شناخت اصول دینی، نوشته های مورد اعتمادی دارد در حرم امام حسین با او گرد آمدیم در ثقه بودن و جلالت قدر او شکی نیست.

۴- عالم فاضل خاتم محدثین حاج میرزا حسین نوری قدس سره در کتاب نفس الرحمن در فضائل سلمان ص ۷۷ به نقل از باب هفتم در علم او سلام الله علیه به اسم اعظم نوشته است: (و در رساله ی طاهریه ی عارف محدث شیخ احمد بن زین الدین احسائی به صورت مرسل است که روح القدس با او ملاقات می کرد و با او صحبت می نمود ما در کتاب های معتبری که به ما رسیده به این خبر برنخوردیم الا این که ارسال او در اعتماد کفایت می کند و روح القدس همان است که نمی خوابد غفلت نمی کند و لهو از او سر نمی زند، و امام علیه السلام با آن می بیند هر چه را که در شرق و غرب و بیابان ها و دریا ها وجود دارد و در جلد سوم مستدرک در فائده ی سوم در خاتمه گفته است: "شیخ احمد بن زین الدین احسائی متوفی سال ۱۲۴۱" از مشایخ جلیل القدر و نوامیس ملت روایت می کند) و بعد مشایخ اجازه ی او را نام برده است.

۵- علامه ی محدث شیخ عباس قمی در رکتاب فوائد الرضویه نوشته است این شیخ احمد غیر از شیخ احمد بن زین الدین احسائی بحرانی حکیم الهی فاضل عارف عالم عابد محدث ماهر شاعر، صاحب شرح الزیارة و شرح حکمت عرشیه و شرح عرشیه ی ملا صدرا و شرح تبصره ی و رساله های بسیار است، که در اوائل سال ۱۲۴۳ در سفر حج وفات کرد و در پشت بقعه ی مبارکه ی ائمه ی بقیع صلوات الله علیهم اجمعین به خاک رفت و من بر سر مزار او رفته ام بر لوح مزارش نوشته بود: لزین الدین احمد نور علم یضیء به القلوب المدلهمة یرید الجاحدون لیطفئوه و یابی الله الا ان یتمه ... و بعد مشایخ اجازه ی او را نامبرده است و در خاتمه گفته است: مسلمانان مراسم عزای او را برپا کردند و صاحب الاشارات و المنهاج سه روز در مجلس عزای او در اصفهان حضور داشت).

۶- مصلح بزرگ شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در کتابش الآیات البینات چاپ نجف ص ۱۸ نوشته است: (عارف شهیر شیخ احمد احسائی در اوایل قرن ۱۳ در بحث سید بحر العلوم و کاشف الغطاء حاضر می شد و از هردوی آنان اجازه دارد که دلالت بر مقام والای او در نزد ایشان و نزد دیگر علمای عصر دارند) ... و بعد از چند جمله چنین اظهار نظر کرده است: (نعم له کلمات فی مولفاته مجمله متشابهة لا یجوز من اجلها التهاجم و الجرأة علی تکفیره بها، بلی در تالیفاتش سخنان مختصر و متشابهی وجود دارد که به سبب آن ها نمی شود به او جسارت و جرأت نموده و وی را تکفیر کرد).

۷- علامه ی بصیر و پژوهشگر، شیخ عبد المنعم کاظمی در جلد چهارم من کنت مولاه فهذا علی مولاه ص ۲۱۹ گفته است: (شک نیست که شیخ احمد احسائی از علماء و فقهاست و صاحب جواهر ره از او روایت می کند و کتابش شرح الزیارة دلیل "گفته ی" ماست، غالباً در کلام عرفاء رموزی وجود دارد و بالطبع اصطلاحاتی که دارای معانی مختصر که به غیر خواص اهل علمی که حکمت و عرفان خوانده اند، مفهوم نیست، کلام شیخ احسائی نیز چنین است حتی فقهای که سر و کاری با حکمت و عرفان ندارند آن ها را نمی فهمند چه به رسد به دیگران، آیا به حکم شرع و عقل و انصاف و وجدان صحیح است که شخصی را به صرف این که کلامش برای غیر خواص مفهوم نیست، تکفیر کنند یا مشرک بخوانند؟).

۸- شیخ عبد الله قطیفی متوفی ۱۳۶۲ نوشته است: (ناموس روزگار و تاج افتخار علامه ی زمان، توضیح دهنده ی حقیقت و طریقت و به حق زنده کننده ی شریعت، حکیم ربانی و عارف سبحانی و الفرید الذی لیس له ثانی، اعلم علماء و رئیس حکماء و پیشوای فقهاء، عارف بالله، که در مطالبش پیرو اولیاء الله است، کسی که به ریسمان محکم خدای تعالی چنگ زده، رکن ملت و دین عالم یگانه شیخ احمد بن شیخ زین الدین احسائی طاب ثراه...).

۹- دکتر میرزا مهدی خان در "تاریخ" خود می نویسد: (یک چهارم جمعیت ایران از مقلدان و پیروان او یعنی شیخ احمد احسائی بودند و در نزد علمای ایران و عراق و هند و قفقاز از بیشترین احترام و عزت برخوردار بود...)^۱.

^۱ - التحقیق فی مدرسة الاوحد ص ۴۹

۱۰- سید محمد کاظم طریحی در مقدمه ی دیوان شیخ علی نقی احسائی رحمت الله علیه می نویسد: (شیخ اوحد تنها حکیم نبود بلکه از کسانی بود که نکته نظرات بکری در حکمت اسلامی را ظاهر کرد که با عقل و با نقلی مطابقت داشت که در سنت نبوی و در اخبار اهل بیت علیهم السلام آمده بود او از کسانی بود که مطابقت عقل و نقل را ضروری می دانست،... و جواب های فراوان او به مسائل مهم به صورت بدیهی فطری، بدون مراجعه به کتابی یا مراجعه به اصلی از اصول "نشان از آن دارند" که موهبتی به او شده بود. وسعت اطلاعات، به او امکان می داد آرای متقدمین در تفسیر قرآن و شارحان حدیث و حکمای اسلام و راویان اخبار را ... خلاصه یا بسط و آرای خاص خود را به آن ها اضافه کند.¹

۱۱- علامه ی خبیر السید صادق آل بحر العلوم در مؤتمر "الامام امیر امومنین علیه السلام و حقوق الانسان در سخنان خود گفت: با این توضیح، گمان های افرادی که می گفتند: اصل انسان، از میمون هاست سست و ضعیف شد و افزود: کسی که این نظریه را باطل کرد شیخ احمد بن زین الدین احسائی مشهور به شیخ اوحد بود...)².

استادم ذیل گفتار او مرقوم فرموده است: از تحقیقات شیخ اوحد اعلی الله مقامه الشریف یکی این است که گفت: (انسان حیوان نیست چنان که اهل منطق خیال کرده اند و فلاسفه ای که پیرو مدرسه ی یونان بوده اند. بلکه مقام

¹ - التحقیق فی مدرسة الاوحد ص ۱۴۸.

² - همان مصدر همان صفحه ۱۶۸.

انسان، مقامی بالاتر از درجه ی حیوانیتی است که در سلسله ی طولیه ذکر شده است).¹

نگارنده ی این سطور عرض می کنم: که سلسله ی طولیه، به ترتیب زیر است: ۱- محمد و آل محمد علیهم السلام، ۲- پیامبران الهی علیهم السلام، ۳- مومنان انس، ۴- مومنان جن، ۵- فرشتگان، ۶- حیوانات، ۷- نباتات، ۸- جمادات. چنان که ملاحظه می فرمایید حیوان، دو رتبه، پایین تر از انسان، قرار دارد چه برسد به این که انسان از آن تولید شده باشد.

۱۲- استادم آیت الله معظم حاج میرزا عبد الرسول حائری احقاقی رضوان الله تعالی علیه، در کتاب "التحقیق فی مدرسة الاوحد" تعریف و تمجید ۷۰ تن از اعلام شیعه را جمع آوری و ارائه کرده است و برای حسن ختام به نقطه نظرات امام مصلح حضرت آیت الله معظم حاج میرزا حسن حائری احقاقی رحمت الله علیه کفایت می کنم:

امام مصلح در کتاب "الدین بین السائل و المجیب" ج اول ص ۱۱۸ در جواب سؤال ۱۰۳ نوشته اند: مرحوم شیخ احمد احسائی مظلوم و متهم است، حسودان به لحاظ مقام والای او به افترا بستند و یا کسانی که به او و به علوم و اصطلاحات او معرفت نداشتند یا کسانی که از جانب بیگانگان مامور بودند بین مومنان فتنه و میان مسلمانان اختلاف بیفکنند.

و برای هر مومن چه مرد و چه زن واجب است، از هر مظلومی دفاع کند و فتنه را بخواباند. دفاع ما از او عنوان ادای وظیفه ی شرعی دارد و نه جز آن،

¹ همان مصدر ص ۱۶۸.

چنان که خیلی از علمای شیعه ی امامی از او دفاع کرده اند. ما در اصول از او تقلید نمی کنیم چون در اصول دین تقلید جائز نیست، و اما در فروع دین نیز ما تقلید از مجتهد مرده را در آغاز تکلیف جائز نمی دانیم بلکه در آغاز تکلیف تقلید از مجتهد زنده را واجب می دانیم. رساله های عملی ما چاپ شده و در دست مومنان است می توانید ببینید.

بین ما و بین شیخ احمد احسائی نسبتی ظاهری وجود ندارد ما از اولاد او فرزندان او و از خاندان و قوم و قبیله ی او نیستیم تا دفاع ما از او، به تعصب جاهلی منسوب باشد.

بلی آن چه ما و او را با هم گردآورده ایمان است و تمسک به ولایت محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم، و اقرار و اعتراف به فضائل و مناقبی که دارند و این نسبت، نسبت معنوی نوری است.

ما کتاب ها و رساله های او را با دقت و از روی انصاف و نه به نظر محبت و نه به نظر بغض، ملاحظه کردیم برای این که حب و بغض هر دو کور و کر می کنند، و دیدیم هر چه او نوشته از قرآن و از احادیث ائمه ی گرامی ما علیهم سلام الله، استنباط شده و با مذهب و راهنمایی هایشان منطبق است، و چیزی در آن ها نیافتیم که سبب دوری از دیگر علمایمان بوده باشد.

بر این اساس، بر ما واجب است از او و از عقیده ی او "که همان عقیده ی شیعه ی امامی است" دفاع کنیم (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ

لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ¹ خدا را به این موهبت سپاسگزاریم اگر خدای تعالی ما را هدایت نمی کرد ما هدایت نمی شدیم.

چنان که از شیخ صدوق رضوان الله علیه مدافعه کردیم، او به سهو کردن پیامبر رفته و شهادت بر علی ولی الله را غلو دانسته است، ما چیزی نگفتیم که برخلاف مقام بلند او باشد و هر دو قول او را به تقیه نسبت دادیم. و همین طور از علمای دیگر امامیه دفاع کردیم و همه ی لغزش هایشان را حمل به صحت کردیم و آیا ما عمل صالحی داریم که ما را به ایشان نزدیک کند از جهادی که در راهشان می کنیم؟ و از ایشان و از گرفتاریهایشان دفاع می کنیم؟ نه، اما "علمای اعلامی که نشستند و" از دفاعی که برایشان واجب بود خودداری کردند "و می کنند" یا ناشی از غفلت است یا از ترسی است که نسبت به دنیایشان دارند و اغلبشان از این قبیل هستند، یا اسباب نفسانی دیگر، و به زودی سؤال می شوند که چرا نشستند "و سکوت کردند" (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)².

1 - اعراف ۴۳.

2 - شعراء ۸۸ و ۸۹.

تالیفات شیخ احسائی

سید حسن طالقانی در ص ۸۹ کتابش می نویسد: (تالیفات احسائی زیاد است و بحث از آن ها مفصل است ، او هفتاد دو سال عمر کرد و بخش زیادی از عمرش را در کتابخانه اش بود رساله هایی را تالیف می کرد و از صدها مسائل جواب می گفت، بعضی اعتراضات را رد می کرد و بعضی افکار غلط در کتاب های معاصران و علمای سابق را در معقول و منقول برابر نظر خود رد می نمود. و خدای تعالی در کارش برکت قرار داد و ثروت فکری فراوانی را به جای گذاشت و فکر ده ها تن از علماء را در حیاتش و بعد از فوتش تا امروز به آن ها معطوف داشت و در آینده هم تا خدای تعالی بخواهد چنین خواهد بود....) باز در ادامه می نویسد: (احسائی در خیلی از علوم زمان و محیط خود کتاب نوشت، در ادب و فروع آن از نحو و صرف و بلاغت و لغت و منطق و عروض و غیره، و در ریاضیات از حساب و هندسه و هیئت و فلک، و در فقه و اصول آن، و در تفسیر و حدیث و در اخلاق و تاریخ، و در حکمت الهی و فلسفه، و در کلام و عقائد و در موسیقی و طب و در علوم غریبه مانند رمل و جفر و کیمیا و غیره تالیف دارد...).

تعداد کتاب های او از ۹۳ تا ۲۲۲ متغیر است و علت عمده در این رابطه ضبط و نگهداری آن هاست و ای بسا بخشی از آثار او از بین رفته باشد. هر

چه باشد خاندان حجت الاسلام و ثقة الاسلام و احقاقی در حفظ این میراث گران بهاء نقش مهمی را ایفا کرده اند.

اخیرا موسسه ی احقاقی، کتاب ها و رساله های شیخ را تحت (عنوان تراث الشیخ الاوحد) در پنجاه مجلد به طرزی زیبا و با همت جمعی از فضلاء و با کوشش توفیق ناصر ابو علی چاپ و در اختیار اهل تحقیق گذاشته است، در این مجموعه برابر مندرجات ص ۲۳۳ تعداد کتاب ها ۲۹ و تعداد رساله های مفصل مربوط به مسائل گوناگون ۱۵۸ و تعداد رساله های مختصر ۲۳، اجازات و تقریظ ها ۸، و خطبه ها ۸، و قصائد و مرثی ۱۳ مورد و برابر ص ۲۳۴ تعداد جواب سؤالات، بیش از ۸۰۰ می باشد، و فقههم الله تعالی لما یحب و یرضی .

در کتاب اعلام مدرسه الشیخ الاوحد، ص ۲۲ گفته شده: استاد حسن الشیخ در کتاب آخر الفلاسفه تالیفات او را ۱۸۵ فقره و دکتر عبد الهادی الفضلی در فهرست مولفات احسائی، ۱۳۳ فقره و سید علی باقر موسی رساله های خطی شیخ احسائی را در مخطوطات موجود در کتابخانه های جمهوری اسلامی ۲۲۲ فقره و در معجم مولفات شیعه تالیف شیخ حبیب جمیع، در جزیره ی عربی تعداد ۱۹۱ کتاب برای شیخ احسائی رصد کرده است. و در فهرست الفبائی در همان کتاب اعلام مدرسه... کتاب های شیخ را از ص ۲۳ تا ص ۸۴، ۲۲۲ مورد ذکر کرده است.

محور اصلی در کتاب ها و رساله های شیخ عبارتند از: حکمت الهی، اعتقادات شیعه اثنی عشر، سیر و سلوک، اصول فقه، مسائل فقهی، تفسیر

قرآن، فلسفه و حکمت عملی، ادبیات، امور مختلف که از جمله ی آن ها ست رد بر صوفی ها، علوم غریبه، رسم الخط قرآن، تجوید و غیره.

تعریف استاد آیت الله حاج میرزا عبدالرسول احقائی "ره"
از نوشته های شیخ احمد بن شیخ زین الدین احسائی
که به آن ها اشراف، و بیشترین ممارست را داشته است:

کتب و تألیفات شیخ:

مرحوم شیخ احسائی کتب و رسائل فراوانی را تألیف فرموده که هر یک از آن ها گنجینه ی بزرگی از علوم مختلفه است و در این تألیفات نفیس تحقیقات و ابتکارات زیادی دارد و در اکثر علوم بحث کرده است. برای اطلاع خوانندگان محترم فهرست قسمتی از کتب و رسائل آن بزرگوار درج می شود تا این که طالبان حقیقت به آن رسائل مراجعه کنند و مقام شامخ علمی این نابغه عصر را تصدیق و از تحقیقات و مباحث دقیق آن استفاده نمایند.

۱- کتاب شرح الزیارة: در شرح زیارت جامعه کبیره ی مرویه از حضرت امام علی النقی «ع».

۲- شرح الحکمه العرشیه: در شرح عرشیه مرحوم ملا صدرالدین شیرازی رحمه الله در سه جلد.

۳- شرح المشاعر: در شرح کتاب مشاعر مرحوم

ملا صدرالدین شیرازی اعلی الله مقامه که مشتمل بر بحث های دقیق و تحقیقات کاملی

راجع به معرفت حقایق اشیاء و ذوات موجودات.

۴- کتاب فوائد: در حکمت.

۵- شرح الفوائد: در شرح اسرار و مشکلات کتاب فوائد فوق الذکر.

۶- شرح تبصرة: در شرح تبصره مرحوم علامه حلی اعلی الله مقامه در فقه.

۷- رساله حیدریه: در این رساله اقوال مختلف حضرات فقهاء را در مسائل مختلفی جمع آوری فرموده و قول حق و رأی صواب را تحقیق کرده است.

۸- مختصر الحیدریه: در طهارت و صلوة.

۹- شرح خاتمه کشف الغطاء: در شرح خاتمه کتاب کشف الغطاء. شیخ امجد شیخ جعفر نجفی اعلی الله مقامه.

۱۰- رساله صومیه: این کتاب را بنا به خواهش مرحوم شاهزاده محمد علی میرزا نوشته است.

۱۱- رساله در بیان احکام کفار از حریه و ذمی و تفصیل احکام آنها قبل از اسلام و بعد از اسلام و شرع احکام فرقه‌های ضاله از فرق اسلام بعد از استبصار و قبل از آن.

۱۲- رساله در عمل به کتب اربعه و غیره و این که آیا اینها قطعی الصدور هستند یا نه و ترجیح این که قطعی الصدور نیستند.

۱۳- رساله در حجیت اجماع به اقسام هفتگانه اش و حجیت شهرت و رد بر منکرین اجماع.

۱۴- رساله در اصول فقه و مبادی الفاظ.

- ۱۵- رساله در مسئله قدر و کشف اسرار آن.
- ۱۶- رساله: در جواب از سوال مرحوم شیخ محمد کاظم در مسئله این که آیا مقلد می‌تواند در یک مسئله به دو مجتهد تقلید کند در صورتی که آن دو مجتهد در آن مسئله مختلف‌الرأی‌اند در این رساله تحقیقات بسیار گرانبھائی فرموده است.
- ۱۷- شرح رساله قدر: تألیف سید شریف در این شرح است تحقیق معنی جبر و تفویض و الامر بین الامرین.
- ۱۸- رساله حیوة النفس: در اصول الدین.
- ۱۹- رساله: در تحقیق اجتهاد و تقلید و بعضی از مسائل فقهیه.
- ۲۰- رساله: در جواب شیخ محمد: از جواهر خمسه نزد حکماء و جواهر اربعه نزد متکلمین و اجسام ثلاثه و اعراض بیست و چهار گانه و تحقیق ماده‌ی حوادث و بعضی مسائل فقهیه دیگر.
- ۲۱- شرح رساله علم تألیف مرحوم ملا محسن فیض اعلی الله مقامه.
- ۲۲- رساله در شرح حدیث: حدوث اسماء که در کتاب کافی روایت شده است به این عبارت «ان الله خلق اسماء بالحروف غیر مصوت».
- ۲۳- رساله: در بیان اوعیه ثلاثه: سرمد و دهر و زمان و بیان لوح محفوظ و لوح محو و اثبات و تحقیق بدا و قدر و قضا و عالم ذر و تحقیق طینت سعادت و شقاوت و بیان سر انحصار ارکان عرش در چهار و بیان حقیقت آن ارکان.
- ۲۴- رساله در بیان حقیقت محمدیه (ص)

۲۵- رساله در شرح حدیث کمیل: که از حضرت امیر المومنین از حقیقت سؤال می‌نماید. ما الحقیقه.. الی آخر الحدیث و بیان فرق بین قلب و عقل و صدر و نفس وهم و خیال و سایر قوا و حواس و بیان این که آل محمد «ص» ثقل اصغر هستند و در حدیث مشهور انی تارک فیکم الثقلین.

۲۶- رساله در بیان و تفسیر الرحمن علم القرآن که حاوی تحقیقات بسیار دقیقی است.

۲۷- رساله در این که حضرت خدای متعال دو علم دارد و تحقیق آن‌ها.

۲۸- رساله خاقانیه: در تحقیق حقیقت عالم برزخ و معاد و چگونگی تنعم در برزخ و جنت آخرت این رساله را بنا به خواهش مرحوم فتحعلی شاه قاجار تألیف فرموده است.

۲۹- در بیان حقیقت عقل و روح نفس و مراتب نفس: نامیه و حیوانیه و انسانیه و لاهوتیه.

۳۰- رساله در تفسیر سوره مبارکه قل هو الله احد.

۳۱- رساله در بیان این که اطفال شیعه که در کوچکی می‌میرند و یا سقط می‌شوند تکلیف آن‌ها پس از مرگ در عالم برزخ و روز قیامت چگونه خواهد شد.

۳۲- رساله در بیان معانی مصدریه و مفاهیم اعتباریه و بیان فرمایش فلاسفه: «ان القدم و الحدوث اعتباریان» و بیان لا نهایت و ذکر گفتار فلاسفه و بیان حق نزد اهل حق علیهم السلام.

۳۳- رساله در بیان معنی امکان و علم و مشیت و غیره و تحقیق سبب

حسن و قبح اشیاء و سعادت و شقاوت مردم.

۳۴- رساله در جواب سئوالات نوزده گانه حاج محمد طاهر قزوینی.

۳۵- ایضاً رساله در احوال برزخ و معاد و مراد از خیط اصفر در حدیث

مشهور.

۳۶- رساله در اجوبه مسائل شیخ علی الغرینی در اجتهاد و تقلید و

مسائل متفرقه در اغلب ابواب فقه و مسائل دیگر در علوم متفرقه.

۳۷- رساله در اجوبه مسائل ملا یعقوب مشتمل است بر تحقیق مسائل

غامض علمی و فلسفی.

۳۸- رساله در جواب مسائل عالم فاضل میرزا محمد علی بن محمد نبی

خان در علوم مختلفه.

۳۹- رساله در تحقیق این که مؤمن افضل است از ملائکه و تحقیق

حدیث «کمال التوحید نفی الصفات عنه» و تفسیر آیه شریفه «سنقرئک

فلاتنسی» و در بیان این که آیا طایفه جن مکلفند یا نه؟.

۴۰- رساله در اجوبه مسائل شیخ جلیل شیخ احمد بن شیخ صالح (ره) در

مسائل متفرقه فقهیه و ربط بین حادث و قدیم.

۴۱- رساله در جواب مسئله شاهزاده محمد علی میرزا در بیان عصمت و

رجعت.

۴۲- رساله اجوبه مسائل هفتگانه شاهزاده محمود میرزا.

۴۳- رساله در جواب مغفور فتحعلی شاه قاجار در بیان سر فضیلت

حضرت قائم عجل الله فرجه از آباء هشتگانه خود علیهم السلام.

۴۴- رساله در بیان معنی «انا لله و انا الیه راجعون» و بیان « بسیط الحقیقه کل الاشیاء » و بیان قول حضرت رسول صلی الله و علیه و آله. اللهم ارنی الاشیاء كما هی.».

۴۵- رساله توبلیه در اجوبه مسائل شیخ عبد علی توبلی که حاوی مسائل متفرقه علمی و حکمی می باشد.

۴۶- ایضاً رساله در جواب مسائل شیخ احمد بن شیخ صالح بن طوق در بیان مسائل متفرقه.

۴۷- رساله در اجوبه مسائل مرحوم ملا علی رشتی در بیان اهل عرفان و تصوف و طریق و احوالات آنها و طرق ریاضات و بیان تدبیر مولود فلسفی و شرح علم صناعه فلسفی و اطوار و احوال اشکالاتش و بیان علم حروف و علم جفر.

۴۸- رساله در جواب مسائل شیخ عبد العلی قطیفی در بیان تأویل ابجر سبعة و بیان دلیل عقلی بر این که اهل عصمت چهارده نفرند و بیان این که آیا جهلی که مقابل عقل است بسیط است یا مرکب.

۴۹- رساله در بیان بسط و تکسیر و معرفت میزان حروف.

۵۰- رساله در بیان شرح کلمات مرحوم شیخ علی.

۵۱- ایضاً رساله در اجوبه‌ی مسائل مرحوم شیخ علی در بیان عقل.

۵۲- رساله در علم تجوید.

۵۳- رساله در بیان کتابت خط قرآن کریم.

۵۴- رساله در جواب مسئله عالم فاضل الحاج عبد الوهاب قزوینی در

توضیح معنی جسمین و جسدین.

۵۵- رساله در جواب مسائل شیخ عبد الله غدیر در بیان علت استغفار و گریه و خوف انبیاء و اوصیاء در صورتی که آنها معصوم و از خطا و گناه پاک و پاکیزه هستند و مسائل دیگر.

۵۶- رسائل الهمم العلیا: فی جواب مسائل الرؤیا.

۵۷- رساله در جواب از سؤالات سید حسین بن سید عبدالقاهر در تحقیق قضیه موسی با خضر و در این که چگونه می شود که جناب خضر از حضرت موسی اعلم باشد؟ و در بیان این که آیا اجساد اهل رجعت مثل اجساد اهل دنیا کثیف است و یا مثل اجساد اهل بهشت لطیف است و یا طور دیگری است غیر از این ها؟.

۵۸- رساله در جواب مسئله سید محمد بن سید عبد النبی در شرح و بیان حدیث مروی از صدوق در علل الشرایع راجع به خلق ذر و هباء.

۵۹- رساله در جواب مسائل شیخ محمد بن شیخ علی بن عبدالجبار القطیفی در معنی و شرح قول امام علیه السلام «العلم نقطة کثرها الجهال» و سایر مسائل حکمیه و فقهیه.

۶۰- رساله: در بیان این که شیطان را امکان نیست که به صورت انبیاء و اولیاء متصور شود و سبب آن و سایر مسائل علمی دیگر.

۶۱- رساله در حقیقت عالم خواب و بیان رؤیای صادقه و کاذبه و اقسام آن.

۶۲- رساله در جواب مسائل السید الامجد الاجل مرحوم میرزا جعفر

یزدی رحمه الله در بیان مسائل علمی.

۶۳- رساله در جواب مسائل شیخ محمد بن عبد علی بن عبد الجبار در تأویل آیه مبارکه «الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله. الایه» و سایر مسائل حکمی و علمی دیگر.

۶۴- رساله: در اجوبه مسائل شیخ عبد الحسین بن شیخ یوسف البحرانی در بیان معنی کفر و ایمان و کیفیت و اقسام آن.

۶۵- رساله در جواب مسائل شیخ مسعود بن الشیخ مسعود در معنی فرمایش حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله). که فرمود «انا و الساعه کهاتین و اشاره فرمود به انگشت سبابه و وسطی» و در بیان معنی «الربوبیه اذ لا مربوب و الالوهیه اذ لا مألوه و العالم اذ لا معلوم» و در شرح قول رسول «ص» «ان الزمان استدار کهیثته یوم خلق الله السموات و الارض»

۶۶- رساله در بیان این که آیا «کاف» در حدیث «لیس کمثله شیئی» زاید است یا اصلی.

۶۷- رساله در شرح کلام مرحوم ملا محسن فیض در معنی «الفناء فی الله و البقاء فی الله»

۶۸- رساله در جواب سؤال شیخ موسی بحرانی در این که مردی آمد و ادعا کرد که وکیل حضرت صاحب الزمان علیه السلام است و به جزیره الخضراء رفته و در روز جمعه خلف حضرت قائم نماز جماعت خوانده است.

۶۹- رساله در جواب فتحعلی خان در این که آیا قرآن افضل است یا

کعبه؟

۷۰- رساله در جواب مسائل ملا محمد رشتی در مسئله امکان و در شرح:

«ان کلما یمتنع فی الممكن ینجب فی الواجب» و تحقیق این کلام.

۷۱- رساله در جواب مسئله ملا محمد دامغانی «عن بسیط الحقیقه و انها کل

الاشیاء و هل هذا القول حق باطل.

۷۲- رساله سراجیه در جواب مسئله ملا مصطفی شیروانی: در تحقیق

شعله مرئیة در چراغ و تطبیق آن به عالم اکبر.

۷۳- رساله در تحقیق «ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی»

۷۴- رساله در اثبات این که مصلی موقعی که می گوید ایاک نعبد و ایاک

نستعین» مقصود از کاف خطاب «ایاک» فقط ذات حضرت خدای متعال

است و در کلیه ضمائر راجع به خدا مقصود ذات باریست.

۷۵- رساله در جواب مسئله بعض العارفین فی ان بازاء کل خلق من

المخلوقات اسما خاصا لله سبحانه به هو المؤثر فی خلقه و ایجاده فیلزم ان

یکون اسمائه تعالی زایده علی ثمانیه و عشرين فما معنی الحصر فیها فی دائرة

العقل.

۷۶- رساله در تحقیق مسائلی از امهات معارف الاهیة.

۷۷- رساله در بیان وجودات ثلاثه: وجود الحق، وجود المطلق و وجود

المقید و ذکر مراتب و احوال و اطوار آن ها.

۷۸- رساله در جواب سؤال سید ابو الحسن گیلانی در بداء و لوح محو و

اثبات و نسبت آن به لوح محفوظ.

- ۷۹- رساله در جواب سؤال السید محمد البکاء در تفسیر سوره‌ی حمد و آیه نور و کیفیت سلوک.
- ۸۰- رساله در بیان جمع بین بعضی اخبار که دلالت دارد بر این که اجساد انبیاء و اولیاء باقی نمی‌ماند در قبرشان زیادتراً از سه روز یا سی روز و یا چهل روز و در بعضی اخبار وارد است که حضرت نوح جسد آدم را نقل کرد به نجف و حضرت موسی جسد یوسف را نقل فرمود به بیت المقدس.
- ۸۱- رساله در جواب مسائل سائلین از اهل اصفهان در شرح قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام. «ان العرش قد خلقه الله عن اربعه انوار..» الحدیث و در بیان بعضی مسائل علمی دیگر.
- ۸۲- رساله‌ی قطیفیه که حاوی جواب از مسائل بسیار و مختلفه است.
- ۸۳- رساله در اجوبه مسائل مرحوم ملا حسین کرمانی در بیان نکات دقیقه در تفسیر سوره‌ی هل اتی و شرح بعضی مقامات در شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام.
- ۸۴- رساله در جواب مسائل میرزا محمد علی یزدی مدرس: در تحقیق مبدء و مشتق و شرح حدیث «ورق الاسب»
- ۸۵- رساله در جواب مسائل سید محمد بن سید ابو الفتوح در مسائل مشکله از اسرار قدر در شرح و تحقیق «السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه»
- ۸۶- ایضاً رساله در اجوبه مسائل شیخ احمد بن شیخ صالح بن طوق و حاوی مسائل زیادی...

۸۷- رساله در جواب مسائل ملا مهدی استر آبادی در علت حذف یاء بدون جازم در آیه «و اللیل اذایسر» و در تحقیق و شرح آیه «کل شیئ هالک الا وجهه» و بیان حدیث «ما خلقتم للفناء و انما خلقتم للبقاء».

۸۸- ایضاً رساله در جواب مسائل ملا مهدی استر آبادی مذکور در بیان معرفت نفس.

۸۹- رساله در بیان تنعم و تألم اهل آخرت و تفصیل میزان و جنان و احکام اهالی و ساکنین آنها و بیان درجات و درکاتشان و غیر ذلک از مباحث مهمه.

۹۰- رساله در جواب مرحوم ملا علی اکبر در بیان کیفیت سلوک موصل به درجات قرب.

۹۱- رساله در بیان جواز تقلید مفضول با وجود فاضل و سایر مسائل فقهیه.

۹۲- رساله در شرح و بیان مسئله معاد.

۹۳- رساله در شرح حدیث «لو لاک لما خلقت الافلاک و لو لا علی لما خلقتک»

۹۴- رساله در تفسیر و حل بعض مشکلات علمی.

و رسائل علمی و فلسفی و فقهی دیگر که هر یک از آنها به علو رتبه مرحوم شیخ احسانی و احاطه‌ی آن بزرگوار بر علوم عصرخویش دلالت دارد و تا کسی رسائل فوق را در نزد استاد فرا نگیرد. و آنها را به نظر تحقیق و تدقیق و دیده‌ی بی طرفی مطالعه نکند به مقام شامخ علمی این نابغه بزرگ و

محقق والاتبار پی نمی برد.

توضیح این که رسائل نامبرده‌ی فوق همگی در دسترس است و

مطالعه‌کنندگان محترم می‌توانند در موارد لزوم استفاده کنند.

رساله ی استدلالی

حیات النفس

اصول عقاید شیعه ی اثنی عشری

توحید ، عدل ، نبوت ، امامت ، معاد

تألیف

علامه ی اوحد مرحوم شیخ احمد احسائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي محمد و اله الطاهرين.

بنده ی مسکین، احمد ابن زین الدین احسائي، چنین گوید:

بعضی از برادران ایمانی، که برآوردن خواسته های او را لازم می بینم از من درخواست کردند که رساله ای برای ایشان بنویسم در بعضی از آنچه بر مکلفین واجب است از معرفت اصول دین، که عبارت از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است و آنچه از احکام قیامت صغری و رجعت، و بیان شفاعت و امثال آن ها که ملحق به این ها است.¹ با ذکر دلیل معتبر هر چند مختصر باشد نه از جهت تقلید صرف و بیان اعتقاد محض، بلکه با ذکر دلیلی از دلایل، که عقول عوام الناس بتواند آن را درک کند خواهش او را با وجود کارهای زیاد و وفور اعراض و زیادتی و دوام امراض، اجابت نمودم چون عملی که انجامش ممکن است بواسطه عملی که انجامش ممکن نیست ترك نمی شود.

¹ - بعضی از نویسندگان بدون این که بررسی کنند اظهار داشته اند که شیخ و سید به اصل عدل، اعتقاد ندارند، از همین پیش مقدمه معلوم می شود که این گونه افراد، اغراض خاصی را دنبال می کنند، و باید خود را آماده کنند که در پیشگاه خدای تعالی مورد بازخواست افتراهای خود باشند.

این رساله را
«حیات النفس»
در حضرت قدس نام گذاشتم
و آن را بر:
یک «مقدمه»

پنج «باب»

«خاتمه»

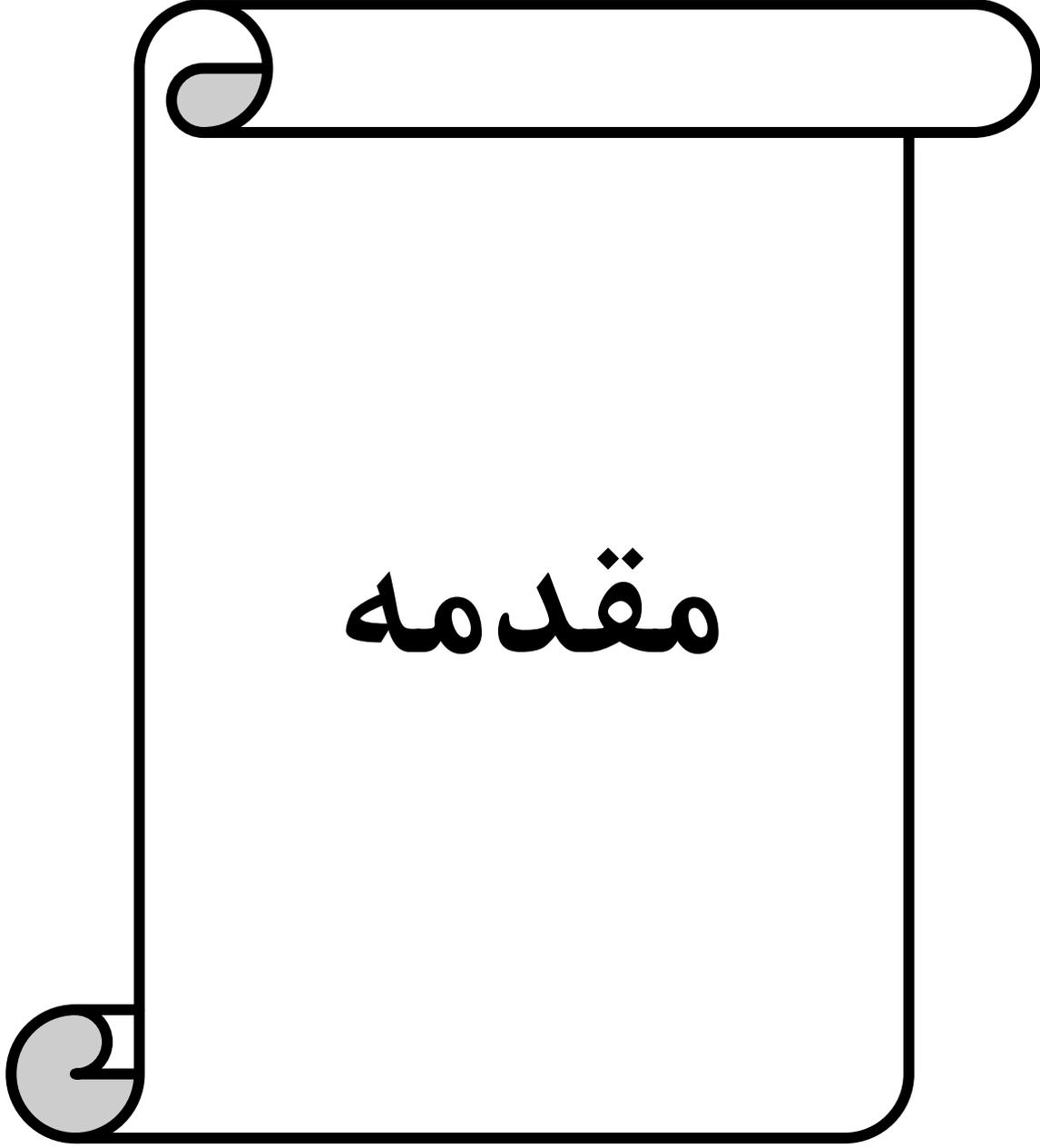
مرتب ساختم و هر باب
بر چند فصل مشتمل است

این کتاب
با اشراف

حاج میرزا عبد الله

فرزند آیت الله المعظم خادم الشریعه الغراء
حاج میرزا عبد الرسول حائری احقاقی (ره)

چاپ و نشر گردید



مقدمه

مقدمه

می دانیم که حق تعالی آفریدگان را بیهوده و عبث نیافریده است :

زیرا که ، حکیم است و حکیم کار بی فائده انجام نمی دهد .

و چون غنی مطلق است ، احتیاج را به ساحت جلالش به هیچ وجه راه نیست زیرا محتاج ، مخلوق است نه قدیم ، پس واجب شد که فایده ی خلق عالم ، به سوی خلق راجع شود تا ایشان را به سعادت ابدیه برساند و آن بستگی دارد بر این که ایشان را تکلیف کند به آن چه که سبب استحقاق ایشان برای رسیدن به سعادت ابدیه می شود و اگر ایشان را تکلیف نکند مستحق امری نمی شوند و هر گاه به ایشان ثواب ها و عطایا را ، بدون عمل و بدون طلب عطا می کرد عبث و بیهوده می شد .

و ثابت شده که حق تعالی حکیم است ، عبث او را نشاید ، و خود در کلام شریف از این معنی خبر داده و خود را از این صفت منزّه فرموده است :

افحبستم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون^۱

و چون حق تعالی خواست خلق را خلق کند از فضل و کرم خود ، نعمت وجود و حیات و رزق و خلق و موت را به ایشان انعام کرد. چون ممکن در هیچ حالی از نعمت خدا مستغنی نیست بلکه هیچ چیز جز به

^۱ - مومنون / ۱۱۵ ترجمه : آیا گمان بردید که ما شما را بیهوده آفریدیم ؟ و گمان بردید که به سوی ما باز گشت نخواهید کرد؟

نعمت و فضل حق تعالی وجود ندارد، پس چون به ایشان انعام کرده شکر نعمت حق تعالی، با آن قوت و قدرتی که به ایشان عطا فرموده بر ایشان واجب شد. و شکر نعمت جز بعد از شناختن منعم ممکن نمی باشد تا در حقیقت نگویند آنچه را که لایق و سزاوار جلال عظمتش نمی باشد. بنا بر این شکر نعمت، بر معرفت حق تعالی متوقف است، و معرفت حق تعالی بر نظر کردن و تفکر نمودن در آثار و صنع او موقوف است، و نظر و تفکر موقوف بر صمت، یعنی اعراض به دل از تمامی خلق است، پس اول واجبات بر مکلفین سکوت و صمت¹ است، چنانچه از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت شده است:

پس چون به قلب از خلق اعراض کرد به نظر کردن و تفکر نمودن، قادر می شود که آن واجب دوم است، و به نظر و فکر، بر معرفت حق تعالی، قدرت حاصل می کند که واجب است، بر این اساس هر يك از مکلفین که واجب اول را ترك نماید، واجب دوم را ترك نموده است، و هر که واجب دوم

۱- صمت در لغت به معنای طولانی کردن سکوت است، و به کسی که زیاد سکوت کند صمیت می گویند، اما در این جا به معنای توجه کردن به خدا یعنی مؤثر حقیقی در هستی است که از راه تفکر در آفاق و انفس حاصل می شود. حضرت امام موسی بن جعفر فرموده اند: **دلیل العقل التفکر، و دلیل التفکر الصمت؛** راهنمای خرد فکر کردن، و راهنمای تفکر سکوت است. امام صادق فرموده اند: **ما عبد الله بشيء افضل من الصمت و المشی الی بیته؛** عبادت نشده خدای تعالی با چیزی که بر تر از صمت و رفتن به زیارت خانه ی او باشد. و حضرت رضا فرموده اند: **من علامات الفقه الحلم و العلم و الصمت، ان الصمت باب من ابواب الحکمه، ان الصمت یکسب المحبه و هو دلیل علی الخیر؛** از نشانه های فهم و درک بردباری، دانایی و سکوت طولانی است، صمت دری از درهای حکمت است، صمت محبت می آورد، و دلیل هر خیری است. (هر سه روایت از سفینه البحار ج ۲ / ۵۰ و ۵۱ نقل شد).

را ترک کند معرفت الله و توحید و عدل و نبوت انبیا و امامت خلفای انبیاء و معرفت به معاد و رجوع ارواح به سوی اجساد را ترک خواهد نمود، و هر که این معرفت مذکور را ترک نماید مؤمن، و بلکه مسلمان نخواهد بود، و در زمره ی کافران محشور و مستحق عذاب الیم و دایم و همیشگی خواهد بود. و مراد از معرفت الله که اسلام بدون آن ثابت نمی شود (به شرح زیر است):

- اعتقاد به وجود صانعی که مخلوق نمی باشد و الا به صانع دیگری محتاج خواهد بود.

- و معرفت صفات کمالیه ای که برای ذات حق تعالی ثابت است.
- و اعتقاد به این که این صفات، عین ذات اند بی آن که متعدد باشند و الا تعدد قدماء لازم آید.

- و معرفت صفاتی که برای افعالش ثابت است.
- و معرفت صفاتی که توصیف خدای حق تعالی به آن صفات سزاوار نباشد، برای این که آن ها صفات مخلوقات او هستند، و اگر این صفات به خدا نسبت داده شوند در این صورت فرقی میان خالق و مخلوق متصور نمی شود.

- و معرفت صفاتی که آن ها لایق افعال حق نباشد زیرا که آن ها صفات افعال مخلوقات می باشند.

- و معرفت عدالت حق سبحانه، زیرا که غنی مطلق است و به چیزی محتاج نیست، و عالم مطلق است و چیزی بر او پوشیده نیست، تا خلاف عدل اتفاق افتد.

- و معرفت نبوت پیغمبر ما محمد (صلي الله عليه وآله وسلم) و نبوت جمیع پیغمبران، زیرا ایشان در تبلیغ احکام الهیه بین حق تعالی و بین مکلفین واسطه اند.

- و معرفت خلفای پیغمبران، زیرا که ایشان حافظان شریعت پیغمبران و حجت های خداوند عالمیان در میان خلق بعد از پیغمبران علیهم السلام می باشند.

- و معرفت زنده شدن مکلفین^۱ و محشور شدن ایشان، به سوی مالک یوم الدین.

و باید همه ی این معرفت ها به روشی باشد که حق تعالی با زبان حجج و خلفای خود تعلیم فرموده، و در این اوراق ذکر می کنیم، چه حق و واقعیت این امور را جز او نمی شناسد، و معرفت این امور باید همگی از روی دلیل قطعی باشد، هر چند به صورت اجمال و مختصر، و نه بر پایه ی تقلید محض. چنان که ان شاء الله تعالی ذکر می شود.

۱ - زنده شدن مکلفین به معنی آن نیست که در روز قیامت تنها روح بر می گردد، زیرا روح زنده است و به زنده شدن نیازی ندارد، و مؤلف در ص ۷ و در صفحات بعدی نیز به این موضوع تصریح کرده است و آن که می گوید: مرحوم شیخ به معاد روحانی قائل است یا بگوید به معاد جسمانی قائل نیست در پیشگاه خدای تعالی جوابی ندارد.

باب اول

توحيد

باب اول

در توحید

بر هر مکلف واجب است معتقد شود که حق تعالی موجود است ، به علت این که عالم را ایجاد نموده است ، و هر گاه معدوم باشد چگونه بر ایجاد غیر خود قدرت خواهد داشت؟

و باید بداند که حق تعالی ابد الابدین به علت استمرار تجدد آثارش باقی است ، و بدون شك ، اثر ، خود به خود حادث نمی شود ، بلکه به مؤثری محتاج است که او را موجود نماید پس اثر ، بر مؤثر دلالت می کند و آن حق تعالی است.

و جایز نیست حق تعالی متغیر باشد ، بلکه باید پیوسته موجود و باقی و مؤثر در غیر خود باشد ، و گرنه مثل سایر مخلوقات خواهد بود که متغیرند و فانی می شوند ، و در این صورت وجودش به ایجاد غیر خواهد بود نه بذاته پس حادث خواهد بود ، و ما چون به آثار نظر نمودیم به علم قطعی دانستیم که این آثار به مؤثر محتاج می باشند ، و آن مؤثر خالق عالمیان است.

مثال : اشعه ی چراغ مادامی که وجود دارد بر وجود مُوجد خود دلالت می‌کند که چراغ است ، و هر گاه چراغ موجود نبود هیچ يك از اشعه موجود نمی‌شدند ، و دلیل اینکه چراغ احداث اشعه می‌کند و اشعه در جمیع احوال به چراغ محتاج می‌باشد و لحظه ای از او مستغنی نیست این است که، اشعه بدون چراغ به وجود نمی‌آید ، و با بودن چراغ نابود نمی‌گردد ، پس چراغ مؤثر و مقوم اشعه می‌باشد.

جمیع خلق هم، چنین اند یعنی همه بالنسبه به فعل الله تعالی ، آثار حق تعالی می‌باشند. و لله المثل الاعلی.

فصل اول

در این که حق تعالی قدیم است

فصل اول

در این که حق تعالی قدیم است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی بذاته قدیم است ،
عدم بر او به هیچ وجه و در هیچ حالی از احوال روا نیست ، و وجود غیر او ،
بر او سبقت نگرفته است زیرا:

- اگر قدیم نباشد حادث خواهد بود ، به دلیل این که واسطه ای میان
حادث و قدیم وجود ندارد ، و به درستی و تحقیق ثابت شده که حق تعالی
حادث نیست زیرا حادث وجود مُحدِّث را لازم دارد .

- و ایضاً هر گاه هستی و قدم او دائمی نباشد ، عدم و نیستی ، در بعضی
از احوال بر او جاری می شود ، در این صورت احوالش مختلف می گردد ، و
هر که احوالش مختلف باشد ، حادث است ، و به کسی محتاج است تا او را
ایجاد کند.

- و ایضاً هر گاه قدیم نباشد ، غیر او ، در وجود ، بر او پیشی می گیرد ، و
او موجد و مُحدِّث او خواهد بود سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیراً^۱.

۱- اسراء / ۴۳

- و ایضاً هر گاه قدیم نباشد ، وجودش از غیر او مستعار خواهد بود ، و به آن محتاج خواهد شد ، و احتیاج مستلزم حدوث است ، و آن مستلزم مُحدث است ، و اگر او نیز قدیم نباشد ، عین همین کلام در او نیز وارد است.

فصل دوم

در این که حق تعالی دائمی و ابدی است

فصل دوم

در این که حق تعالی دائمی و ابدی است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی دائمی و ابدی است ، به علت اینکه واجب الوجود لذاته است ، به این معنی که وجودش بدون مغایرت و اختلاف عین ذات او است و وجوب وجود با لذات ، دوام ابدی را لازم دارد ، پس هر گاه عدم شود وجود عین ذاتش نخواهد بود ، و خلاف آن ثابت است . و می دانیم که قدم و ازل و دوام و ابد و اول بودن بلا اول ذاتی و آخر بودن بلا آخر ذاتی یک چیز اند و به هیچ وجه ، نه در ذات ، و نه در واقع ، و نه در مفهوم ، میان این معانی مغایرتی نمی باشد و الا لازم می آید که حق تعالی در رتبه ی ذات متعدد و مختلف باشد و در این صورت حادث خواهد بود.

و اما اختلاف این معانی ، به حسب مفهوم لفظی و ظاهری ، روشن است زیرا که هر مفهوم ، به جهت تفهیم و تعریف از برای عوام مکلفین استعمال شده است ، ولی از این الفاظ مختلف با معانی متعدد ، مقصودی جز مفهوم واحد و معنایی واحد ، منظور نیست و الا لازم می آید که حق

تعالی به اختلاف و کثرت معروف باشد ، و هر که به کثرت و اختلاف معروف است حادث است، و آنچه در گذشته گفتیم :

وجوب وجود، مستلزم دوام ابد است ، عبارتی لفظی و به جهت تفهیم است ، و الا در مقام ازل لازم و ملزوم و تلازم نیست . و مقصود از وجوب وجود همان عین دوام و ابد است بدون فرض مغایرت ، و الا لازم می آید که به صفات مخالف هم موصوف باشد و هر که چنین باشد حادث است.

فصل سوّم

در این که حق تعالی حیّ است

فصل سوّم

در این که حق تعالی حیّ است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند: حق تعالی حیّ است به علت اینکه حیات را در مخلوقات آفرید و زندگان را ایجاد نمود و در نزد عقل و همه ی خردمندان محال است حیات را خلق کند، کسی که میت باشد، و چون خدای تعالی در بین موجودات زنده هایی را آفریده و به عبارت دیگر در بین موجودات، موجودات زنده را که مشاهده نمودیم دانستیم که صانع این ها حی و زنده است. و از این جا ثابت شد که حیاتش قدیم است زیرا اگر حادث باشد به ناچار قبل از حدوث میت بوده و در این صورت محتاج می باشد به کسی که حیات را به او عطا می کند، یعنی حیاتش از غیر او استفاده شده، و این حال مخلوق است نه خالق.

و حیاتش، بدون مغایرت، عین ذات او است، و هر گاه حیاتش با ذاتش مغایر باشد، هر چند بالعرض و الاعتبار، تعدد قدما لازم می آید، و آن باطل است چنان که در دلیل توحید ذکر خواهد شد ان شاء الله. و واسطه ای میان عین ذات و غیر ذات نیست. و با منتفی شدن تعدد و مغایرت، وحدت ثابت می باشد.

فصل چهارم

در این که حق تعالی عالم است

فصل چهارم

در این که حق تعالی عالم است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق عز وجل عالم است ، به این دلیل که در بعضی از مخلوقات خود علم را خلق کرده است ، و عالم متصف به علم است ، و هر کس عالم نباشد محال است کسی را ایجاد کند که عالم و دارای علم است .

و ایضاً افعال محکمه ی متقنه ایجاد کرده ، که بر مقتضای حکمت و نهایت استقامت جاری است ، و اگر عالم نباشد محال است که بتواند چنین صنعتی را ایجاد کند .

و بدان که علم حق تعالی بر دو قسم است:

علم قدیم ، و آن ذات واجب است جل جلاله .

علم حادث ، و آن الواح مخلوقات است مثل لوح و قلم و ذوات موجودات و نفوس خلایق .

اما علم قدیم پس آن ذات حق تعالی می باشد ، بدون مغایرت چه اگر این علم حادث باشد لازم می آید که حق تعالی قبل از حدوش از علم خالی باشد ، و این از اعظم نقایص است ، پس واجب است که قدیم باشد .

و چون قدیم شد خارج از دو حال نیست: یا عین ذات حق تعالی است بدون کوچکترین مغایرت، یا نه، بلکه غیر اوست. پس هر گاه همان عین ذات باشد عین مطلوب ما است، و هر گاه غیر ذات باشد تعدد قدماء لازم می آید، و آن باطل است.

اما علم حادث، که به حدوث معلوم حادث است، پس هر گاه قبل از معلوم باشد علم نباشد، چه شرط اول تحقق علم حادث و تعلقش، آن است که با معلوم مطابق باشد.

پس هر گاه معلوم موجود نباشد، مطابقه محال خواهد بود با آن که شرط اوست. و هم چنین شرط دوم، اقتران علم به معلوم است و قبل از وجود معلوم، اقتران محال است.

شرط سوم، آن که بر معلوم واقع باشد و قبل از معلوم وقوع محقق نباشد. و این علم حادث، فعل حق تعالی و ناشی از فعل اوست، و در واقع یکی از جمله ی مخلوقات اوست، و ما به حسب اصطلاح، به جهت پیروی از کلام خدای تعالی و تبعیت از ائمه سلام الله علیهم، آن را علم نامیدیم. چنانکه فرموده است: علمها فی کتاب لایضل ربی ولاینسی، یعنی علم حق تعالی به قرون اولی در کتابی مستور است که عبارت از لوح محفوظ باشد.

و در مقام دیگر فرموده است : و لقد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا كتاب حفيظ ، يعني دانستیم ما آنچه را که زمین از مردگان کم می کند و در نزد ما کتابی محفوظ از تغییر و تبدیل وجود دارد که علم ما در آن ها منقش است (و هر جسد و صاحب آن را) برمی گردانیم چنانچه اول مرتبه او را خلق کرده بودیم . (مترجم گوید که : « این دو آیه بر مراد ما به صراحت دلیل می باشند . و اما در اخبار و کلمات ائمه ی اطهار ، استعمال این علم حادث ، بیش از حد شمار است . و از آن جمله فقره ی دعای سحر است : اللهم اني اسئلك من علمك بانفذه و كل علمك نافذ ، اللهم اني اسئلك بعلمك كله .

هر گاه گویی که این عین ذات واجب است تشکیک در رتبه ی ذات حق تعالی لازم می آید . و چنان چه دانسته ایم اختلاف علامت حدوث است و واسطه ای ، میان حدوث و قدم نیست ، و مدعی آن زورگو است و چون قدم آن علم باطل شد حدوثش ثابت می شود . و امثال این ، در اخبار بسیار است و ذکر آن به جهت دفع استبعاد بعضی از جهال است که به امثال این کلمات به جهت فریب عوام خبث باطنی خود را بروز داده و می گویند : که صاحب این قول ، جهل برای خدا ثابت می کند و السلام علی من اتبع الهدی و خشی عواقب الردی^۱ .

^۱ - در آیه الکرسی می خوانیم که و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء یعنی مخلوقات به چیزی از علم او احاطه ندارند مگر به آن چه او می خواهد . اگر از این علم ذات باری تعالی منظور باشد این اشکال وارد می آید که

فصل پنجم

در این که حق تعالی قادر مختار است

فصل پنجم

در این که حق تعالی قادر مختار است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق عزوجل قادر مختار است. اما قادر است به این جهت که حق تعالی غنی مطلق است و غیر او در هر حالی از احوال به او محتاج است زیرا وجود ما سوی الله به فعل الله تعالی موقوف است و از خود شان وجودی ندارند و الا همیشه از حق تعالی مستغنی می شدند. و احتیاج در بعضی احوال، دلیل بر احتیاج در کل احوال است. و چون بر هر چیزی قادر است به هر چیزی عطا کرد آنچه را که با زبان استعداد طالب آن بود و این، معنی احتیاج کل به سوی او است و اگر قادر مطلق نبود هر آینه ناتوان بود از اعطاء هر چیزی به هر چه که قابلیت آن را لازم داشت، و هر ناتوان و عاجزی به قادری محتاج است، و هر محتاجی حادث است. و حدوث حق تعالی را لازم می آورد سبحانه و تعالی عما یقولون

علواً کبیراً^۱

و اما این که (اعتقاد داریم خدای تعالی) مختار است : به این جهت است که (می بینیم) اختیار و مختار را خلق فرمود ، هر گاه مختار نبود خلق مختار و اختیار از او محال بود .

و ایضا حق تعالی بعضی مصنوعات خود را بر بعضی دیگر مؤخر کرد ، با آن که قادر بود بر تقدیم آن که مؤخر نموده و تأخیر آن که مقدم داشته است . زیرا که نسبت فعل حق تعالی بر تمامی موجودات برابر است ، و هر گاه فاعل (موجب)¹ بود چیزی از آثارش از او تخلف نمی کرد .

² - بی اختیار و مجبور

فصل ششم

در این که حق تعالی عالم و قادر است

فصل ششم

در این که حق تعالی عالم و قادر است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی به هر معلومی عالم و بر هر مقدوری قادر است ، یعنی چیزی نیست که علم حق تعالی به آن تعلق نگرفته باشد ، یا در تحت قدرت او نباشد ، به علت این که نسبت جمیع معلومات و مقدورات در احتیاج به حق تعالی مساوی است ، و غنای ذات پاکش از کل موجودات برابر می باشد . پس چیزی به تعلق علم و قدرت از دیگری اولی نخواهد بود ، و هر گاه به بعضی دون بعضی عالم باشد ، و به این طریق قادر باشد (به بعضی قادر باشد و به بعضی قادر نباشد) ، پس نسبتش به موجودات مختلف می باشد ، و هر که احوالش مختلف باشد حادث و متغیر است . سبحانه و تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً .

فصل هفتم

در این که حق تعالی سمیع و بصیر است

فصل هفتم

در این که حق تعالی سمیع و بصیر است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی بدون آلت ، سمیع است ، بدون جارحه ، بصیر است . اما این که سمیع است به این جهت است که جمیع ماسوی الله به امر او متقوم اند ، و بالذات و یا به تقدیر و قضا از صنع او صادرند و از جمله ی مصنوعات ، مسموعات است . پس همه ی مسموعات در نزد او در ملک حق تعالی و نه در ذاتش حاضرند ، و موجودات را در مقامات خود به قیمومیت امر و فعلش اقامه کرده است ، چنان که فرموده است : (و اسروا قولکم او اجهروا به انه علیم بذات الصدور الا یعلم من خلق^۱ یعنی خواه اقوالتان را در سینه های خود پنهان کنید یا آشکار کنید حق تعالی به آنچه در سینه ها مکنون و مکتوم است عالم است عجب است! آیا آن که خلق کرده است اسرار و آشکار شما را نمی داند و بر خلق خود مطلع نیست؟

۱- ملک / ۱۳ و ۱۴

پس سمع حق تعالی به مسموعات ، عبارت است از حضور مسموعات در نزد حق تعالی ، و علمش به آن واقعی می باشد ، و این علم و اطلاع برایش به واسطه ی آلتی حاصل نیست ، چنان که برای ما حاصل است ، و الا محتاج خواهد بود ، و ثابت شده که حق تعالی غنی مطلق است و حصول اشیاء برای او عبارت از حضور آن ها در نزد او است ، در حالی که به امر الله مقوم می باشند ، و هیچ حالتی از برای موجود ، جز تقوم به امر الله نیست و الا در آن حالت متقوم به نفس خواهد بود ، و آن باطل است چنان چه مذکور شد .

این حضور عبارت از علم حضوری و سمع حضوری است و اما علم و سمع قدیم ذاتی ، عین ذات اوست و در اماکن وجودات اشیاء به آن ها محیط است نه در ذات حق تعالی ، و الا لازم آید که محل حوادث باشد .

چون معنی سمیع بر وجودش را دانستی پس عین همین کلام در جمیع احوال در بصیر جاری است ، و سمع و بصر هر دو قدیمند و عین ذات حق تعالی می باشند بدون تعدد و تغیر و اعتبار ، مگر در تعدد لفظی همچنان که در علم مذکور شد ، زیرا که سمع و بصر و علم یک چیزند و متعلقات ایشان متعدد زیرا که مسموع ، اصوات و مبصر ، الوان و اعراض است و معلوم همان موجود است .

فصل هشتم

در این که حق تعالی واحد است

فصل هشتم

در این که حق تعالی واحد است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی واحد است و شریکی برایش نیست ، زیرا کامل مطلق و غنی مطلق است ، و کل ماسوی الله به او محتاجند ، بنا بر این متفرد به الوهیت خواهد بود.

و هر گاه خدای دیگری با او فرض شود واجب است از حق تعالی بی نیاز باشد و الا خدا نباشد.

و بی شک هر گاه کسی شریکی را فرض کند که به حق تعالی محتاج می باشد کمال مطلق واجب الوجود کامل تر و غنای او جامع تر خواهد بود ، از این که این شریک فرضی از او بی نیاز باشد پس فرض شریکی که به طور کلی از حق تعالی بی نیاز باشد از برای کمال و غنای مطلق، نقص است و نقص مستلزم فقر است، و فقر مستلزم حدوث. پس حق تعالی شریک ندارد ، زیرا وجود شریک مستلزم تعدد است و آن هم مستلزم حصول نقص در کمال است که مستلزم حدوث است .

و ایضاً هر گاه شریکی برای حق تعالی در ازلی بودن باشد واجب می شود در میان آن ها فرجه ی قدیمی (و قبلی) وجود داشته باشد ، تا دو تا بودن محقق بشود ، پس سه تا می شوند ، و فرجه های قدیمی در میان آن ها لازم می آید و پنج تا می شوند و همچنین تا بی نهایت .

و ایضاً هر گاه شریکی از برای او در ازلی بودن باشد هر آینه در ازلیت شریک می شوند و هر یکی با آن چه او را از دیگری تمیز بدهد از آن یکی ممتاز می شود، زیرا در وجوب و قدم هر دو شریک می باشند ، و به جهت تحقق دو تا بودن ، به تمیز محتاج هستند یعنی در دو تا بودن ، هر یک از ایشان از امری مشترك و امری ممیز ، مرکب می شوند ، و به عبارت دیگر از ما به الاشتراك و ما به الامتیاز مرکب می باشند ، و هر مرکب به جهت احتیاج به اجزاء حادث است.

و ایضا هر گاه با حق تعالی شریکی بود هر آینه مخلوق هر یکی از مخلوق دیگری جدا می شد . و در غیر این صورت شریک داشتن ثابت نمی شود ، یعنی در صورت دو تا بودن هر آینه ذات هر یک استیلاء و استعلاء بر آن دیگری را اقتضاء می کرد ، و الا الله نمی شد چه مقتضیاتش قهاریت است و قطعاً وجود شریک غیر مقهور دلیل عجز است ، و حق تعالی از این دلیل در قرآن خبر داده است .

لو كان معه من اله اذا لذهب كل اله بما خلق و لعلی بعضهم علی بعض^۱؛
اگر با او خدایی بود در این صورت هر خدایی به مخلوق خود توجه می کرد و
یکی بر دیگری برتری می یافت .

بدان که حق تعالی در چهار مرتبه واحد و یگانه است و در هیچ مرتبه از
مراتب برای او شریکی نمی باشد.^۲

مرتبه ی اول: واحد است در ذات ، و شریکی برایش در رتبه ی ذات
نیست چنان که حق تعالی فرموده : لاتتخذوا الهین اثین و انما هو اله واحد^۳؛
به دو خدا نگرید ، زیرا خدا فقط یکی است .

مرتبه ی دوم: در صفات نیز برایش شریکی نیست چنان که فرموده و
لیس کمثله شیئی^۴؛ چیزی مانند او نیست .

مرتبه ی سوم: در افعال و ایجاد برایش شریکی نیست چنان که فرمود:
هذا خلق الله فأروني ما ذا خلق الذین تدعون من دونه^۵؛ این آفریده های من

۱ - مؤمنون / ۹۱

۲ - توحید خدای تعالی در چهار مورد است به طوری که ملاحظه می کنیم و در اصطلاح به آن ها توحید ذات ،
توحید صفات ، توحید افعال و عبادات و توحید عبادات را توحید استحقاق نیز گفته اند یعنی که جز خدا هیچ کس و
هیچ چیز استحقاق ستایش و پرستش را ندارد و جز او را نباید پرستش کرد ، نگاه کنید به شرح الزیارة صفحه ی ۶۷
و ۸۸ چاپ سنگی بزرگ . جواب آن که اظهار داشته است : شیخ احسانی ضمیر ایاک نعبد را به علی (ع) بر می
گرداند در روز قیامت به خدای تعالی چه خواهد بود؟

۱ - نحل / ۵۱

۲ - شوری / ۱۷

۳ - لقمان / ۱۱

هستند ، نشان من بدهید خدایان دیگر چه چیزی آفریده اند که آن ها را می پرستید ؟

مرتبہ ی چهارم: در عبادت برای او شریکی نیست چنان که فرموده: فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً و لا يشرك بعبادة ربه احداً¹ ؛ هر کس به ملاقات او امیدوار است عمل شایسته ای به جای آورد و در عبادت کردن به او هیچ کسی را شریک نکند .

فصل نهم

در این که حق تعالی مدرک است

فصل نهم

در این که حق تعالی مدرک است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی مدرک است یعنی به هر چیزی محیط است، و به هر چیزی مسلط است، و آن عبارت از علم و قدرت است زیرا که حق تعالی خود را به آن وصف فرموده چنان که فرموده است:

و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير.¹

یعنی حق تعالی دیده های ظاهر و باطن کل خلق را درک می کند و دیده ها او را درک نمی کنند و او لطیف الصنع و بر احوال کل موجودات مطلع و آگاه است. و لطیف اشاره به قدرت، و خبیر اشاره به علم است، پس درک قدیم، همان ذات ازلی است جل جلاله به آن نهج که در علم ذکر شد، و (اما) درک مقارن با حوادث، از صفات افعال است.

پس چنان که حق تعالی در ازل عالم است با نبودن معلوم، همچنین، در ازل مُدرک است و لا مدرک یعنی عالم است بدون معلوم و مدرک است (به کسر راء) بدون وجود مُدرک (به فتح را) و این حکم صفات ذات است چه آن صفات بدون مغایرت عین ذات می باشند.

فصل دهم

در این که حق تعالی مرید است

فصل دهم

در این که حق تعالی مرید است

بر هر مکلف واجب است ایمان و اعتقاد به این که حق تعالی مرید است ، به علت این که خود را به آن وصف فرموده است ، و چون دیدیم که اراده بدون مراد تحقق پذیر نیست دانستیم که حق تعالی خود را به واسطه ی فعلش به اراده وصف فرمود نه از جهت ذات ، و این دلالت می کند که اراده از صفات افعال می باشد نه از صفات ذات ، زیرا اگر از صفات ذات باشد به جهت عدم تعدد در مقام ذات ، عین ذات خواهد بود و هر گاه چنین باشد نفی اراده محال می باشد ، همچون نفی علم و قدرت ، در این صورت نفی اراده ، هر گاه عین ذات باشد نفی ذات را لازم خواهد آورد ، با این که حق تعالی آن صفت را در جاهایی از خود نفی فرموده چنان که فرموده است : اولئك الذين لم يرد الله ان يطهر قلوبهم للتقوي^۱؛ ایشان کسانی هستند که خدای تعالی نخواسته است دل های آنان را برای تقوی پاک نماید . و هر گاه اراده عین ذات بود از نفی آن ، نفی ذات لازم می آمد که به معنی عدم باشد .

و صفت هر گاه برای خدا هم اثبات شود و هم نفی ، از صفات افعال است ، چه افعال را اضداد می باشد که به نفی و اثبات موصوف می شود.

و هر گاه اثبات شود و نفی آن محال باشد پس از صفات ذات است .

و نفی و اثبات در رتبه ی ذات جمع نمی شوند .

قسم اول : مثل اراده و کراهت چه می گویند : مرید است ، و کاره^۱ است پس این دو صفت ، از صفات افعال خواهند بود.

قسم دوم : مثل علم و قدرت چه نتوان گفت عالم است و جاهل است و قادر است و عاجز است پس از صفات ذات خواهند بود.

بنا بر این قول به حدوث اراده ، همان مذهب اهل بیت علیهم السلام می باشد ، اجماع و اتفاق ایشان سلام الله علیهم بر این قول است و همین قول حق است ، و شکی در آن نیست . پس اراده فعل الله تعالی خواهد بود و همچنین کراهت ، چه آن صفت فعل است چنان که حق تعالی فرموده: و لکن کره الله انبعاثهم^۲؛ یعنی خدای تعالی از بر انگیختن منافقان برای رفتن به میدان جنگ کراهت داشت و آن ها را از رفتن باز داشت .

۱- کراهت دارنده

۲- توبه / ۴۶

فصل یازدهم

در این که حق تعالی متکلم است

فصل یازدهم

در این که حق تعالی متکلم است

واجب است ایمان و اعتقاد به این که حق تعالی متکلم است به علت این که خود را به کلام وصف فرموده است چنان که فرمود: کلم الله موسی تکلیماً^۱ و چون دیدیم که حکیم مخاطب را خطاب نمی‌کند مگر به آنچه که می‌فهمد، و ما از کلام نمی‌فهمیم مگر این را که حروف و اصوات مسموعه ی منتظمه ی مرکبه باشد و اهل لغت اجماع کرده اند به این که معنی کلام، همین است، یعنی عبارت از اصوات و حروف مؤلفه ی متجدده ی متفرقه است، و حال که حق تعالی وصف فرموده خود را به آن، یقین می‌نماییم که حق تعالی کلام را به واسطه ی فعل به خود اسناد داده است و به ذات خود اسناد نداده است، یعنی کلام را خلق می‌کند در هر کدام از مخلوقات خود از حیوان و نبات و جماد که بخواهد. و آن کلام حادث است زیرا که مرکب و مؤلف است، و هر چه مرکب است حادث است.

۱- نساء ۱۶۴؛ یعنی خدای تعالی با حضرت موسی تکلم فرمود.

و به دلیل قول خدای تعالی: ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا
استمعوه و هم یلعبون¹ (الایه) یعنی هیچ یاد آوری تازه ای از طرف
پروردگارشان برای آن ها نمی آید مگر آن که با بازی و شوخی به آن گوش می
دهند. (در آیه ی ۵ سوره ی شعراء آمده است: و ما یأتیهم من ذکر من
الرحمن محدث الا کانوا عنه معرضین یعنی هیچ ذکر تازه ای از سوی
خداوند رحمان برای آن ها نمی آید مگر این که از آن رو می گردانند. م)

فصل دوازدهم

در این که حق تعالی مثل و مانندی ندارد

فصل دوازدهم

در این که حق تعالی مثل و مانندی ندارد

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که برای حق تعالی مثلی و شبیهی و مانندی نیست چنان که حق تعالی فرمود: **لیس کمثله شیئی^۱** یعنی از سایر مخلوقات هیچ چیزی مثل حق تعالی نیست پس او نه جسم است، و نه عرض است، و نه جوهر است، و نه مرکب است، و نه مختلف است، و نه در حیز (مکان) است، و نه در جهت است، به علت این که همه ی این صفات، صفات خلق است، و توصیف خالق با آن ها صحیح نیست.

اما این که از برای حق تعالی شبیهی نیست به این دلیل است که وجود مشابه، مستلزم شریک در صفات ذاتیه خواهد بود، و آن مقتضی نقص در ذات واجب سبحانه است، چه بی نظیر بودن اشرف و اکمل است، پس وجود نظیر نقص خواهد بود، و هر که بر او نقص جایز باشد زیادی نیز بر او جایز است و هر که زیادی و نقصان در او راه یابد متغیر می شود هر گاه بالفعل باشد.

و اگر زیادی و نقصان بالقوه باشد ممکن التغییر خواهد بود، و حادث خواهد بود و بطلانش معلوم شد.

و اما این که عرض نیست به این دلیل است که عرض در تحقق و قیام خود به جوهر یا جسم محتاج است و هر محتاج حادث است.

و اما به این دلیل جوهر نیست که جوهر خواه جوهر فرد باشد بنا بر مذهب کسی که او را جایز می داند، و وجود او را اثبات نموده، یعنی جوهری که به هیچ وجه، نه در طول و نه در عرض و نه در عمق، قابل قسمت نباشد.

یا این که جوهر خط باشد و آن جوهری است که در طول قابل قسمت می باشد نه در عرض و نه در عمق.

یا این که جوهر سطح باشد و او آن است که در طول و عرض قابل قسمت می باشد نه در عمق.

یا این که جوهر جسم باشد یعنی که به طول و عرض و عمق قابل قسمت باشد. و مجموع این چهار قسم، به مکان محتاج می باشند و هر یک از این ها را انتقال و حرکت از مکان و سکون لازم افتاده است، و قرار گرفتن در مکان، و حرکت همگی حوادثی است که جز در حوادث وارد نمی شوند.

و اما به این دلیل مرکب نیست که مرکب به اجزاء خود محتاج است و محتاج ، حادث است.

و اما مختلف نیست به این علت که اختلاف تباین اجزاء یا تباین احوال ذاتیه است و هر دو امر موجب ترکیب است، که لازم آن حدوث است .

و اما این که در حیز^۱ نیست به این دلیل:

(۱) آن چیزی که در حیز است با حیز خود مشابه است پس او از جنس حیز خواهد بود ، و حادث است.

(۲) و ایضاً متحیز یا در حیز خود مستقر است یا از آن منتقل است ، پس از اولی سکون لازم می آید و از دومی حرکت ، و هر دو علامت حدوث است ، به این علت که لازم می شود هر يك از آن ها بر دیگری مسبوق باشد .
و اما در جهت نیست به این دلیل است که بودن در جهت حرکت و سکون لازم دارد و لازم می آید که محاط شود در بعضی دون بعض ، و محدود و محصور گردد ، و در جهات دیگر نباشد و هر چیزی که یکی از این صفات در او موجود باشد حادث خواهد بود.

۱ - حیز معانی زیادی دارد و در این جا به معنی محدود ، حیطه و مکان و محل آمده است

فصل سیزدهم

در این که چیزی حق تعالی را احاطه نکرده است

فصل سیزدهم

در این که چیزی حق تعالی را احاطه نکرده است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که چیزی ، حق تعالی را احاطه نکرده است ، و همچنین از چیزی صادر و متولد نشده ، و چیزی از او متولد نشده است ، و بر چیزی مستقر نیست ، و چیز دیگری بر او قرار نگرفته است ، و بالایی چیزی نیست و چیزی بالایی او نیست ، و به چیزی از مخلوقات خود نسبت ندارد و چیزی از مخلوقات به ذاتش نسبتی ندارد به علت این که همه ی این صفات ، صفات خلق می باشد.

اما این که چیزی ، از برای وجودش ظرف نیست به این دلیل است ، که هر گاه چنین باشد لازم می آید که محصور باشد ، و هر محصور حادث است.

و در همان ظرف ، یا مکث کرده و یا از آن منتقل شده است ، در صورت اول سکون ، و در صورت دوم حرکت ، لازم می آید ، و هر دو علامت حدوث می باشند.

اما این که خود او، ظرفِ چیزی نیست ، به این دلیل است که هر گاه چنین باشد لازم می آید ، که محل حوادث باشد ، خواه آن غیر، قدیم یا حادث باشد .

و به علت این که این غیر، او را مشغول می کند ، و مشغول به غیر حادث است .

و اما دلیل این که از چیزی متولد نیست این است : که هر گاه چنین باشد حق تعالی، جزء آن شیء ، و مولود خواهد بود ، و مولود حادث است .

و اما این که چیزی از او نیست به این دلیل است : که اگر چیزی از او باشد ، آن شیء جزئی از حق تعالی و حق تعالی والد خواهد بود ، و آن نیز حادث است زیرا تجزیه و تفریق علامت حدوث است .

و اما دلیل اینکه بر چیزی قرار ندارد این می باشد : که هر گاه چنین باشد آن شیء حامل خواهد بود ، و حامل قوی تر از او می باشد و عجز و ناتوانی خدای را نشاید.

و اما دلیل این که چیزی بر او قرار نگرفته این است : که هر گاه چنین باشد هر آینه آن چیز اعلی از او خواهد بود .

اما دلیل این که او بر فراز چیزی نیست ، مثل این است که در داخل چیزی باشد .

و اما دلیل این که او بر زیر چیزی نیست مثل این است که چیزی در داخل او می باشد .

و اما منسوب و منسوب الیه نیست به این دلیل که مستلزم اقتران است ، و اقتران به علت احتیاج به سوی طرفین منسوب و منسوب الیه علامت حدوث است .

فصل چهاردهم

در این که حق تعالی در چیزی حلول نمی کند

فصل چهاردهم

در این که حق تعالی در چیزی حلول نمی کند

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند به این که حق تعالی در چیزی حلول نمی کند و با غیر خود متحد نمی شود.

اما علت این که حق تعالی در چیزی حلول نمی کند این است که ، حلول عبارت است از: قیام موجودی به موجود دیگر بر سبیل تبعیت ، مثل قیام اعراض با اجسام ، یا بر سبیل ظهور ، مثل قیام ارواح با اجسام. پس اگر فرض شود که حق تعالی در چیزی حلول کرده لازم می آید محتاج باشد ، و در این صورت حادث خواهد بود.

و اما علت این که با غیر خودش متحد نمی شود این است که اتحاد را هر گاه معنی کنند به چیزی که عقل او را محال می داند ، و آن این است که دو چیز موجود ، يك چیز شوند بدون زیادی و نقصان و انفعال یکی از دیگری ، این نوع اتحاد بلاشکال حصولش محال است . چگونه می توان قدیم را به این گونه وصف نمود ؟

و هر گاه اتحاد را به انقلاب چیزی از حقیقتی به حقیقت دیگر تفسیر کنند ، انقلاب و استحاله می باشد و نه اتحاد ، و این معنی هر چند در ممکن جایز

است، اما در قدیم سبحانه و تعالی محال است ، به علت این که این موضوع تغییر و تحول چیزی است از حالتی به حالت دیگر، و حق تعالی متحول نمی شود و احوال مختلفه برایش ثابت نمی باشد زیرا از علامات حدوث است.

فصل پانزدهم

در این که حق تعالی به چشم دیده نمی شود

فصل پانزدهم

در این که حق تعالی به چشم دیده نمی شود

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند بر این که رؤیت یعنی دیدن حق تعالی ممتنع و محال است. هم در دنیا و هم در آخرت دیده نمی شود، به علت این که اگر رؤیت به دل باشد و منظور از مرئی، ذات حق تعالی بوده باشد بدون شك باطل است برای این که دیده های ظاهر و باطن نمی توانند، ذات حق را درك کنند و قلب ها تاب مشاهده ی حجاب عظمت و حجاب قهاریت را ندارند، بنا بر این چگونه می توانند ذات را درك کنند؟ و درك ذات حق سبحانه و تعالی، جز برای خود او برای احدی ممکن نیست.

و هر گاه مرئی، آیات و آثار و افعال حق تعالی باشد دلها آیات او را درك می کنند، زیرا خدای تعالی با نور عظمت خود بر دل ها تجلی کرده است، (به این جهت حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: و لکن راته القلوب بحقایق الایمان. مترجم)

و اما رؤیت (و دیدن ذات خدای تعالی با چشم سر و) با بصر حسی، محال و ممتنع می باشد، چنان که حق تعالی فرمود: لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار؛ یعنی ذات حق جل و علا را دیده های ظاهری و باطنی هیچ يك

درک نمی‌کنند، هر چند دل‌ها آثار عظمت او را درک می‌کنند. به جهت این که شرط درک اشیاء با بصر این است که:

* مرئی، مقابل باشد، یا در حکم مقابل باشد، مثل رؤیت آینه.

* شرط دیگر این است که بسیار دور نباشد و بسیار نزدیک نباشد.

* و شرط دیگر این که مستنیر باشد و در تاریکی نباشد.

* و شرط دیگر اینکه در جهتی از جهات باشد.

و حق سبحانه و تعالی از جمیع این صفات منزّه است، زیرا حق تعالی قریب و بعید نیست، بلکه او ابعاد از هر چیز و اقرب از هر چیزی است، و بعد و قربش غیر متناهی است، پس از حد افراط گذشته و یکی از شروط مفقود شده است، و همچنین حق تعالی، از غیر خود مستنیر نیست تا بصر را طاقت نظر باشد، و همچنین نورانیت او در غیر خود او نیست تا این که ذاتش بذاته درک شود بلکه ظهورش اگر تجلی کند با ظهور خود تمامی ما سوی را محو و فانی می‌نماید و هرگاه تجلی نفرماید احدی را قدرت مشاهده‌ی ظهورش نیست چه برسد به ذاتش.

مترجم گوید: «و این تجلی خلقی است مثل آنچه حق تعالی فرمود:

فلما تجلی ربه للجبل و معنایش این است که ظهورش ما سوا را محو می‌کند،

و در کلام امیرالمومنین علیه‌السلام آمده است: جذب الاحدیه لصفة التوحید

و هتك الستر لغلبة السر، اطف السراج فقد طلع الصبح مراد از سراج، قوا و مشاعر است، که جسد در تاریکی ها از نور آن ها روشنائی می گیرد، و مراد از سر و صبح، همان ظهور حق سبحانه و تعالی است، و آن خلقي حادث و آیت معرفت حق تعالی است. تأمل کن تا به اصحاب حقیقت سوء ظن نبرده باشی، زیرا ممکن هرگز به مرتبه ی ازل نمی رسد. و از لفظ تجلی و حشت مکن که مراد از آن ظهور حق به اثر و فعل خود است نه باذات، مثل تجلی حق برای موسی و امثال این ها باز به ترجمه برمی گردیم.»

همچنین حق تعالی در جهتی نیست تا چشم بتواند او را درک کند، زیرا که بصر محدود است، و درکش جز در محدود ممکن نیست، و هر گاه حق تعالی در جهتی از جهات باشد در این صورت از جهات دیگر خالی باشد، و در آن جهت محصور باشد و آن علامت حدوث است.

پس رؤیت (یعنی دیدن حق تعالی به چشم و بصر ظاهری،) محال است، به علت این که شروط رؤیت بر حق تعالی جاری نمی شود، هر گاه یکی از شروط مفقود شود مشروط موجود نگردد، بگذریم از این که تمامی شروط مفقود می باشد

و ایضاً همه ی ما سوي الله در دنیا و آخرت، در عالم امکان می باشد، و آن که در امکان است برایش درک آن که در ازل است به جهت عدم مناسبت

مشروط در درك خواه در دنيا و خواه در آخرت ، ممتنع است . پس ثابت شد
که حق تعالی بذاته ، در دنيا و در آخرت دیده نمی شود.

فصل شانزدهم

در این که درک حق تعالی ممتنع است

فصل شانزدهم

در این که درک حق تعالی ممتنع است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی را نمی توان با هیچ حسی از حواس ظاهری درک کرد ، چون سمع و بصر و ذوق و شم و لمس . و با حواس باطنی نیز نمی توان او را درک کرد مثل :

۱ - حس مشترك ، و آن قوه‌ای است که امور باطنی را با یاری حس ظاهر درک می کند ، چون شکل دایره ای شعله آتش چرخان .

۲ - خیال ، و آن قوه‌ای است که صورت های وحشتناک و نفرت انگیز و هولناک و کابوس ها را درک می کند .

۳ - متصرفه ، و آن قوه‌ای است که ارتباط و افتراق بین این دو قوه را عهده دار می باشد .

۴ - حافظه ، و آن خزانه ی این مدارک است

۵ - سر انجام قوه ی واهمه .

و ذات حق تعالی را با چیزی از این قوا نمی توان درک کرد زیرا که حق تعالی مشابه چیزی نیست ، و چیز بی مانند را نمی توان درک نمود ، به عبارت دیگر ادراک حاصل نمی شود جز آن جا که دو چیز از جنس یکدیگر ، یا مشابه هم باشند چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است : انما تحد

الادوات انفسها و تشير الآلات الي نظائرها يعني آلات و ادوات تعيين و تشخيص ، درك نمي كند مگر مثل و مانند خود را و حق تعالي فرموده است : (لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار¹) يعني ديده هاي ظاهر و باطن ، به عبارت ديگر حواس ظاهري و باطني نمي توانند ، ذات حق تعالي را درك كنند ، و حق تعالي ذوات و قوا و مشاعر موجودات را كه با آن ها درك مي كنند ، درك مي كند .

و ايضا فرموده است : (و لا يحيطون به علماً²). يعني با علم و ادراك نمي توانند ، به ذات و صفات حق تعالي احاطه نمايند ، و احاطه آن در وسع هيچ موجودي از موجودات نمي باشد ، و جهتش اين است كه حواس ظاهري و باطني درك نمي كنند مگر محدود و مصور و مكيف را، و براي حق تعالي عزوجل ، حدی ، ترکیبی ، کیفیتی و صورتی متصور نیست ، پس چگونه مدرك شود به حواس ظاهري و باطني تعالي الله عن ذلك علواً كبيراً .

۱- انعام / ۱۰۳

۲- طه / ۱۱۰

باب دوم

عدل

باب دوم

در عدل

عدل، عبارت از حکم اموری است که به افعال عمومی حق تعالی نسبت به مکلفین در دار تکلیف از اوامر و نواهی و در دار جزاء از ثواب و عقاب مربوط می شود .

عدل در لغت ضد جور و ظلم است ، و آن عبارت از تساوی است ، یعنی افعال حق تعالی به مکلفین در دنیا از روی عدل تعلق می گیرد، به این معنی که ایشان را تکلیف نمی کند مگر به آنچه طاقت دارند، از اعمال و افعالی که صلاح ایشان در آن است ، به این طریق که جزای ایشان در عمل بر طاعت ، بیشتر از قدر تکلیف می باشد ، و جزاء ایشان در عمل بر معاصی به قدر فعل مکلف می باشد ، تا فایده ی تکلیف حاصل شود که عین منفعت خلق است . زیرا حق تعالی از همه ی جهانیان غنی و بی نیاز است ، و به یقین فایده ی تکلیف به مکلفین راجع خواهد بود.

و چون احوال ناقص و ضعیف مخلوقات بر حق تعالی جاری نمی شود ،

بر این اساس :

رضای حق تعالی از خلقش، تفضل و احسان او نسبت به بنده خواهد بود ، و زیادی جزای اعمال خیر ، افزایش درجات ، اعطاء پاداش ، برداشتن مجازات و امثال این ها از استحقاق او بیشتر خواهد بود .

و غضب حق تعالی عبارت از عدل او است ، نسبت به مکلفین عاصی ، به این معنی که حق تعالی بر عاصی غضب نمی کند به علت این که بر او معصیت کرده است ، تا این که از عذاب و عقاب آن بنده آرامش خاطر برایش حاصل شود (تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً) بلکه غضب حق تعالی در حقیقت عبارت از ایجاد مسببات است ، وقتی که اسباب آن ها وجود دارد پس معصیت ، علت تامه ، برای ایجاد عقوبات مخصوصه به آن معصیت می شود ، یعنی حق تعالی آن عقوبت را به مقتضای آن معصیت ایجاد می کند ، مگر اینکه بخواهد عفو کند ، که عفو از آن مقتضی مانع است ، در این صورت عفو او میان آن معصیت ، و میان عقوبت آن حایل می شود که متفرع و مترتب بر آن معصیت بود . و هر گاه مانع ، (یعنی) عفو الهی حاصل نشود ، آن عقوبت به علت وجود مقتضی و رفع مانع لازم می شود ، و غضب حق تعالی عبارت از همین است . نه این که غضبش چون غضب مخلوقین از هیجان حرارت غریزی واقع در قلب حاصل شود ، و برای انتقام از او به وجود

بیاید ، تا آن هیجان ساکن گردد . حق تعالی اجل و اکرم و فراتر از صفات مخلوقات می باشد.

حکم افعال اختیاری مکلفین در اصل ایجاد

حکم افعال اختیاری مکلفین در اصل ایجاد

افعال اختیاری افعالی است که مکلفین بر انجام آن ها و بر ترك آن ها قدرت دارند.

و باید بدانیم که همه ی موجودات از ذوات و صفات و افعال ، به امر حق سبحانه و تعالی موجودند و با آن متحققند ، و با مدد الهی پایدارند ، و هیچ يك از این ها در رابطه با خودشان ، هم چنین در افعال مربوط به خود مستقل (آزاد بی قید و شرط) نیستند ، (زیرا اگر موجودی لحظه ای بی نیاز باشد ، می تواند در جمیع احوال بی نیاز باشد ، و فقیر نباشد ، و حال آن که امکان و ممکن ، عین فقر و احتیاج است . مترجم)

و چون حق تعالی بندگان را به طاعت و امثال اوامر ، و اجتناب از نواهی ، مامور فرموده ، واجب است : ایشان را به ادای تکلیف قادر و متمکن سازد ، و الا تکلیف بر محال خواهد بود ، و مطیع بر فعل طاعت ، وقتی می تواند مطیع شود که بر ترك آن قادر باشد ، و خود او فعل را به جهت امثال امر حق تعالی اختیار کند ، بنا بر این حق تعالی تمامی مکلفین را از نور و ظلمت خلق کرد ، و به همین شیوه ایشان را به فعل طاعت و معصیت ، قادر گردانید.

بنا بر این مبنای وجود عبد ، و مبنای کارهای او ، به امر حق تعالی، و به مدد و حفظ او است ، چه اگر مدد ندهد و وجود او را حفظ نکند ، موجود نخواهد بود .

لکن بنده خودش ، بدون مشارکت احدی در فعل او، فاعل فعل خویشتن است ، و حق تعالی حافظ فعل او است ، و او را به معونت در طاعت و خذلان در معصیت امداد می‌کند.

پس هر کس قایل شود که فاعل فعلی که از بنده صادر می‌شود خواه خیر باشد و خواه شر، حق تعالی است ، و بنده در هیچ فعلی از افعال خودش دخیل نیست بلکه حق سبحانه و تعالی ، فاعل فعل بندگان و سبب آن افعال است چنان که او خالق ذوات بندگان است ، خالق افعال ایشان نیز می باشد ، چنان که اشاعره بر این عقیده اند در این صورت به خدای تعالی ظلم و قبح نسبت داده است ، زیرا لازمه ی قول ایشان این است که حق تعالی خلایق را بر معاصی جبر کرده ، و ایشان را به جهت آن افعال که خود ، در ایجادش آزاد نبوده اند ، عقاب و عذاب خواهد کرد ، در صورتی که (با این فرض) بندگان را در انجام آن ها هیچ گونه دخالتی نبوده است.

و هر کس قایل شود به این که بنده خود ، و بدون هیچ گونه مدخلیت غیر، فاعل فعل خود است ، یعنی در انجام فعلش (بی قید و شرط) آزاد و

مستقل است ، و مانعی از آن فعل برایش نیست در این صورت حق سبحانه و تعالی را از ملك و سلطانش بر کنار کرده چنان که طایفه ی معتزله و مفوضه را این اعتقاد است.

و هر دو فرقه خارج از طریقه ی حق ،
و بیرون از جاده ی صواب می باشند.

و هر دو فرقه خارج از طریقه ی حق ،

و بیرون از جاده ی صواب می باشند.

زیرا فرقه ی اول افراط نموده و فرقه ی دوم تفریط کرده است .

و قول حق، همان قول اوسط است ، چنان که حضرت امام جعفر

صادق(ع) فرموده است :

لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی جبری در کار نیست ، و حق

تعالی بندگان را بر انجام طاعات و معاصی مجبور نکرده است. زیرا اگر

چنین باشد ، جایز نخواهد بود ایشان را به جهت معاصی عقاب نماید ، و اگر

عقاب کند ظالم خواهد بود ! (و ما ربك بظلام للعبيد¹).

و تفویض هم در بین نیست به این که گفته شود: حق تعالی امر را به خود

بندگان تفویض کرده ، و از برای حق تعالی امری و حکمی در افعال ایشان

نیست ، در این صورت در ملك حق تعالی وارد خواهد شد ، چیزی که تقدیر

نکرده است و از حکم و سلطنت خود معزول خواهد بود.

بلکه امری بین این دو امر است ، به این معنی که خود بنده بر وجه

اختیار، و بدون اکراه و اجبار (و آزادانه) ، فاعل فعل خود است لیکن ، تقدیر

حق سبحانه و تعالی ، در فعل عبد ، ساری و جاری است . پس فعل عبد ، بدون قدر تمام و امضا نمی شود.

و معنی این کلام آن است که حق سبحانه ، حافظ بنده ی خود است و (همچنین) حافظ افعالی که از او صادر می شود ، و بدون حفظ و حمایت حق تعالی وجود و تحقیقی برای عبد و فعلش نخواهد بود، و مادامی که به امر الله محفوظ است هم او ، و هم کارهای او موجود و محقق است . پس بنده به فعل الله محفوظ است ، و با مدد و عنایت او افعال خود را بالاستقلال (و به صورت آزادانه) فاعل است ، بدون این که در انجام آن ها با خدا مشارکتی داشته باشد . و معنای آن چه گفتیم این است که : بنده کارهای خود را با مدد و یاری خدا انجام می دهد ، نه بدون خدا و نه با خدا . و این است معنایی که به آن اشاره کردیم . و لکن راه درکش بدون چراغی فروزان از نور ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، تاریک و تیره است و سیر این راه تیره و تاریک ، محال ، و چون دریای عمیقی است که تا غواص کامل و ماهر نباشد البته در این گرداب غرق خواهد شد.

پس غنیمت می شماریم معنایی را که برای امر بین امرین ذکر گردید ، زیرا دیگران این کلام را به لفظ می گویند و چون بیان می کنند یا مجبره اند یا مفوضه و الله الموفق و المعین . و این است عدل در افعال عباد.

پس اگر بندگان به اختیار خودشان گناه کنند ، به موافقت قداست ، و اگر می خواستند طاعت کنند متمکن از آن بودند (و می توانستند) و چون معصیت را اختیار کردند حق تعالی لازمه عصیان را بر آنان جاری کرد که عقاب است ، و به ایشان ظلم نکرد به علت اقدام ایشان بر معصیت بدون این که ایشان را اجبار و اکراه و ناچار نماید.

و هر گاه اطاعت کنند ، آن نیز به اختیار خود ایشان و به موافقت قدر است، و هر گاه معصیت را می خواستند متمکن از آن بودند (و می توانستند). و چون طاعت را اختیار کردند لازمه ی طاعت را برایشان جاری کرد که رسیدن به ثواب است ، به علت اقدام ایشان بر طاعت ، بدون آن که ناچار و ناگزیر شوند مستحق ثواب شدند ، و موافق تقدیر بودن افعال عباد سبب اجبار نمی شود ، به علت تمکن ایشان در این صورت از مخالفت به موافقت قدر، پس ایشان هر فعلی را که بخواهند و اختیار و اراده کنند ، از تقدیر الهی مفارقت نخواهند کرد ، زیرا که فعل بنده ، بدون قدر تمام نمی شود ، پس تمامی بندگان در فعل خیرات و شرور مختار و آزادند ، که با تقدیر الهی از ایشان صادر می شود هر فعلی که اختیار می کنند ، و هیچ عمل را بدون تقدیر

نمی‌کنند، و این تقدیر (تقدیر) لزوم و حتم نیست بلکه تقدیر اختیار است در این مطلب باید نیکو تأمل کنیم، تا آن را درک کنیم¹

۱ - نمی‌دانم جواب آن کس که اظهار داشته است: شیخ عدل را از اصول دین نمی‌داند با تفصیلی که در این جا ملاحظه کردیم در پیشگاه خدا چه خواهد بود؟

باب سوم

نبوت^س

باب سوم در نبوت است

می دانیم که چون حق سبحانه و تعالی غنی مطلق است به هیچ چیز حاجتی ندارد، پس خلق را به مقتضای کرم و فضل و احسان خلق کرد، و دوست می دارد ایشان را به نعمت های غیر متناهی (و تمام نشدنی) برساند، که برای ایشان خواسته است، و چون حق تعالی حکیم است واجب است آنچه را که بر بندگان خود تفضل می نماید بر مقتضای کمال حکمت صنع ربوبیت جاری باشد، به همین جهت خلق را به اموری تکلیف کرد که به سبب انجام آن ها رسیدن به آن کرامات و ثواب ها ممکن می شود، بر وجهی که تفضل او سبحانه از عبث خارج شود، و چون مخلوقات به علت جهل و عجز ذاتی خود نمی دانند، آنچه را که در او صلاح ایشان است زیرا علم تکلیف از مکنونات علوم الهیه است که غیر را در آن مقام راهی نیست، و چون حق سبحانه و تعالی مُدْرِك نمی شود و محسوس نمی گردد، و خلق بی واسطه بر اخذ معالم دین خود، از حق تعالی به علت کمال تقدس و تنزه او قادر نمی باشند. (از باب لطف) در حکمت واجب شد که از بین آفریدگان خود قومی را اختیار فرماید، که به یاری حق تعالی به گرفتن وحی از جناب حق قادر باشند، و از جانب حق عز و جل معانی امور و تکالیفی را به خلق

برسانند که از بندگان خود خواسته ، و صلاح دنیا و آخرت ایشان در آن است ، به علت این که این تکلیف لطفی برایشان است ، و صلاح و نظام هر دو جهان دنیا و آخرت به آن وابسته است ، و این لطف در حکمت واجب می باشد .

و آن واسطه پیغمبر صلی الله علیه و آله (و دیگر پیامبران علیهم السلام) هستند . و چون مقتضای حکمت در ایجاد آن بود که خلائق را در زمان های متعدد و پشت سرهم و با احوال گوناگون بیافریند ، و همه ی آن ها در علت غائیة مشترک بودند ، که ایصال نفع به ایشان می باشد ، پس در حکمت واجب شد که حق تعالی در هر امتی رسولی از خودشان مبعوث کند ، تا از جانب الهی به ایشان برساند آنچه را که صلاح نظام دنیا و آخرت ایشان است ، زیرا بندگان نمی دانند مگر آنچه را که حق تعالی به ایشان به فضل و کرم خود تعلیم فرموده است . (و این پیامبران علیهم السلام از جانب حضرت حق در زمان های گذشته یکی پس از دیگری مبعوث شدند و مردم را با وظائف و تکالیف خود آشنا فرمودند) تا این که نبوت به پیغمبر ما محمد بن عبد الله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم رسید .

فصل اول

در اثبات نبوت انبیاء (ع)

فصل اول

در اثبات نبوت انبیاء (ع)

می دانیم که نبوت از مقتضیات عدل است و واجب است که به کاملترین صورت باشد تا فایده ی بعثت به طور کامل انجام پذیرد و صورت کامل، آن است که:

۱ - حق تعالی بر دست آن پیغمبر که برای هدایت مکلفین مبعوث فرموده معجزی را ظاهر فرماید ، که مثلش از ابنای جنس او حاصل نشود و خارق عادت باشد ، و مطابق دعوی نبوتش باشد ، و حق تعالی به جهت تصدیق نبوتش آن امر را ظاهر کرده باشد.

۲ - و بایست که صحیح النسب ، و طاهر المولود باشد ، و از شبهه ی حرام و حیض و امثال این ها منزّه و نیز کامل الخلقه باشد ، زیادتی و نقصان نداشته باشد، به جهت خلق و خوی از همه ی احوالی مطهر باشد که دل ها از آن نفرت دارند به طوری که اهل زمانش به هیچ وجه نتوانند بر موقعیت و مقام او ایراد و اشکالی وارد کنند.

۳ - و بایست که راستگو باشد و هرگز دروغ ، خیانت ، ریاست طلبی و میل به زر و زیور دنیا از او مشاهده نشده باشد.

- ۴ - و بایست که اعلم اهل زمان خود ، و زاهدترین آن ها و عامل ترین آن ها باشد به آن چه امر و نهی می کند.
- ۵ - و بایست که مطهر باشد از جمیع زواید و نقایص ظاهری و باطنی به طوری که اهل زمانش بدانند که آن که بر ایشان مبعوث شده است در هر صفت کمالی برایش نظیری نیست.
- ۶ - و بایست که از تمامی گناهان صغیره و کبیره قبل از بعثت ، و بعد از بعثت از اول عمرش تا آخر عمرش معصوم باشد .
- ۷ - و بایست که از سهو و نسیان و از هر چیزی که مردم آن را نقص می دانند معصوم باشد ، تا عذری به جهت توقف متابعت نیاورند و در نبوتش شکی برای ایشان حاصل نشود یا توقف نکنند زیرا حجت الله واجب است بالغه و رسا باشد و عذر هر صاحب عذری را قطع کند و هر گاه جایز باشد که احدی از مکلفین بیاید و در نبوت پیغمبر خدشه کند حجت الله تام و بالغ نخواهد بود و آن باطل است ، چه اصل بعثت برای قطع حجت است .
- ۸ - و بایست که از جانب حق تعالی مسدد باشد ، و در اعتقاد و علم و قول و عمل به درستی موفق باشد ، زیرا حق تعالی او را به الطاف و الهام خود مدد می دهد ، و به مقدار مقامش به او وحی و الهام می کند ، و برایش ملکی از ملائکه را قرار می دهد که او را به نور حق تأیید و تسدید نماید ، و او را از

خطا و لغزش حفظ کند ، و حق تعالی کل این ها را خواسته و قرار داده ، تا بعد از بعثت پیغمبران برای مردمان در ترک متابعت آنان حجتی نباشد .
 به علت این که پیغمبر عبارت از انسانی است که از جانب حق تعالی ، بدون واسطه ی انسان دیگر ، خبر می دهد ، و این انسان ، بر مکلف (ها) حجت الله نخواهد بود مگر وقتی که نزد مکلف (ها) ثابت شود که قول او قول خدا ، و امر و نهی او امر و نهی خدا است ، و حق تعالی قادر است بر ایجاد امور و اسبابی که حجتش بر خلقش تمام شود و کسی را قدرت نباشد آن را دفع کند ، و به اقامه ی حجت بر خلق ، لطفش بر خلقش تحقق می یابد ، تا ایشان را با انجام اعمال به کمالات دنیا و آخرت برساند ، و اعمال بر اثبات مبلغ و پیغمبر موقوف است .

پس از باب لطف بر حق تعالی واجب است که آن پیغمبر را به صفاتی موصوف کند که بر مکلفین نبوتش ثابت شود ، و یقین شود قول او ، عین قول خدا جل و علا است ، و حق تعالی واجب را ترک نمی کند ، زیرا ترک واجب بر خدای تعالی قبیح است و او به علت غنای ذاتی و عدم افتقار به وجهی از وجوه از (انجام) فعل قبیح فراتر است .

فصل دوم

پیامبر این امت حضرت محمد

بن عبد الله (ص) است

فصل دوم

پیامبر این امت حضرت محمد

بن عبد الله (ص) است

چون این مذکورات را دانستی باید بدانیم که :

پیغمبر این امت مرحومه محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مره بن كعب بن لوي بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن کنانه بن خزيمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان صلي الله عليه و آله الطاهرین است ، که ادعای نبوت کرده ، و بر دست شریفش معجزه ظاهر گشته است.

و هر کس ادعای نبوت کند و مطابق ادعای خود معجزه ظاهر کند ، بی شبهه پیغمبر است و در بین مسلمین و غیر ایشان یعنی بین تمامی اهل دنیا به تواتر محقق شده که مردی در مکه ی مشرفه به نام محمد بن عبد الله صلي الله عليه و آله و سلم ظاهر شد و ادعای نبوت نمود، و حق تعالی بر دست مبارك او معجزه ظاهر فرمود که مطابق دعوايش به تحدي مقرون بود ، سعی کردند مثل آن را بیاورند ولی برای آنان میسر نشد ، و مسلم شد پیغمبر به حق و ناطق به صدق مطلق می باشد و این تواتر موجب قطع است ، مگر برای

کسی که مسبوق به شبهه باشد ، و بدون اشکال این امر میان جمیع اهل زمین متواتر است به علت این که آن حضرت صلی الله علیه و آله خاتم النبیین است ، و بعد از او پیغمبری نخواهد آمد .

پس واجب است که بر کافه ی خلق رسول باشد ، به علت این که همه مکلف می باشند ، و تکلیف ایشان بدون حجت صحیح نیست و حجت بر خلق ثابت نمی شود مگر به آن نهج که مذکور شد ، بنا بر این نبوت آن حضرت به تواتر نزد جمیع مکلفین ثابت شده است و اما آن کس که مسبوق به شبهه شده پیامبری آن حضرت صلوات الله علیه و آله بر او نیز ثابت شده است هر چند طبیعت او به انکار عادت نموده است و ایضاً حق تعالی می فرماید : (و ما کان الله لیضل قوماً بعد اذ هدیهم حتی یتبین لهم ما یتقون)^۱

فصل سوم

در معجزات رسول اکرم (ص)

فصل سوم

در معجزات رسول اکرم (ص)

و اما معجزات آن حضرت که حق تعالی با آن ها نبوت آن بزرگوار صلی الله علیه و آله را تصدیق فرموده بسیار است، و علمای امت هزار معجزه را احصا کرده اند، که از آن جمله انشقاق قمر است،¹ و ظاهر شدن چشمه ی آب از میان انگشتان مبارکش، و سیر کردن خلق بسیار با طعام اندک، و شکایت شتر به آن حضرت، و کلام پاچه ی گوسفند که او را به زهر آمیخته بودند، و آواز به واقعه، و تنطق بی زبانان از انحاء شتر، و ناله ی جذع نخل²، و تسبیح سنگریزه در کف مبارک آن حضرت، و مهر کردن بر سنگ به مهر شریف مطهر خود صلی الله علیه و آله، و غیر این معجزات³، که

۱- مرحوم شیخ مثل همه ی مسلمانان و علمای شیعه، عقیده دارد پیامبر بزرگوارمان همین ماهی را که می بینیم طلوع و غروب دارد، می گیرد و باز می شود، نور افشانی می کند و پشت ابر می رود، به قدرت خدای تعالی و به اراده و مشیت او شکافت. ولی بعضی از غرض ورزان، بی آن که از سرای آخرت و عذاب خدای تعالی هراسی به دل راه بدهد به افتراء گفته که: « چون شیخ خرق و التیام در افلاک را غیر ممکن می داند گفته که پیامبر نور ماه آسمان را از مردم پوشاند و برای ایشان صورت ماهی را در هوا ظاهر ساخت و آن را شکافت! مطالعه کننده ی محترم ملاحظه می کند که شیخ در همین کتاب به شکافتن ماه اشاره کرده و جلوتر از همه ی معجزات آن را آورده است. در ضمن شیخ در برابر قدرت خدای تعالی همه چیز را خاضع و خاشع می داند و خرق و التیام در جرم ماه را نیز غیر ممکن نمی شمارد، تفصیل موضوع را در جلد اول احقاق الحق نشر روشن ضمیر، صفحه ی ۲۶۵ مقاله ی سوم مطالعه فرمائید.

۲- بنواخت نور مصطفی آن استن حنانه را کمتر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو.

۳- از معجزات آن حضرت یکی هم معراج است که به عقیده ی مرحوم شیخ با همان جسم دنیایی و لباس هایی که در تن داشته انجام یافته است و باید آنان که به شیخ افتراء بسته اند آماده ی رسوایی در روز قیامت باشند.

برشمردن آن‌ها موجب طولانی شدن کلام است، و (خیلی از آن‌ها در) میان خواص و عوام معروف اند.

فصل چہارم

قرآن معجزہ شگفت آور

فصل چهارم

قرآن معجزه شگفت آور

از جمله ی معجزات آن حضرت قرآن عزیز است که برایش هرگز ناسخی نخواهد بود و با آن قرآن عرب ها را تحدی^۱ کرد حتی راضی شد که يك سوره مثل قرآن بیاورند به اقصر سوره ای که در قرآن است، ولی عاجز شدند و نتوانستند مثل آن را بیاورند و چون اسلام را به علت حمیت جاهلیت قبول نکردند پس به انواع ایذا و اذیت از قتل رجال ایشان و اسیری اطفال و زنان ایشان و تحمل عار و ننگ و وقوع در آتش و قلع و قمع از مساکن و دیار

۱- تحدی به معانی گوناگونی آمده که از جمله ی آن ها به مبارزه خواندن افراد است . کفار و مشرکین برای این که از مسلمان شدن دیگران جلوگیری کنند اظهار می کردند که قرآن کلام خدا نیست این آیه برای تحدی نازل شد « قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا ۸۸ / اسراء ؛ بگو اگر انسان ها و پریان گرد هم بیایند ، تا نظیر این قرآن را بیاورند ، نمی توانند مثل آن را بیاورند ، و اگر چه همه ی آن ها پشتیبان همدیگر باشند . آیه ی دیگر این بود که « ام یقولون افتریه قل فأتوا بعشر سور مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم یتجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله ۱۳ و ۱۴ / هود ؛ آیا می گویند قرآن را به خدا افترا می بندد؟ بگوده سوره مثل سوره هانی را بیاورید که افترا باشد ، و غیر از خدا هر کس را می توانید به همکاری دعوت کنید ، اگر پاسخ نگفتند بدانید که این قرآن با علم و دانش خدای تعالی نازل شده است . آیه ی دیگر جهت تحدی آیه ی زیر است ام یقولون افتریه قل فأتوا بسوره مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین ، ۳۸ یونس ، آیا می گویند : افترا بسته است بگو سوره ای مانند آن را بیاورید و غیر از خدا از کسانی که می توانید یاری بطلبید اگر راست می گوید .

صبر کردند و نتوانستند آن چه را برایشان وارد شده به آوردن سوره ای مثل قرآن دفع کنند.

و قرآن تا فناء عالم کون و امکان باقی است و عجز عرب از آوردن قرآن سهل است که کل خلق عالم از ما سوی الله را طاقت تعبیر به عبارتی مثل قرآن نیست، و احادی از اول آفرینش تا فناء عالم طاقت معارضه با قرآن را ندارد.

و از هیچ پیغمبری از پیغمبران، بعد از ایشان به علت انقطاع نبوت ایشان معجزه ای باقی نمانده الا معجزه ی پیغمبر ما صلی الله علیه و آله (قرآن) که آن باقی است زیرا که نبوت آن حضرت با توجه به بقاء تکلیف باقی است تا معجزه ی باهره اش قاطع حجج معترضین باشد.¹

۱ - دکتر رشاد خلیفه با بررسی سوره های ۲۹ گانه ی قرآن، که با حروف مقطعه آغاز شده اند می گوید: قرآن در عصر کامپیوتر معجزه بودن خود را اثبات می کند. او از بررسی های خود سه نتیجه عمده گرفته است: ۱ - قرآن از جانب خدای تعالی نازل شده است ۲ - کلید قرآن بسم الله الرحمن الرحیم است. ۳ - کلمه ای به قرآن افزوده نشده، و کلمه ای از آن کم نشده است. خدا فرموده است: انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون حجر / ۹ به تاریخ قرآن آقای دکتر سید محمد باقر حجتی، همچنین به کتاب سیستمهای کار بردی، تعبیر قرآن آربری نوشته ی دکتر سهلانی و تفسیر نمونه ج ۱ ص ۳۰۶ دار الکتب اسلامیه مراجعه فرمایید.

فصل پنجم

در این که حضرت رسول اکرم (ص)

خاتم پیامبران است

فصل پنجم

در این که حضرت رسول اکرم (ص)

خاتم پیامبران است

آن حضرت صلی الله علیه و آله خاتم النبیین است و بعد از او پیغمبری نیست به طوری که حق تعالی در کتاب عزیز خود خبر داده است: (ما کان محمد ابا احدٍ من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین^۱) و از حق سبحانه و تعالی کذب واقع نمی شود، زیرا که کذب قبیح است، و غنی مطلق فاعل قبیح نباشد، و ایضاً در کتاب خود فرموده: (ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فاتتهوا^۲)

خود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به ما خبر داد که پیغمبری بعد از او نیست پس قول او را اخذ می کنیم چه از جانب خدا آن حق است. آن حضرت صلی الله علیه و آله افضل و اعلم از سایر پیغمبران و از تمامی خلق می باشد، زیرا که فرموده: (انا سید ولد آدم) یعنی من بهترین فرزندان آدم هستم.

به فاطمه صلوات الله علیها فرموده است که: (ابوک خیر الانبیاء و بعلمک خیر الاوصیاء) و آن حضرت معصوم است، و دروغ از او صادر نمی شود،

۱- محمد پدر هیچ کدام از مردان شما نیست، ولی پیامبر خدا و آخرین آنان می باشد احزاب/۴۰

۲- هر چه پیامبر به شما فرمان دهد انجام بدهید و از هر چه نهی کند از آن دست بردارید حشر/۷

چنان که خدای تعالی ارشاد فرموده است: (و ما ينطق عن الهوي ان هو الا وحي يوحى¹) و ايضاً فرموده است: (و لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين²) پس قول شریفش صدق خواهد بود، و افضل از همه بودنش حق می باشد.

و همچنین اجماع علماء اسلام است که آن حضرت سید کاینات است، و از کلام الله در حدیث قدسی خطاب به آن بزرگوار است: (لولاك لما خلقت الافلاك، آری) دنیا و هر چه در آن است به طفیل وجود او موجود شده اند، صلي الله عليه وآله الطاهرين المعصومين.

۱- ۳ و ۴ / نجم، از روی هوای نفس سخن نمی گوید هر سخنی که بگوید از جانب خدا به او وحی می شود.
 ۲- ۴۴ تا ۴۶ / الحاقه، اگر از قول ما، سخنی می گفت که ما نگفته ایم به طور حتم وی را با دست راست گرفته و رگ حیات او را پاره می کردیم.

باب چہارم

امامت

باب چهارم در امامت است

چون ثابت شد که وجود پیامبر لطف است ، و نظام عالم در دنیا و آخرت تمام نمی شود مگر به او تا روز قیامت ، به علت این که:
آن حضرت از جانب حق تعالی مبلغ است ، و ادا کننده ی آن چه بر او وارد می شود از احوال خلق ، از اموری که مادام تکلیف بقای ایشان با او است .

و اموری که به سعادت همیشگی ایشان مربوط است .
و بی هیچ شکی احوال مکلفین لحظه به لحظه تجدید می شود تا روز قیامت ، و احکام ایشان تابع احوال ایشان است پس احکام نیز به مقتضای احوال تجدید می شود ، و پیغمبر تا آخر تکلیف باقی نمی ماند بلکه تغییر و موت بر او نیز جاری می شود ، به علت این که عبدي مخلوق است ، و در حکمت جایز نیست که به موتش حکم نبوت او رفع شود چه آن لطفی واجب است مادام که تکلیف باقی است ، پس در حکمت نصب خلیفه ، واجب باشد که در مقام پیغمبر قایم بشود ، و از جانب پیغمبر احکام مکلفین را ادا بکند ، و شریعت آن پیغمبر را حافظ باشد ، و به سنت و طریقه ی او قیام کند

، تا حجت الله بالغه بر خلق مکلفین باطل نشود ، و به ناچار آن خلیفه باید جامع باشد همه ی آنچه را که در حق نبی (صلی الله علیه و آله) مذکور شد یعنی که:

اعلم اهل زمان خود باشد. و ازهد و اتقی و اعبد و انجب ایشان باشد. و افضل ایشان در جمیع صفات و کمالات و مزایا و فواضل باشد.

و از گناهان صغیره و کبیره ، از کذب و خطا و نسیان ، و امثال این ها از اول عمر خود تا آخر عمر خود معصوم باشد و دارا باشد تمامی آنچه را که در حق نبی معتبر بود مگر نبوت ، به علت این که ثابت شد که نبوت با پیامبر منقطع شده است.

اما این که وجود کل صفات نبی صلی الله علیه و آله در وصی شرط شده به این علت است که وصی در مقام نبی قائم می باشد ، در جمیع آنچه مکلفین از احکام و شریعت به آن محتاجند ، زیرا که وصی حافظ شریعت نبی است ، این حفظ شریعت از جانب حق جل و علا لطفی است ، و در حکمت واجب است ، همچنان که در نبوت واجب است ، پس واجب شد که وصی به صفات نبی صلی الله علیه و آله متصف باشد به طوری که برای مکلفین قطع حاصل شود که آن حضرت حجت الله است ، بر آن کسان که نبی حجت بود. و بایست که قطع شود که قول او قول خدا است ، و حکم او

حکم خدا و رسول او است ، و اطاعت و انقیاد امر او واجب است و در شدايد احوال لازم است به او مراجعه شود .

و واجب است که مطهر و منزّه باشد در کل احوال از هر چه که مستلزم نفرت نفوس و طبایع و عدم اطمینان است. و هر کس که به این صفات موصوف است بر حقیقت احوالش مطلع نمی شود مگر کسی که به سرایر و ضمائر آگاه است ، و او خداوند عالم جل شأنه است ، و این حکم منصب احدی از خلق نیست و جز به نص خاص از جانب خداوند عز و جل بر شخصی دانسته نمی شود ، و آن به مقتضای عمل ، لطف است ، و لطف در حکمت واجب است. و قادر حکیم عز و جل به واجب اخلال نمی کند زیرا که قبیح است پس واجب شد که امامت به نص خاص از جانب خدا باشد.

فصل اول

امامت به نص خاص از جانب خداست

فصل اول

امامت به نص خاص از جانب خداست

در میان امت پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی که همه ی شرایط نبوت غیر از نفس نبوت را ، جامع باشد ، نبود مگر مولانا و سیدنا علی بن ابی طالب علیه السلام ، به علت این که آن بزرگوار معصوم بود از هر بدی و زشتی که طبع سلیم را ناگوار می باشد ، از اموری که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن ها معصوم بود ، و در فضیلت (ها) به استثنای نبوت شریک آن حضرت بود ، و حق تعالی در قرآن عزیز به آن تصریح فرموده در آیه ی :

(انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون)¹ یعنی ولی و صاحب اختیار و متولی امور شما در سه کس منحصر است :

حق تعالی ، و رسول او ، و آنان که به خدا ایمان آورده اند و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع ، زکات می دهند. و روایات و کلام مفسرین از شیعه و سنی متواتر است که این آیه ، در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد ، در وقتی که انگشتی خود را در حال رکوع تصدق نمود ، و

بعد از معرفت ، این موضوع را جز معاند و منکر حق، انکار نمی کند ، پس حق تعالی برای علی بن ابی طالب علیه السلام به نص کلام عزیز خود ثابت کرد آن چه را که از برای خود و رسولش ثابت کرد از ولایت عامه و ریاست مطلقه. و در این آیه ی شریفه برای ولی نیست مگر اولویت به خلق از نفس های ایشان در تمامی احوال ، از امور دنیایی ایشان و دین ایشان و آخرت ایشان ، چه ولایت همان ولایت است که برای حق تعالی و برای رسولش ثابت است ، و از این جهت است که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم به این معنی تصریح فرمود ، چنان که سنی و شیعه روایت غدیر خم را از طرق متعدده که بر حد تواتر رسیده به اعتراف خصم مخالف ، روایت نموده اند چه آن حضرت در آن روز فرموده است : (أَلست اولي بكم من انفسكم) آیا من به تصرف در جان های شما و مال های شما از خود شما اولی نیستم ؟ همگی به يك باره گفتند :

بلي ، يا رسول الله

پس فرمود : (من كنت مولاه فعلي (ع) مولاه ، اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه ، و انصر من نصره ، و اخذل من خذله) هرکس من مولایش بودم علی مولای او می باشد ، خدایا هر کس او را دوست می دارد او را دوست بدار ، هرکس او را دشمن می دارد دشمن او باش ، هرکس او را یاری کند او را

یاری کن ، و هرکس او را خوار بخواهد خوارش بساز . پس رسول الله تصریح فرمود : که مراد از ولی در این مقام ، اولی به تصرف است و حق تعالی در حق آن حضرت فرموده است : (ما اتيكم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا)^۱ پس امثال به امر او و عمل به قول او برای ما واجب شد ، و حق تعالی در حق او فرمود : (فليحذر الذين يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنة او يصيبهم عذاب اليم)^۲ و در حق آن حضرت فرمود : (و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى)^۳ و شیعه و سنی روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: افضا کم علي (ع) یعنی عالم ترین امت به احکام فتوی و احوال متعلقه به خلق علي علیه السلام است ، و به اقرار هر دو طایفه فرمود : (علي مع الحق و الحق مع علي يدور معه حیثما دار) یعنی علي با حق است و حق با علي است حق با او دور می زند به هر نهج که او دور می زند.

پس ثابت شد که آن بزرگوار علیه السلام ، هادی به سوی حق است ، و دلیلی دلالت نکرد که غیر از آن حضرت ، کسی از صحابه ، به این مرتبه و

۱- حشر / ۷

۲- نور / ۶۳ در ابتدای آیه آمده است (لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا) یعنی امر رسول خدا را مثل دعوت بعضی قرار ندهید که بعضی را به کاری امر می کنند مرحوم شبیر در تفسیرش گفته است که یعنی اجابت امر رسول خدا واجب است و بدون اذن او برگشتن حرام است ، و ترجمه ی بقیه ی آیه چنین است : بر حذر باشند کسانی که با امر او مخالفت می کنند فتنه ای به آنان برسد یا در آخرت عذاب دردناکی ایشان را گرفتار نماید .

۲- نجم / ۳ و ۴

جلالت باشند ، و احدی از امت ، عصمت از برای احدی از صحابه ادعا نکرد ، چنان که برای آن حضرت ادعا شده است. پس آن کس که به سوی حق هادی است او احق و سزاوارتر است که مردم از او اطاعت کنند، و او را امام واجب الاقتدا دانسته و در احوال خود خواه کلی و خواه جزئی به آن حضرت اقتدا می نمایند ، زیرا به اقرار فریقین ، آن حضرت هرگز به نص پیغمبر از حق مفارقت نمی کند ، و حق نیز از آن حضرت مفارقت نمی کند ، و احدی این معنی را انکار نمی کند که امیرالمومنین علیه السلام در هیچ حالی از احوال با حق نبوده است ، و مقصود از عصمت جز این معنی نیست ، پس نزد هر منصف طالب حقی با قطع و یقین ثابت شد از مثل این حدیث ، و این آیه ی شریفه که علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه ی بلا فصل رسول الله است به علت این که او هادی به سوی حق است زیرا هر که از حق مفارقت نمی کند و حق از او مفارقت نمی نماید آن بزرگوار به حکم الله تعالی احق و الیق است که اطاعت شود چنان که در کتاب خود فرموده: (أفمن یهدی الی الحق احق ان یتبع أمن لایهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون¹) پس هر کس که با حکم خدا مخالفت نماید داخل خواهد شد در قول خدای تعالی:)

۱- یونس / ۳۵. آیا کسی که به حق دعوت می کند سزاوار است پیروی شود ؟ یا آن که هدایت نمی کند مگر آن که خود هدایت شود ؟ بر شما چه شده چگونه داوری می کنید؟

و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون¹، و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون²، و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون³ پس ثابت شد که آن حضرت علیه السلام از اشخاصی است که حق تعالی او را از انواع رجس منزّه و مطهر فرموده پس به نص کتاب الله و قول رسول الله صلی الله علیه و آله، او منصوص به خصوص از جانب خدا و رسول او صلی الله علیه و آله است و احدی از مسلمین این معنی را از برای احدی از اصحاب ادعا نکرد. و الحمد لله رب العالمین.

۲ - مانده / ۴۴

۳ - مانده / ۴۵

۴ - مانده / ۴۷، یعنی هر کس طبق آن چه خدا نازل کرده حکم نکند، از کافران، از ستمکاران، از فاسقان می باشد.

فصل دوم

در اثبات امامت سایر ائمه ی

معصومین علیهم السلام

فصل دوم

در اثبات امامت سایر ائمه ی

معصومین علیهم السلام

و سببی که باعث نصب علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت شد ، همان سبب به عینه سبب نصب فرزند ارجمندش حسن علیه السلام ، و پس از او حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام ، و بعد از آن حضرت علی بن الحسین و بعد از آن حضرت امام محمد باقر، و بعد از آن حضرت امام صادق ، و بعد از آن حضرت امام موسی کاظم ، و بعد از آن حضرت امام رضا ، و بعد از آن حضرت امام محمد تقی ، و بعد از آن حضرت امام علی نقی ، و بعد از آن حضرت امام حسن عسکری ، و بعد از آن خلف صالح حجت القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و مظهر ایمان و خلیفه الرحمن صلی الله علیهم اجمعین می باشد. و جمیع آنچه در خلافت امیر المومنین و قیامش در مقام رسول الله و حجت الله بودن او بر خلق و غیر ذلك معتبر بود، از آنچه به کلیات آن سابقاً اشاره شد ، از کمالات و فضایل و مناقب معتبره در واسطه میان خدا و خلق ، در هر يك از ایشان صلوات الله علیهم اجمعین معتبر است ، و همچنین در خصوص نص به هر يك از ایشان از جانب خداوند

عالمیان چنانچه صریح حدیث لوح است که جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است و غیر آن از قرآن و احادیث قدسیه و نص خود رسول الله در باب هر يك از ایشان به اسامی ایشان ، و نص هر سابقی به لاحقی. و کل این نصوص و اخبار به تواتر ثابت شده است¹، و انکار نمی کند آن را مگر آن کس که مسبوق به شبهه باشد ، به علت این که بیان ، و اثبات حجت بر حق تعالی ، در حکمت واجب است ، و حق سبحانه و تعالی به جهت عموم علمش و غنای مطلق و قدرت عامه ی شامله اش اخلاقی به واجب نمی کند.

۱ - شیعه ی اثنی عشری در رابطه با جانشینان بلا فصل پیامبر اکرم ، آن کس را امام نمی شناسد که به وسیله ی مردم روی کار آمده است ، به عقیده ی ایشان ، آن کس امام است که دلایلی بر امامت او اقامه شود ، گرچه مردم از او پیروی نکنند یا از اجرای اوامر او مانع شوند ، عدم پیروی مردم از امام یا قیام و معارضه ی ایشان با او ، کفایت او را مخدوش نمی کند و ... و امام کسی است که بار سنگین امامت را به دوش می کشد چه قیام کند یا بنشیند ، خواه حرف بزند و خواه سکوت کند ، زیرا امامت او چون لباس نیست که از دیگری بگیرد و بپوشد ، و اگر آن را از او گرفتند امامت از او سلب شود ، امام حجت بالغه ی خدا است ، دارای کرامات و معجزات می باشد ... رجوع کنید به کتاب الامام الصادق تألیف محمد حسین مظفری ص ۷۰ چاپ ۱۳۶۹ .

فصل سوم

در این که حضرت ولی عصر
حجه بن الحسن عسکری (ع)
تا امروز موجود و زنده است

فصل سوم

در این که حضرت ولی عصر
حجه بن الحسن عسکری (ع)
تا امروز موجود و زنده است

و واجب است بر هر مکلف اعتقاد کند که قائم آل محمد، محمد بن الحسن العسکری علیه و علی ابائه الکرام السلام حی و موجود است.

الف : اما نزد ما معاشر شیعه ی اثنا عشریه:

به جهت اجماع فرقه ی محقه بر وجود آن حضرت.

و این که ظاهر خواهد شد ، و زمین را از عدل و قسط پر خواهد کرد ،

بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.

او فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام غائب ، مفتقد

، منتظر و مترقب است .

و اجماع فرقه ی محقه ، تابع اجماع ائمه ی ایشان سلام الله علیه

اجمعین است ، و اجماع اهل بیت حجت است ، به علت این که حق تعالی

ایشان را از رجس و دنس پاک و مطهر فرموده است ، پس قول ایشان حجت

است ، زیرا غیر از حق را نمی گویند ، و اما اجماع شیعه پس آن نیز حجت

است به جهت کشفش از قول امام ایشان که معصوم است.

ب : و اما نزد عامه :

۱- بسیاری از ایشان با ما متفقند ، و به قول ما قائلند .

(گرچه بعضی از ایشان گمان دارند که آن حضرت الآن موجود

نیست ، بعد از این موجود خواهد شد.

بعضی از ایشان را گمان این است که آن (حضرت همان) عیسی بن

مریم سلام الله علیه است .

بعضی نیز چنان تصور کرده اند : که آن که خواهد آمد مهدی عباسی

است) .

(رد این گمان ها) :

لکن حدیث متفق علیه فریقین ، که از قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و

آله روایت شده است یعنی : من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة

این دو قول را باطل می نماید . چه این کلام عام است ، و بر زمان ما صادق

است یعنی الآن ، هر گاه کسی بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده ی او

مرده ی جاهلیت و شرك است ، این قول در صورت عدم وجود امام ، لغو و

عبث خواهد بود ، سابق بر این گفتیم که : وجود امام از جانب حق تعالی بر

بندگان لطف است ، و لطف مادام که تکلیف برقرار است به حسب حکمت

واجب است ، پس تکلیف بدون لطفی موجود صحیح نخواهد بود ، زیرا که آن شرط تکلیف است ، و مشروط در نزد انتفاء شرط منتهی می شود.

و هر کس قائل باشد به این که آن حضرت متولد شده است ، قائل به وجودش الآن می باشد ، زیرا که احدی قائل نشده است که آن حضرت متولد شده است و از عالم ارتحال نموده است. و آن کس که استبعاد وجودش را و طول عمرش را می کند در این باب به حقیقت حکمت بر نخورده با آن که حق تعالی به جهت استبعاد این امر دلیل واضحی خلق فرموده که رد آن ممکن نیست.

۱ - و آن خضر (ع) است که جدش هود پیغمبر بوده است با این که (بنا بر دو قول مشهور) در زمان ابراهیم علیه السلام متولد شده ، ولی تا حال باقی است بلکه تا نفخ صور حی است. و او اعظم آیتی است به وجود قائم علیه السلام.

۲ - و ابلیس عدو الله تا یوم وقت معلوم باقی است پس هر گاه بقاء عدو الله و بقاء خضر به دلیل مصلحتی جزئی جایز باشد بالنسبه به مصلحت بقاء غوث عالم که محل نظر حق تعالی و قطب وجود است. چگونه جایز نباشد بقاء کسی که جمیع مصالح نظام دنیا و دین و آخرت بر بقاء او موقوف است؟ با این که اتفاق شده به روایات امت و اقوال ایشان بر این که لابد است

از قیام قائم علیه السلام ، و رسول الله صلی الله علیه و آله بیان کرده که هر گاه از دنیا باقی نماند مگر یک روز، حق تعالی آن روز را بلند خواهد نمود تا این که از اهل بیت ما از ذریه ی من، کسی که اسم او اسم من باشد و کنیه ی او مثل کنیه ی من ظاهر شود و زمین را از قسط و عدل پر کند ، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

۳- و آن جماعت از عامه که قائل شده‌اند (: آن عدالت گستری که جهان و جهانیان به خصوص مسلمانان ظهور او را انتظار می کشند حضرت) عیسی بن مریم است ، این حدیث ایشان را تکذیب می نماید که بر صحتش اتفاق دارند زیرا که عیسی از اهل بیت و ذریه ی حضرت پیغمبر نیست ، و اسمش و همچنین کنیه اش نیز با آن مخالف است.

۴- و همچنین این حدیث تکذیب می کند قول کسی را که گفته است : آن قائم مهدی عباسی است چه آن از اولاد ذریه ی پیغمبر (ص) نیست.
 پس از برای منصف طالب حق باقی نماند ، مگر قول به این که آن (بزرگوار ،) امام دوازدهم از ائمه علیهم السلام است ، که نهم از ذریه ی مولانا الحسین علیه السلام می باشد. عجل الله فرجهم و سهل مخرجهم.

فصل چهارم

در اعتقاد به وصایت اوصیاء علیهم السلام

فصل چهارم

در اعتقاد به وصایت اوصیاء علیهم السلام

واجب است به وصایت اوصیاء پیغمبران اعتقاد کند ، و به ایشان ایمان بیاورد ، و ایمان بیاورد به این که انبیاء و اوصیای ایشان حق بوده اند ، و گفته های آنان راست بوده است ، و از جانب خدا بوده اند ، زیرا که حق تعالی ایشان را مدح کرده ، و بر آنان ثنا فرستاده است ، به جهت طاعت و اجابتشان امر خدای تعالی را و عبادت و دوام ذکر و شکر او سبحانه و تعالی را ، و هر که را حق تعالی ثنا گوید قول او حق است ، و عملش و فعلش همه حق است .

و بر مکلف واجب است که به جمیع آن چه حق تعالی بر انبیا و اوصیاء ایشان نازل کرده ایمان بیاورد ، از کتب و وحی ، و ایمان بیاورد به آن چه که ملائکه به ایشان رسانده اند زیرا که حق تعالی آن را به پیغمبر خود خبر داده ، و پیغمبر و اوصیاء و حجج صادق القول او صلوات الله علیهم اجمعین خبر داده اند ، و هر چه که ایشان سلام الله علیهم اجمعین خبر دهند صدق است .

من گواهی می دهم به این که ایشان ادای امانت کرده و هر چه بر آنان نازل شده به بندگان (خدا) تبلیغ ، و حجت را بر عامه ی مکلفان تکمیل نموده

اند، (و هل علي الرسول الا البلاغ المبين) آیا رسول خدا به غیر از تبلیغ آشکار وظیفه و تکلیفی بر عهده دارد؟

باب پنجم

معاد

جسمانی

باب پنجم در معاد است

واجب است هر مکلف ، به وجوب معاد یعنی برگشتن ارواح به اجساد ایشان ، در روز قیامت اعتقاد کند.

و کیفیت آن، آن است که چون مردمان می میرند ارواح بر سه گونه می باشند :

یکی از ایشان ماحض الایمانند :

* ارواح این طایفه ، بعد از مرگ ، به بهشت دنیا می روند ، و در آن جا در ناز و نعمت می باشند، و چون روز جمعه و روز عید شود به هنگام طلوع صبح صادق ، ملائکه شتر هائی از نور برای ایشان حاضر می کنند که بر هر شتر قبه ای از یاقوت و زمرد و زبرجد می باشد پس به آن شترها سوار می شوند ، و آن شترها ایشان را میان آسمان و زمین پرواز می دهند ، تا به وادی السلام به پشت کوفه بیایند ، و تا ظهر در آن محل بمانند ، و به هنگام ظهر از ملائکه برای زیارت قبور و اهالی خود اذن گرفته و می روند تا این که سایه ی هر چیزی مثل خودش می شود ، پس ملک ندا میکند و ایشان سوار شترها می شوند و پرواز می کنند تا به غرفات جنان برسند ، و در آنجا متنعم

می‌شوند ، به همین طریق است تا رجعت آل محمد صلی الله علیه و آله ، (در زمان رجعت) افرادی که ایمان خالص دارند ، به دنیا بر می‌گردند ، و هر که در دنیا کشته شده باشد ، در رجعت ، دو برابر عمر دنیا ، زندگی می‌کند ، پس از آن می‌میرد . و هر که در دنیا مرده باشد ، بر می‌گردد تا این که کشته شود ، و چون حق تعالی محمد و اولاد طاهرین آن حضرت را از زمین بالا ببرد مردم ، چهل روز در هرج و مرج باقی می‌مانند ، پس اسرافیل نفخه ی صعق را می‌دمد ، ارواح و سایر حرکات باطل می‌شود ، تا چهار صد سال نه حسی است و نه محسوسی .

* اما اجساد کسانی که ایمان خالص دارند تا زمانی که نفخه ی صعق دمیده شود در هر جا که هستند باقی می‌ماند و روح و ریحان بهشت دنیا به ایشان می‌رسد ، و در این مدت که اجزای اجساد متفرق شده در قبور خود به حال مستدیره مثل خرده براده های طلا ، در کارگاه ریخته گر باقی می‌ماند .

و اما قسم دوم ، ما حض الکفرند :

این طایفه چون بمیرند ،

* ارواح ایشان در نزد مطلع شمس محشور می‌شوند ، و در آن جا ایشان را به حرارت آفتاب عذاب می‌کنند ، پس چون غروب نزدیک شود به سوی

برهوت ، در وادیِ حُضرموت محشور شوند ، و در آنجا تا صبح عذاب می شوند ، سپس ملائکه ی عذاب ایشان را به سوی مطلع الشمس می رانند ، و به همین طریق است تا نفخه ی صعق ، پس باطل می شوند ارواح ایشان .

* و اجساد ایشان در قبور خود می ماند ، و دود و شراره ای از آتش جهنم که در مشرق است به اجسادشان می رسد ، و تا نفخه ی صور به همین حالت باقی اند .

اما قسم سوم ، کسانی اند که مستضعف اند ، نه ما حض الایمانند و نه ما حض الکفر :

* ارواح این جماعت با اجساد ایشان (و در کنار اجساد ایشان) تا روز قیامت باقی می ماند .

چون چهار صد سال بین نفختین (یعنی نفخه ای که همه با آن می میرند و نفخه ای که همه با آن زنده می شوند) بگذرد ، حق تعالی از زیر عرش بارانی می باراند ، از چشمه ای که صاد نام دارد ، و آن آبی است که رایحه اش رایحه ی منی است ، تا این که روی دنیا جملگی دریا ی مواج گردد ، تا اجزای هر جسدی در قبر خودش جمع شوند ، و در مدت چهل روز گوشت ها برویند ، آن گاه حق تعالی اسرافیل را مبعوث می کند و او را به نفخه ی صور نشر و بعث امر می کند ، پس ارواح پرواز کنند ، و هر روحی در

جسد خود در قبر داخل می‌شود ، پس از قبر بیرون می‌آیند ، و خاک از سرشان می‌ریزد. پس در آن وقت قیامت بر پا می‌شود ، این است معنی معاد، یعنی عود (یعنی برگشتن) ارواح به سوی اجساد خود. چنان که در دنیا است و ایمان به این معاد یعنی برگشتن ارواح به اجساد (و آمدن هر روحی به جسد مربوط به) خود ، واجب است ، چه ممکن است ، و حق تعالی به هر ممکنی قادر است ، و خدا و رسول و ائمه ی صادقین سلام الله علیهم اجمعین از آن خبر داده‌اند ، و حق می‌باشد.

و ایضاً این معاد ، وقت ثمره ی عدل و فضل است ، و روز جزاء اعمال است ، و عدم وجود آن منافی فضل در اعطاء ثواب، و عدل در وقوع عقاب می‌باشد.

و ایضاً معاد لطفی است برای مکلفین که ایشان را به طاعت اعانت می‌کند ، و ایشان را از معصیت باز می‌دارد ، پس در حکمت واجب می‌باشد.

و ایضاً تمامی مسلمانان اجماع و اتفاق بر وقوع آن نموده‌اند ، و بر این که اصلی از اصول اسلام است ، پس اسلام (فرد) بدون اعتقاد به وقوع آن محقق نمی‌شود ، و منکر معاد کافر است و وقوعش حق می‌باشد.

و ایضاً حق تعالی بندگان خود را تکلیف کرده پس ایشان را به طاعت امر کرد ، و ایشان را بر وفا به عهدش وعده داد ، و درامثال امرش حسن ثواب قرار

داد ، و ایشان را از معصیت خود نهی کرد ، و وعید^۱ کرد ایشان را از نقض عهد ، و بر مخالفت نهی عقاب را قرار داد ، و تکلیف واقع شد .

از بعضی بندگان طاعت ، و از بعضی دیگر معصیت سرزد و جزا و مکافات واقع نشد و حق سبحانه و تعالی خبر داد که آن ها را تا روز قیامت به تأخیر افکنده است ، و فرمود : (انما يؤخرهم لیوم تشخص فیہ الابصار^۲) و ایضا فرمود : (و يستعجلونك بالعذاب و لن یخلف الله وعده و ان یوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون^۳) و آیات در این معنی بسیار است پس وقوعش حق و ثابت خواهد بود ، زیرا که صادقی از آن خبر داده ، و بر آن قادر است .

۱- بیم داد

۲- ابراهیم / ۴۲ کیفر کردار ستمگران را به تأخیر می افکند به روزی که چشم ها در آن خیره و حیران شوند .

۳- حج / ۴۷ ای رسول ، کافران برای استهزا کردن ، و از روی نا باوری از تو تقاضا می کنند در آمدن عذاب عجله شود ، هرگز خدای تعالی خلف وعده نمی کند همانا یک روز نزد پروردگار تو ، مثل هزار سال است از سال هایی که می شمارید .

فصل اول

در محشور شدن همه ی
مخلوقات در روز قیامت

فصل اول

در محشور شدن همه ی

مخلوقات در روز قیامت

چون حشر برای این است که مقتضای عدل حق ، تمام شود ، اعاده ی هر صاحب روحی واجب است ، برای این که به عمل خیر و شر او ، جزا داده شود ، و حق مظلوم از ظالم اخذ شود ، و این ها احوال ثلاثه ی مکلف است یعنی :

۱- مجازات مکلف به عمل خود از خیر و شر .

۲ - اخذ حق او از ظالمش .

۳ - اخذ حق از او برای کسی که به او ظلم کرده است .

و شامل هر صاحب روحی از جمیع حیوانات از انس و جن و سایر شیاطین و حیوانات به جمیع انواع آن ها می باشد ، الا این که در هر چیز به حسب خودش از مقدار قابلیت و استعداد او ، بلکه در نوع واحد این حکم

اختلاف مرعی است. خدای سبحان فرمود: (و لكل درجات مما عملوا)¹ و دلیل بر این که حساب و حشر عام است بر کل حیوانات ناطقه و صامته (اول) قول خدای تعالی است: (و ما من دابة في الارض و لا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم ما فرطنا في الكتاب من شيء ثم الي ربهم يحشرون)² یعنی هیچ جنبنده ای در زمین، و هیچ پرنده ای نیست که به دو بال خود پرواز کند مگر این که این ها امت هائی مثل شما بنی نوع انسان هستند، و ما در کتاب ذکر چیزی از احوالات موجودات را کم نکردیم، این امت های گوناگون در قیامت به سوي پروردگار خود محشور می شوند.

(دوم) قول امام علیه السلام: ليقتص للجماء القرناء، (یعنی قیامت برای این است) که قصاص ببیند هر شاخداري که بر بی شاخي تعدي نماید.

۱- احقاف/ ۱۹ و برای تمامی آن ها به اقتضای اعمالشان درجاتی وجود دارد.

۲- انعام / ۳۸، مرحوم شیخ در شرح الزیارة، در شرح فقره ی: و يحشرفي زمركم، پس از بیان قسمتی از مسایل رجعت می فرماید: و الثاني الحشر الاكبر؛ حشر دوم، حشر بزرگ یعنی قیامت کبری است، در آن حشر، همه ی جانداران: (انسان، فرشته، جنّ، شیاطین، و همه ی حیوانات زمینی، دریایی، هوایی و ناری) محشور می شوند، و در آن محشور می شوند هر چه که برای او چیزی است یا به ضرر او چیزی است، یا چیزی از آن اوست، یا چیزی در او است از نباتات و معدن و جمادات، و آن چه برزخ بین آن ها است،، و آن که چیزی در گردن دارد یا آن که چیزی از آن او است مانند اسبابی که اثرات آن با خواسته های خدا مخالف می باشد، و آن که در آن چیزی انجام یافته مانند زمان ها و مکان ها، این ها محشور می شوند تا بر له یا علیه عاملین گواهی بدهند. این جمله را در یاب که گنجینه ای از علوم پنهانی را در بر دارد و خدای تعالی (در آیه ای که در متن کتاب آوردیم) به آن ها اشاره فرموده است. ص ۳۱۲ شرح الزیارة چاپ قدیم و ص ۲۵۱ ج ۳ چاپ مکتبة العذراء.

(سوم) قول خدای تعالی: (و ما یظلم ربك احدا)^۱ دلالت می‌کند بر تأویل که حق تعالی حق را برای صاحب حق می‌گیرد هر چند از ناطقین برای صامتان و از صامتان برای ناطقین .

بلکه جمادات مثل درخت ها و چوب ها و سنگ ها و غیر آن هایی که به ناحق مورد پرستش واقع شده اند ، محشور می‌شوند و از ایشان قصاص گرفته می‌شود ، به جهت رضای ایشان به معبود بودن خود ، خدای تعالی می‌فرماید : (انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون).^۲

اگر بحث کنی که چگونه اشجار و احجار راضی می‌شوند و حال این که عقول و شعوری برای ایشان نمی‌باشد ؟ جواب گوئیم که : برای ایشان به نسبت مقام ایشان در وجود ، عقول و شعوری است ، چنان که حق تعالی فرمود : (قل لو کان هؤلاء الهة ما وردوها^۳) یعنی هر گاه این بت ها خدا می‌بودند وارد جهنم نمی‌شدند و معذب نمی‌گشتند ، و استشهاد در صیغه ی وردوها است که به جمع مذكر عاقل ادا فرموده هر گاه شعور نمی‌داشتند مناسب بود (ماوردتها) بگوئید ، نه ماوردوها، و مثل این در ظهور دلالت بر

- ۱

۲ - انبیاء / ۹۸ و خدایت به کسی ظلم نمی‌کند .

۱- شما و هر چه غیر از خدای می‌پرستید آتش افروز دوزخید و به آتش وارد می‌شوید .

شعور جمادات قوله تعالی است : (فقال لها و للارض ائتیا طوعاً أو کرهاً قالتا ائینا طائعین)¹ و نگفتند: طائعات.

مترجم گوید: که شعور نباتات و جمادات قریب به ضرورت مذهب رسیده، بلکه در این اوقات هرگاه کسی ادعای ضرورت کند می تواند، چه عرض ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله بر اشجار و احجار و انهار و بحار و جبال و اعراض و جواهر، به حد تواتر معنوی رسیده است و منکر آن مکابر و مباهت می باشد و حمل کل این ها بر مجاز، دور از طریقه ی عاقلان است ، بلکه مواضعی هست در اخبار که حمل مجاز مدعا را باطل می کند و مستلزم العیاذ بالله کذب است ، و در سایر رسایل و اجوبه ی مسائل این مطلب را شرح داده ام ، و در این مقام اختصار را منظور دارم و السلام.

۲- فصلت / ۱۱ به آسمان و زمین فرمود: در انجام فرمان حق با شوق و رغبت یا با اجبار و کراهت بشتابید ، آن ها گفتند : با کمال شوق و رغبت به سویت می شتابیم . علامه طباطبائی در تفسیر ثم قست قلوبکم ... گفته است همه ی موجودات از نوعی شعور مرموز برخوردارند.

فصل دوم

در قصاص جمادات و نباتات در دنیا

فصل دوم

در قصاص جمادات و نباتات در دنیا

اما قصاص از جمادات و اشجار در دنیا می باشد ، چنانچه اخبار بسیاری در این باره وارد شده است .

مثل این که آب زمزم به آب فرات فخر کرد ، حق تعالی چشمه ای از صبر تلخ در آن جاری فرمود.

مثل قول امام علیه السلام که هر گاه کوهی بر کوهی طغیان ورزد حق تعالی او را منهدم سازد ، و امثال این اخبار بسیار است ، و اما وجه عقوبت جمادات و نباتات در دنیا مانند این که وارد شد که زمین شوره زار ، آب شور ، گیاه تلخ مانند خربزه ی تلخ ، وقتی ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام بر آن ها عرضه شده قبول نکرده و تلخ و شور شده اند ، آن است که برای آن ها اختیار کلی قوی نیست که تا آخرت انتظار کشیده شود ، بلکه اختیار این ها جزئی است که محسوس نمی شود و ادراک جزئی را رتبه ای از نوع آخرت نیست و اما عقوبات بت ها و اصنام را در آخرت قرار داده هر چند که اختیار آن ها جزئی است ، به جهت خذلان و افتضاح آنان که ایشان را پرستیده اند.

فصل سوم

گویا شدن اعضای انسان در روز قیامت

فصل سوم

گویا شدن اعضای انسان در روز قیامت

از اموری که اعتقاد به آن واجب است به نطق آمدن جوارح است ، تا برای صاحبان خود از مکلفین شهادت دهند به آنچه کرده‌اند به جهت قول خدای تعالی:

(یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون¹) و روایات بسیار وارد شده در این باب که بقاع زمین شهادت می‌دهند به آنچه در آن عمل شده است ، و ایام و لیالی و ساعات و شهور و سال ها محشور می‌شوند و به آنچه در آن ها عمل شده شهادت می‌دهند²، و عقل صحیح مؤید این مدعا است ، و هر گاه عقل و نقل ، بر ثبوت امری تطابق کند اعتقاد به ثبوت آن واجب می‌باشد.

۹ - نور / ۲۴ روزی که زبان ها ، دست ها ، پاهای ایشان شهادت می‌دهند ، به آن چه انجام داده اند
۱۰ - دو باره به پاورقی دوم در فصل اول همین بخش مراجعه فرمایید.

فصل چهارم

در تطایر کتب

فصل چهارم

در تطایر کتب

و از آنچه اعتقاد بر آن واجب است تطایر کتب است و کیفیتش آن است که چون انسان مرد، و در قبر گذاشته شد، و خشت بر او چیدند، پیش از نکیر و منکر ملکی بر او داخل می شود که اسمش رومان فتان القبور است، مرده را می نشانند و می گوید: که عمل خود را بنویس.

میت می گوید: اعمال خود را فراموش کرده ام.

ملك می گوید: من به خاطرت خواهم آورد.

می گوید: که کاغذ ندارم که به آن بنویسم.

ملك می گوید: به قسمتی از کفنت بنویس.

می گوید: که دوات ندارم.

می گوید: آب دهن تو.

می گوید: که قلم ندارم.

ملك می گوید: که انگشت تو (قلم تست).

آن گاه ملك املاء می کند همه ی آنچه را کرده بود از اعمال صغیره و کبیره، سپس ملك آن قطعه را می گیرد، همچون قلاده در گردنش می آویزد، که برایش از کوه احد سنگین تر خواهد بود، و این است معنی گفته ی خدای

تعالی: (و کل انسان الزمانه طائرہ فی عنقہ و نخرج له یوم القیامۃ کتاباً یلقیہ منشوراً^۱) و چون روز قیامت شود پرونده های اعمال پرواز کنند، هر کس که نیکوکار است کتاب او از پیش روی او به دست راستش می آید، و هر گاه بدکار و معصیت کار باشد، کتاب از طرف پشت سر آمده، پشت او را سوراخ کرده و از سینه ی او خارج می شود، و به دست چپ او می آید.

پس صفوف جمیع خلائق در مقابل و پیش روی کتاب الله ناطق صلوات الله علیه می ایستند، و آن همان کسی است که اعمال بر او عرض می شود، او بر خلائق می خواند آن چه را که عمل کرده بودند که حرفی زیاده و کم ندارد، و هر کس به کتاب خود نظر می کند، و به وجهی مخالفت محقق نیست، و آن قول واحد است، چنان که حق تعالی می فرماید: (و تری کل امه جائیة، کلّ امه تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون)^۲.

مترجم می گوید: که مراد از این کتاب امیر المؤمنین علیه السلام است، و اعمال خلائق در دنیا هر روز بر آن جناب بعد از رسول الله صلی الله علیه و

۱- اسراء/ ۱۳

۲- جائیه / ۲۸ و ۲۹ در آن روز می بینی هر گروه به زانو در آمده، هر گروه به سوی کتاب خود خوانده می شود و به ایشان گفته شود امروز همه به جزای اعمال خود می رسید، این کتاب، به حق با شما سخن می گوید، ما هر عملی را انجام می دادید از آن نسخه بر می داشتیم.

آله عرضه می شود ، و آن بزرگوار به اذن رسول الله صلي الله عليه وآله به
کلام واحد آن ها را می خواند.

فصل پنجم

در میزان

فصل پنجم

در میزان

از آن امور که اعتقاد بر آن واجب است اعتقاد به میزان است ، برای اعمال خلاق ، و در حقیقت آن ، بر حسب اختلاف روایات و اقوال علماء ، اختلاف (نظر وجود) دارد .

* در بعضی روایات آمده که میزان ، همچون میزان معروف در این دنیا دو کفه دارد .

* و در بعضی روایات معنی اول را نفی ، و اثبات کرده اند که میزان ، ولایت آل محمد سلام الله علیهم اجمعین است .

* بعضی گفته اند که : میزان ، عدل حق تعالی است چه حق تعالی به مقادیر اعمال ، و استحقاقات راجحه و مرجوحه عالم و آگاه است .

و حق این است که میان این اقوال سه گانه منافاتی نیست ، چه میزان دو کفه دارد ، کفه ی حسنات و کفه ی سیئات ، و همان بعینه ولایت ائمه است ، و همان (هم) عدل حق تعالی است ، و وجه جمع و دلایل در این رساله محلش نیست و آنچه واجب است این است که اعتقاد کند که در قیامت موازین ، به جهت امتیاز اعمال خلاق نصب می شود ، و اما تعیین آن واجب

نیست ، و دانستن این قبیل از مسائل به کمال معرفت مربوط می شود . و دلیل بر وجود میزان گفته ی حق تعالی است: (و نضع الموازين القسط لیوم القیمه^۱ فمن ثقلت موازینہ فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینہ فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون^۲) در روز قیامت ترازوهای عدل را خواهیم نهاد و به هیچ کس ستم نخواهد شد . میزان های کسانی که سنگین باشد ایشان رستگارند ، و میزان های کسانی که سبک بیاید آنان به خودشان زیان زده اند ، و در دوزخ خواهند بود .

۱۳- انبیاء / ۴۷

۱۴- مؤمنون / ۱۰۲ و ۱۰۳

فصل ششم

در صراط

فصل ششم

در صراط

و از اموری که اعتقاد به آن واجب است صراط است . و آن پلی است که بر جهنم کشیده شده است .

اول عقبه ، از اول محشر است صعود می کند و از آن به سوی بهشت بالا می رود .

در اول مقام هزار سال صعود می کند ، و هزار سال دیگر نزول می کند ، و میان این صعود و نزول هزار سال مکان هموار است ، و در آن همواری پنجاه عقبه است ، و خلایق در هر عقبه ی آن هزار سال می ایستند .
صراط از شمشیر تیزتر و از موباریکتر است ، برای آن که اطاعت کرده گسترده می شود و برای گناهکار تنگ می شود .

خلایق در روی صراط به مقدار اعمال خود ، دارای مراتب گوناگون می باشند ، بعضی از ایشان از آن مثل برق جهنده ، و بعضی از ایشان مثل اسب بسیار تیزرو ، و بعضی همچون پیاده گان می گذرند ، و بعضی از ایشان به زانو در آمده کشان کشان خود را می کشند ، و بعضی از ایشان معلق و آویزانند ، و آتش ، بعضی از آنان را گرفته و بعضی را ترك می کند .

و آنچه واجب است :

* اعتقاد کردن به وجود صراط است ، در روز قیامت .

* و به این که از شمشیر تیزتر و از موباریک تر است .

* و به این که آن پلی است کشیده شده بر جهنم .

* و به این که تمامی خلق مکلف می باشند از روی آن عبور کنند . اما

شناختن کیفیت صراط ، و کیفیت صعود و نزول از آن ، و شناختن این که مراد

از صراط چیست ؟ واجب نیست . و دلیل آنچه مذکور شد اخبار متواتره است

به حسب معنی که از هر دو طایفه روایت شده ، و اجماع مسلمین بر آن

منعقد است .

فصل هفتم

در حوض کوثر و شفاعت

فصل هفتم

در حوض کوثر و شفاعت

از آن امور که اعتقاد بر آن واجب است ، حوض کوثر است و آن را حوض کوثر می گویند : به این علت که آب نهر کوثر به آن حوض می ریزد .
و حوض در عرصه ی قیامت خواهد بود ، و ساقی آن امیرالمؤمنین علیه السلام است ، تشنگان مؤمنین را در روز قیامت سیراب خواهد کرد .

اعتقاد بر شفاعت

و از اموری که اعتقاد بر آن واجب است ، شفاعت کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله است ، از برای کسانی از امت خود که گناه کبیره انجام داده اند ، چنان که فرموده : من شفاعت خود را برای اهل کبایر از امت خود ذخیره کرده ام .

و اخبار در این معنی متواتر و متظافر و متکاثراست ، به این که آن حضرت برای اهل بیت خود ، و برای انبیاء علیهم السلام ، شفاعت می کند .
و انبیاء شفاعت می کنند ، از امت های خود برای کسانی که حق تعالی دینشان را پسندیده ، و قبول کرده باشد ، و ائمه علیهم السلام بر شیعیان خودشان شفاعت می کنند ، و شیعیان شفاعت می کنند برای هر که

می خواهند از محبین. و واجب همان اعتقاد کردن به ثبوت شفاعت محمد صلی الله علیه و آله برای عاصیان از امت خود می باشد، و اما مبنای تفصیل و ترتیب به همان نهج است که بر آن دلیل اقامه شده است زیرا که اقامه ی دلیل از متممات ایمان و مکملات معرفت است.

فصل هشتم

در وجود بهشت

فصل هشتم

در وجود بهشت

و از اموری که اعتقاد بر آن واجب است وجود بهشت است و آنچه در او از نعیم مقیم وجود دارد، و آن جنان خلد هشتگانه است چنان که اخبار بر آن دلالت دارد، و قرآن مجید بر آن ناطق است.

و بهشت دنیا نیز موجود است، و آن همان بهشت است که ارواح مؤمنین بعد از مفارقت از ابدان تا نفخ صور در آنجا قرار دارند، و حق سبحانه و تعالی هر دو بهشت را در کلام مجید ذکر فرموده است: (جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغیب انه كان وعده مأتياً لا یسمعون فیها لغواً الا سلاماً و لهم رزقهم فیها بكرة و عشیاً)^۱ و حاصل مفهومش این است که حق تعالی بهشتی وعده کرده است بندگان خود را در غیب، به راستی و درستی که وعده ی او واقع خواهد شد و ایشان را در بهشت جای خواهد داد که در آنجا کلمات نا ملایم و لغو نمی شنوند و در آن جا نمی بینند مگر سلامتی از جمیع مکاره و آلام و شداید و اسقام، و رزق ایشان نعمت های الوان است که خداوند منان به جهت ایشان قرار داده و هر صبح و شام به ایشان می رسد. و

این بهشت، بهشت دنیا است. زیرا که در بهشت آخرت صبح و شام نمی‌باشد . بعد از این آیه ی شریفه بهشت آخرت را ذکر کرده و فرموده است : (تلک الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقياً¹) این همان بهشتی است که بندگان پاک و مخلص خود را وارث آن می‌کنیم .

و واجب است اعتقاد به این که از برای بهشت هشت طبقه است:

اول: جنت الفردوس.

دوم: جنت عالیه.

سوم: جنت نعیم .

چهارم: جنت عدن .

پنجم: جنت دار السلام.

ششم: جنت دار الخلد.

هفتم: جنت المأوی.

هشتم: جنت دار المقام.

و هر بهشتی حظیره ای دارد ، یعنی هر بهشت از این هشت بهشت اصلی ظلی دارد مثل آفتاب که نور دارد ، و نسبتش در مقایسه با بهشت اصلی مثل اشعه ی اوست به سراج یا به آفتاب . و نعیم هر حظیره از بهشت اصلی منسوب به سوی اوست و حظایر بهشت هفت است ، زیرا که جنت عدن ظل

ندارد به علت نهایت صفا و لطافتی که دارد ، نمی‌بینی که آفتاب چون به آینه می‌تابد نور از آنجا مشعشع و منعکس می‌گردد ؟ اما هر گاه جسمی از آینه لطیفتر باشد در آن جا نور ظاهر نمی‌شود .

هشت تا همان بهشت های معروف است که هر آسمانی بالایش بهشتی است ، و بهشت هشتم ، بر فراز عرش قرار دارد .
و هفت تا بهشت های حظائر است ، که در تحت هشت بهشت است ،
و نعیم آن از نعیم بهشت اصلی کمتر است .

و در حدیث است که در حظایر جنان سه طایفه از خلائق ساکن می‌باشند :

*یکی مومنین جن .

*دوم اولاد زنا که عمل صالح کرده باشند و ایمان خالص آورده باشند ، و اولاد اولاد ایشان تا هفت بطن .

*سوم دیوانگانی که در دنیا برایشان تکلیف جاری نشده و از اقاربش کسی نباشد که برای او شفاعت کند ، تا به ایشان ملحق شود .

و اسماء حظایر عینا مثل اسماء بهشت اصلی است ، مثل آفتابی که در آسمان چهارم باشد اسمش شمس است و نورش که در زمین است ایضاً اسمش شمس است .

و آنچه بر مکلف واجب است : اعتقاد به وجود بهشت و نعیم آن است
الآن ، و اما با این طول و تفصیل واجب نیست . و دلیل بر وجود جنت ، قرآن
و اخبار متواتره و اجماع مسلمین است .

فصل نهم

در وجود جهنم

فصل نهم

در وجود جهنم

و از چیزهایی که اعتقاد به آن بر مکلفین واجب است وجود جهنم است، و آنچه حق تعالی در آن جا از عذاب الیم آماده کرده است، و آن هفت طبقه ی همیشگی آخرت است.

و هفت طبقه ی جهنم دنیا، نزد مطلع شمس است که قرآن در جاهای زیادی به آن اشاره کرده است چنان که فرموده:

(و حاق بآل فرعون سوء العذاب النار يعرضون عليها غدواً و عشياً)^۱ یعنی

بر آل فرعون عذاب های بسیار بد وارد شد، و هر صبح و شام عذاب آتش را برایشان تجدید می کند، و شکی نیست که این جهنم، و این آتش در دنیا است، زیرا که در آخرت صبح و شام نمی باشد، بعد از این آیه فرموده است:

(و يوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب) یعنی روزی که

قیامت بر پا می شود فرمان داده می شود فرعونیان را بر شدیدترین عذاب ها وارد کنید. و این عذاب همان آتش جاودانه است، زیرا روزی که قیامت بر پا

می شود آتش دنیا وجود ندارد . و آتشی که روز قیامت فرعونیان به آن وارد می شوند غیر از آتشی است که صبح و شام بر آنان عرضه می شد .

علمای تفسیر ، و استادان قرائت قرآن اتفاق دارند ، بر این که به موقع قرائت باید در کلمه ی ساعت ، وقف ، و باید از ادخلوا^۱ آغاز شود .

خدای تعالی از وجود آتش آخرت ، و آتش دنیا خبر داده ، و سنت نبوی به آن صراحت دارد ، و همه ی مسلمانان به طور کلی به آن اجماع دارند ، و

اختلاف آن ها :

* در کیفیت .

* در صفت .

* در این که در حال حاضر موجود است .

* در این که در آینده به وجود خواهد آمد .

* در این که کلیات عذاب و جهنم موجود شده است و جزئیاتش بالفعل موجود نیست ، و به تدریج موجود می شود . حق این است که این اختلاف باطل است ، و اعتقاد صحیح آن است که آتش دنیا و آخرت الآن و بالفعل موجود می باشند چنان که قرآن و اخبار ، به خصوص احادیث معراج ، به آن

۱- نظر مرحوم شیخ ابن است که علمای وقف و ابتداء ، وقف در (عشیاً) را جایز نمی دانند و خواندن آیه را تا (الساعة) توصیه ، و در همان (الساعة) وقف کرده و از (ادخلوا) ابتدا می کنند .

دلالت صریح دارد ، و پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن داخل شده ، و کسانی را که در آنجا معذب بودند مشاهده فرموده است .

واجب ، اعتقاد داشتن به وجود هر دو جهنم ، و عذاب آن ها است .

و واجب است اعتقاد کردن به این که عذاب جهنم آخرت ، ابدی و دائمی است . هرگز به هیچ وجه انقطاع و فنا و انتهای برایش نیست ، بلکه هر چه زمان مکث ایشان به طول انجامد عذاب ایشان زیادتر می شود ، و تألم ایشان شدیدتر می شود ، چنان که صریح قرآن و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام است ، و دلیل عقل بر آن حاکم است چنان چه در محلش مذکور است .

و می دانیم که آتش آخرت ، چهارده طبقه است ، هفت طبقه آتش اصلی است .

اول : جحیم است و آن اعلی مراتب است .

دوم : لظی است .

سوم : سقر .

چهارم : حطمه .

پنجم : هاویه .

ششم : سعیر .

هفتم : جهنم که سه طبقه دارد :

*اول فلق است و آن چاهي است که تابوت ها در آن چاه قرار دارند.

*دوم صعود است ، و آن کوهي است از طلا (یا روی) از آتش در وسط

جهنم .

*سوم ااثام است ، و آن وادي است از آهن گداخته که در اطراف کوه

جاري مي باشد .

اما آتش حظاير : پس آن ظل نيران اصل است به ضد بهشت حظاير، و

اسامي آن ها همان اسامي اصل است و در آنجا شيعيانی عذاب مي شوند که

گناه کبيره مرتکب شده اند ، و مورد شفاعت قرار نگرفته و مستحق جهنم

شده اند .

فصل دهم

خلود در بهشت و جهنم

فصل دهم

خلود در بهشت و جهنم

و واجب است اعتقاد به این که اهل بهشت همیشه در بهشت مخلد می‌باشند ، و همیشه متنعم می‌باشند ، و حق تعالی به ایشان عطایی و کرامتی کرم فرموده که قطع نخواهد شد ، و نعمت های بهشت به دوام امرالله سبحانه دائمی است و غایتی و نهایتی برایش نیست، و اهل جنت از بهشت اخراج نمی‌شوند ، و ابد الابدین در نعمت و سرور و راحت و عزت و کرامت می‌باشند ، بر این معنی کتاب و سنت و اجماع مسلمین شاهد هستند ، و هر کس در این هاشک کند کافر است .

واجب است اعتقاد به این که اهل جهنم همیشه در آتش مخلدند ، و دائماً معذب می‌باشند ، و عذاب هرگز از ایشان مخفف نمی‌شود ، و در آنجا نمی‌میرند تا راحت شوند ، چنان که حق تعالی فرموده است : (خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب)^۱ و فرموده است : (لا یقضي علیهم فیموتوا و لا یخفف عنهم من عذابها)^۲ یعنی اهل جهنم همیشه در آتش مخلدند و هرگز

۱- آل عمران / ۸۸

۲- فاطر یا ملانکه ۳۶

عذاب ایشان تخفیف نمی یابد و نمی میرند و عذاب ایشان مخفف نمی شود و ایضا فرموده است : (کَلِمَا نَضَجَتْ جُلُودَهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ^۱) و کلام الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه ی طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و اجماع مسلمین به این معنی شاهد است ، و مخالفت بعضی از صوفیه ، و بعضی از اصحاب آراء منحرفه ، ارزش و اعتباری ندارد ، و به اقوال (و عقاید) باطله ی ایشان نباید توجه شود^۲ ، بعد از آن که کتاب الله و سنت اجماعی هر دو طایفه ، بر آن نص صریح داشته باشند .

و ما در بعض اجوبه ی مسائل ادله ای قطعی عقلی بر علیه این مدعا اقامه نموده ایم .

۳ - نساء / ۵۶

۱ - عبارت فلا یخفف عنهم العذاب یا لا یخفف عنهم العذاب ، و عبارت و لا هم ینظرون در محل های مختلفی از آیات قرآن آمده و همه دلالت دارند به این که عذاب اهل جهنم سبک نمی شود و نیز به آنان مهلتی داده نخواهد شد ، و در آیه ۴۹ و ۵۰ سوره ی غافر آمده که اهل دوزخ از خزنه ی دوزخ می خواهند که خدا یک روز عذاب آنان را سبک کند اما هیئات .

فصل یازدهم

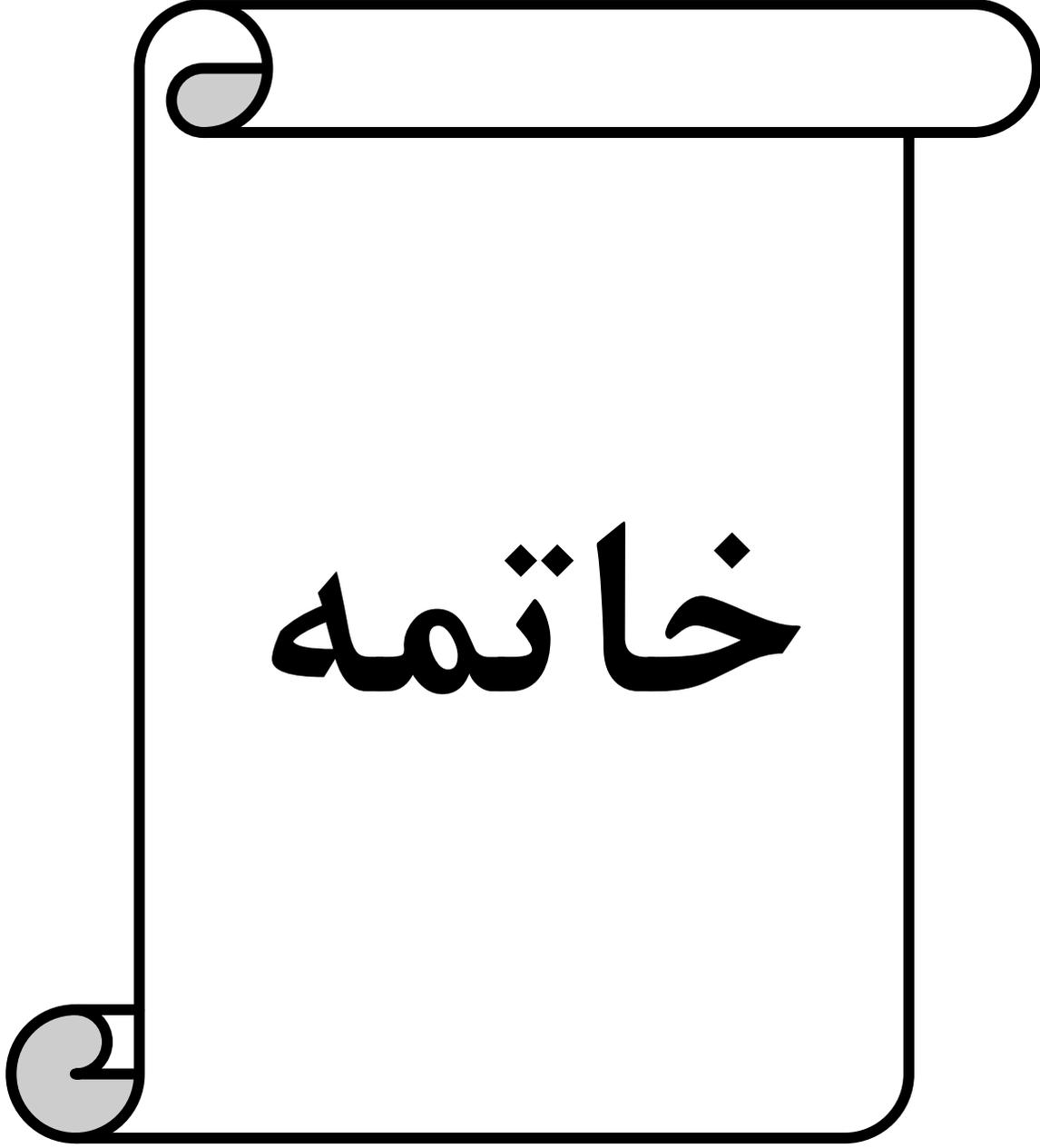
و اعتقاد کردن واجب است

به جمیع آنچه قرآن به آن ناطق است

فصل یازدهم

و اعتقاد کردن واجب است به جمیع آنچه قرآن به آن ناطق است ، و آنچه را که خاتم النبیین و سید المرسلین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله برای خلق آورده است از علم قیامت ، سؤال منکر و نکیر در قبر ، از کسی که ماحض الایمان و ماحض الکفر باشد ، و حشر و نشر و مرصاد .

همان طوری که امام صادق علیه السلام فرموده مرصاد قنطره (یعنی پلی قوس دار و بلند) است ، بر روی صراط که مظالم عباد در آنجا ادا می شود ، و همچنین مهر زدن بر دهان ها ، و گویا شدن جوارح ، و بهشت و احوال آنچه در بهشت است ، از خوردن و آشامیدن و نکاح کردن و اقسام نعیم ، و از احوال جهنم و عذاب و غل های گران و زنجیرها ، و سرابیل و مقامع حدید ، و حمیم از زقوم و غسلین و غیر ذلك ، و به این که قیامت به یقین خواهد آمد و هیچ شکی در آن نیست ، و حق تعالی زنده می کند آن هائی را که در قبرها قرار دارند . (ان الساعة لآتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور¹) به حتم روز قیامت خواهد آمد و به یقین خدای تعالی برخواهد انگیخت آن کسانی را که در قبرها قرار دارند .



خاتمه

خاتمه

در رجعت محمد و آل محمد صلوات الله

عليهم اجمعين

و از اموري که مؤمن متدين بايد به آن اعتقاد کند، رجعت محمد و اهل بيت طاهرين آن بزرگوار صلي الله عليه و آله است، به آن نهج که ما در جواب سؤال از رجعت بيان نموده ايم و مختصرش اين است که:

چون آن سال آيد که حضرت قائم عليه السلام و عجل الله تعالی فرجه در آن سال ظاهر مي شود، و خروج مي کند *قحطي شديدی واقع خواهد شد.

* چون بيستم جمادي الاولى شود باران شديدی می بارد که هرگز مثل آن باران، از روزي که آدم عليه السلام به روی زمین آمده، دیده نشده است، و آن باران از بيستم جمادي الاولى، تا اول ماه رجب ادامه می یابد.

* گوشت هاي بدن بعضی از مردگان که حق تعالی می خواهد ایشان را به دنیا برگرداند، جمع می شوند و با هم متصل می گردند و بدن ها کامل می شود.

* در دهه ی اول ماه رجب، دجال از اصفهان خروج مي کند، و عثمان ابن عنبسه معروف به سفیانی، که پدرش از ذریه ی عتبه ابن ابی سفیان، و مادرش از ذریه ی یزید بن معاویه عليه الهاویه می باشد از رمله خروج می کند، که در وادي یا بس قرار دارد.

* جسد امیرالمومنین علیه السلام در ماه رجب در قرص آفتاب ظاهر می شود ، که همگی خلایق او را می شناسند ، و منادی در آسمان به اسم مبارک مطهر آن حضرت علیه السلام ندا می کند .

* جبرئیل در اول صبح روز بیست سوم ماه رمضان در آسمان ندا می کند :
الا ان الحق مع علي و شيعته ، یعنی آگاه باشید که حق با علی و پیروان او می باشد .

* ابلیس در آخر همان روز در زمین ندا می کند : که الا ان الحق مع عثمان الشهيد و شيعته ، یعنی آگاه باشید که حق با عثمان شهید و با پیروان او می باشد .

و هر دو صوت را کل خلایق هر کس به لغت خود ، می شنوند ، و در این وقت شبهه ی اهل باطل قوت می گیرد .

* در اواخر ماه رمضان ماه ، می گیرد ، و در پنجم (یا) نیمه اش آفتاب می گیرد.¹

¹ - مرحوم شیخ مفید ، در ارشاد از امام باقر روایت کرده که فرمود :

دو علامت ، قبل از قیام قائم علیه السلام انجام می شود خورشید گرفتگی در نیمه ی ماه رمضان ، و ماه گرفتگی در آخر آن ، راوی می گوید عرض کردم : یا بن رسول الله ، خورشید گرفتگی در پایان ماه ، و ماه گرفتگی در نیمه ی آن ؟ امام علیه السلام فرمود : من به آن چه گفتم دانانترم ، این دو آیه از زمان هبوط آدم اتفاق نیفتاده اند . ارشاد ج ۲ /

۳۷۴

در اکمال الدین صدوق از حضرت باقر روایت کرده که فرمود : پیش از ظهور حضرت حجت ، دو اتفاق خواهد بود : ماه گرفتگی در پنجم ، و خورشید گرفتگی در پانزدهم ، و از زمان هبوط آدم چنین اتفاقی نیفتاده است . ج ۲ / ۶۵۵ و ص ۱۷۲ ج ۲ نهج المحججة .

باز در اکمال الدین از حضرت امام صادق روایت شده که فرمود : خورشید در پنجم ماه رمضان قبل از قیام قائم علیه السلام خواهد گرفت . ج ۲ / ۶۵۵

* و چون بیست و پنجم ذی الحجه شود نفس زکیه محمد بن الحسن ،
بین رکن و مقام ، از روی ظلم و جور کشته می شود.

* در روز جمعه دهم محرم ، نور الله الا کبر صاحب الزمان عجل الله
تعالی فرجه الشریف ظاهر می شود ، و در مسجد الحرام داخل می شود ، و در
پیش روی مبارکش هشت بز می باشد ، که حضرت ایشان را می راند ، و داخل
مسجد الحرام می کند و خطیب را می کشد .

در غیبت نعمانی کسوف شمس در سیزدهم رمضان آمده است . ج ۲ / ۶۵۰

ملاحظه می کنیم : در روایت امام صادق کسوف در پنجم ماه رمضان ، در غیبت نعمانی سیزدهم ماه رمضان ، و در
روایت ارشاد ، از امام باقر نیمه ی ماه رمضان آمده است که زمان هر سه روایت فرق می کند . کسوف خورشید در
روزهای سیزدهم و پانزدهم برای همه قابل قبول است ، اما در پنجم ماه رمضان ، در نزد هیچ منجمی پذیرفته نیست

خسوف ماه نیز ، در روایت ارشاد ، در آخر ماه رمضان ، در روایت اکمال در پنجم ماه آمده در صورتی که
خسوف ماه در پنجم و یا در بیست و پنجم پیش نمی آید .

از روایت ارشاد چنین معلوم می شود : که در عبارت امام باقر علیه السلام کسوف شمس در آخر رمضان بوده و به
همین لحاظ هم راوی فکر کرده است که نعوذ بالله امام علیه السلام موضوع را جا به جا فرموده است ، و لذا از امام
علیه السلام جواب شنیده که من به آن چه گفتم : دانا ترم ، این دو نشانه از هبوط آدم علیه السلام اتفاق نیفتاده است
و در خبر اکمال علاوه بر آن فرموده است : و عند ذلك یسقط حساب المنجمین ، در آن موقع حساب منجمین از
اعتبار می افتد و از رده خارج می شود .

غرض این است که این دو علامت ، علامت های عادی نیستند کسوف شمس در پایان ماه قمری ! ، خسوف ماه در
اوایل یا اواخر ماه قمری ! . چون خسوف و کسوف همیشه آیه اند اما آیه بودن آن ها ، در آن موقع به صورت همیشگی
نیست ، بلکه از ابتدای هبوط ، هیچ موقع پیش نیامده است .

فصل اول

فصل اول

* چون خطیب را بکشد ، در داخل کعبه غایب می شود چون شب برآید شب شنبه ، بالایی بام کعبه می رود ، سیصد و سیزده نفر اصحاب خود را ندا می کند ، که همگی از مشرق و مغرب زمین در نزدش جمع می شوند .

* چون صبح روز شنبه شود ، مردم را به بیعت خود فرا می خواند ، و اول کسی که با او بیعت می کند طایر ایض ، جبرئیل علیه السلام خواهد بود .

* در مکه باقی می ماند تا این که ده هزار نفر به خیل لشکر آن جناب جمع شوند .

* سفیانی دو لشکر یکی را به جانب کوفه ، و لشکر دیگری را به جانب مدینه می فرستد ، سربازان شومش به مدینه داخل می شوند ، و شهر را خراب می کنند ، و قبر شریف و مطهر را منهدم می سازند ، و چهار پایان ایشان در مسجد رسول صلی الله علیه و آله پشکل می اندازند ، و عسکر دیگر را به جانب مکه می فرستد ، تا مکه را خراب کنند ، چون به پیدا (بیابان) برسند که به مکه نزدیک است ، زمین ایشان را فرو می کشد ، و همه هلاک می شوند ، و از ایشان جز دو نفر نجات نمی یابند ، یکی به جانب سفیانی می رود تا او را خبر کند ، و دومی به جانب قائم علیه السلام می شتابد تا آن بزرگوار را از واقعه ی عسکر بشارت بدهد .

* آن حضرت به جانب مدینه روان می شود و جبت و طاغوت این امت را از قبر نحس ایشان بیرون می آورد و ایشان را به دار می زند .

* به جانب شهرهای دیگر عازم می شود، و دجال را می کشد، و با سفیانی ملاقات می کند، سفیانی با آن بزرگوار بیعت می نماید، اقوامش به او می گویند که: چه کردی؟ می گوید که: اسلام آوردم و بیعت کردم، پس قومش می گویند که: ما هرگز با تو موافقت نخواهیم کرد به اندازه ای او را اغوا می کنند، تا این که بر حضرت قائم خروج می کند، حضرت حجت علیه السلام، آن ملعون را به جهنم واصل می کند.

* لشگرهای خود را به اقطار و اطراف زمین می فرستد تا زمین را از عدل و داد و قسط پر کنند، چنان که از ظلم و جور پر شده بود.

فصل دوم

در رجعت حسینی (ع)

فصل دوم

در رجعت حسینی (ع)

*آن حضرت در کوفه مستقر می‌شود، و مسکن عیال و اهلش مسجد (سهله در کوفه) خواهد بود، و محل حکم و داوری و فتوایش مسجد کوفه خواهد بود. مدت ملکش هفت سال می‌باشد لکن حق تعالی روز و شب را بلند می‌کند تا این که يك سال به اندازه ی ده سال شود زیرا که حق تعالی امر می‌کند فلک را که سرعت نکند و در آن سال‌ها به کندی حرکت می‌کند تا این که مدت ملکش هفتاد سال از سال‌های معروف زمان ما شود^۱، چون پنجاه و نه سال از حکومت حضرت قائم علیه‌السلام بگذرد، آقا و مولایمان حضرت امام حسین علیه‌السلام با هفتاد و دو نفر از شهدای کربلا و با ملائکه ی نصر شعثا و غبرا (پریشان و غبار آلود) که در نزد قبر مطهر آن حضرت می‌باشند خارج می‌شود. چون هفتاد سال بگذرد زنی از بنی تمیم که اسم او سعیده است، حضرت قائم (ع) را شهید می‌کند، و آن زن بد سرشت ریش دارد، مثل ریش مردان، او با هاونی از سنگ، بر بالای بام می‌ایستد و

۱ - در بحار ج ۵۲ / ۳۳۹، ضمن حدیثی طولانی از حضرت امام باقر علیه‌السلام روایت شده که فرموده: حضرت حجت علیه‌السلام هفت سال می‌ماند، اندازه ی هر سال، ده سال از سال‌های شما می‌باشد آن‌گاه خدا هر چه بخواهد می‌کند. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم چگونه سال‌ها طولانی می‌شوند؟ فرمود: خدای تعالی به فلک امر می‌کند درنگ نماید و به کندی حرکت نماید روز‌ها و سال‌ها طولانی شوند. عرض کردم می‌گویند: اگر فلک تغییر کند عالم فاسد می‌شود! فرمود: این قول زندیق‌ها است اما به مسلمانان سزاوار نیست چنین بگویند، خدا برای پیامبرش ماه را شکافت، و جلوتر آفتاب را برای یوشع بن نون برگرداند، و از طولانی بودن روز قیامت خبر داد و فرمود: کالف سنه ممّا تعدون مانند هزار سال از سال‌هایی که می‌شمارید.

چون آن بزرگوار از آن کوچه عبور می‌کند آن ملعونه هاون را بر سر مبارک حضرت می‌زند ، چون آن بزرگوار از عالم فنا ارتحال می‌فرماید حضرت امام حسین علیه السلام او را تجهیز فرموده و به امر قائم می‌شود.

* یزید بن معاویه ، و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن و کسانی که در صحرائی کربلا با ایشان بودند ، و کسانی که از کارهای زشت ایشان راضی بودند ، از اولین و آخرین لعنه الله علیهم اجمعین ، همگی ایشان را ، امام حسین علیه السلام به قتل می‌رساند ، و از جملگی قصاص می‌کند ، و بسیاری از مخالفین و دوستان ایشان را می‌کشد.

* تا این که جماعت اشرار و بقیه ی کفار بر علیه آن حضرت علیه السلام می‌شورند ، و بر آن بزرگوار غالب می‌شوند ، و او را در بیت الله الحرام محاصره می‌کنند .

* چون امر به آن حضرت شدید شود ، سفاح امیرالمؤمنین علیه السلام با ملائکه برای نصرت فرزند گرامی خود خروج می‌کند ، اعداء دین و رؤسای منافقین را می‌کشند ، آن بزرگوار با فرزند عالی مقدار خود مدت سیصد و نه سال مکث می‌کند ، چنان که اصحاب کهف مکث نمودند ، پس آن حضرت را شهید می‌نمایند . لعن الله قاتلیه حضرت امام حسین علیه السلام قائم بدین الله باقی می‌ماند و مدت ملك آن حضرت پنجاه هزار سال است ، و از شدت کبر سن ، ابروی خود را با دستمال می‌بندد .

فصل سوم

فصل سوم

* حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ، تا چهار هزار سال ، یا شش هزار سال یا ده هزار سال بعد از شهادت بنا بر اختلاف روایات ، باقی می ماند .
و بعد از مدتی که یاد کردیم آن حضرت با جمیع شیعیان خود به دنیا بر می گردد ، و دو باره کشته می شود ، و باز زنده می گردد ، چنان که خودشان فرموده اند : انا الذي اقتل مرتین و احیی مرتین ، ولی الکره بعد الکره و الرجعه بعد الرجعه ، یعنی من همان کسی هستم که دو بار کشته می شوم و دو بار زنده می شوم و برای من دوره ای بعد از دوره ای ، و برگشتی بعد از برگشتی است .

* همه ی ائمه علیهم السلام ، حتی حضرت قائم علیه السلام به دار دنیا بر می گردند ، به جهت این که برای هر مؤمنی یک کشته شدن است و یک مردن .

و آن حضرت بعد از ظهورش در دنیا شهید خواهد شد و ناگزیر بر می گردد ، تا این که حکم مردن جاری شود .

* ابلیس و اتباع آن نزد روحاء نزدیک فرات جمع می شوند ، پس مؤمنین از اصحاب امیر المؤمنین عقب می نشینند ، بسیاری از ایشان در فرات غرق می شوند ، و در این وقت تاویل آیه ی : (هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة و قضی الامر)¹ آشکار می شود و رسول الله صلی الله

۱- بقره ۲۱۰ ، آیا به انتظارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاره ای از ابر همراه ملائکه تشریف بیاورد و کار به اتمام برسد .

علیه و آله در پارچه ی ابری فرود می آید ، در حالی که به دست مبارکش
حربه ای از نوراست .

* ابلیس چون آن بزرگوار را ببیند فرار می کند ، انصارش می گویند : کجا
می روی و حال آن که نصرت ما نزدیک شده ؟ می گوید : من می بینم آنچه را
که شما نمی بینید ، و من از خداوند عالمیان می ترسم .

* رسول الله صلی الله علیه و آله به آن ملعون رسیده و آن حربه را بر
پشتش می زند که از سینه اش در می آید ، و به جهنم واصل می شود .
آن گاه تمامی اصحابش را به قتل می رسانند .

* در آن وقت در روی زمین حق تعالی عبادت می شود ، و احدی هیچ
شریکی برایش قرار نمی دهد ، و مؤمن زندگانی می کند و نمی میرد ، تا این که
هزار پسر برایش متولد شود ، و چون در اوان طفولیت لباسی را به ولدش
بپوشاند ، آن لباس با آن طفل نمو می کند ، هر قدر که آن طفل بزرگ می شود
آن جامه نیز بلند می شود ، و رنگ آن جامه به هر رنگ که خود او می خواهد
در می آید ، و برکات زمین ظاهر می شود و میوه ی زمستان را در تابستان ، و
میوه ی تابستان را در زمستان می خورند ، و هر گاه میوه ای از درخت بر زمین
افتد همان دم در محلش درختی می روید .

* در آن وقت (جنتان مدهامتان) در نزد مسجد کوفه و حول آن ظاهر
می شود ، با آنچه خدا می خواهد .

خرابی جهان

(خرابی جهان)

و چون حق تعالی می خواهد که حکم خود را در خرابی عالم نافذ فرماید ، رسول الله صلی الله علیه و آله و اولاد طاهرینش را بالا می برد . و خلائق بعد از بالا رفتن ایشان سلام الله علیهم ، چهل روز در هرج و مرج باقی می مانند ، تا این که اسرافیل در نفخه ی صور بدمد .

آنچه ما در این جا از احوال رجعت ، ذکر کردیم همه را از احادیث ایشان استفاده نموده ایم ، و سزاوار است مؤمن رجعت ایشان سلام الله علیهم اجمعین به دنیا را اعتقاد کند، و اعتقاد به رجعت به ایشان در احادیثشان واجب است ، شك نمی کند به آن کسانی که به آن اخبار ایمان آورده اند .
و اما وجه این که نگفتیم واجب است و گفتیم : سزاوار است به جهت خلاف بعضی از علما است که حکم کرده اند مراد از رجعت ، رجوع دولت و قیام قائم علیه السلام است ، نه رجوع اشخاص بعد از موت ایشان .
و حق واقع آن است که رجعت ایشان به نص اخبار بسیار حق است ، و به قول کسی که می گوید : این اخبار ، اخبار آحاد می باشد نباید التفات کرد، بعد از حکم ظاهر قرآن¹ ، و نص حدود پانصد حدیث مروی از ایشان سلام الله علیهم .

۱- در سوره ی نمل آیه ۸۳ می خوانیم « و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون و روزی از هر امتی گروهی را محشور می کنیم که آیات ما را تکذیب می کردند و آن ها باز داشت خواهند شد . علی بن

و هر گاه دلیلی در این مقام غیر از انکار مخالفین نبود هر آینه همین انکار ایشان به تنهایی در حقیقت مراد کفایت می کرد ، زیرا که رشد و هدایت در مخالفت ایشان است .

ابراهیم در تفسیرش به صورت مسند نقل کرده که حضرت امام صادق علیه السلام از عثمان بن مظعون پرسید : مردم در باره ی این آیه چه می گویند؟ عرض کرد : می گویند در باره ی قیامت است . فرمود: این طور نیست . این آیه مربوط به رجعت است ، آیا خدای تعالی در قیامت از هر امتی گروهی را محشور می کند و دیگران را رها می کند ؟ آیه ی قیامت قول خدای تعالی « و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً » می باشد ، یعنی ایشان را محشور می کنیم بی آن که کسی از آن ها را فرو گذاریم کهف / ۴۸ برای کسی که به قول خدا و به استدلال حضرت صادق علیه السلام بسنده کند این دو آیه کفایت می کند . نگاه کنید به ص ۱۱۰ تحت رایه الحق ، تألیف شیخ عبد الله سبیتی عاملی .

ملحقات خاتمه

ملحقات خاتمه

و آنچه در این باب ، به اصول دین ملحق می شود کلام در آجال و ارزاق و اسعار است .

اما اجل : عبارت از وقت حدوث شیء است . و اجل موت ، عبارت است از انتهای مدت بقای آن چیز در دنیا ، و انتهای آنچه حق تعالی از رزق و حیات و سایر تقدیرات برایش قرار داده است و این اجل ، به موت و به قتل حاصل می شود.

اما موت (مرگ) : موت بر دو قسم است ، موت طبیعی و غیر طبیعی ، اما موت طبیعی ، (مدت) آن صد سال ، یا هشتاد سال ، یا صد و بیست سال است ، بنا بر احتمالاتی که در فصول انسانیت وجود دارد ، آیا فصل ربیع در انسان بیست سال می باشد ؟ یا بیست و پنج سال ؟ یا سی سال ؟ و هر کدام قائل دارد ، سایر فصول هم چنین است.

(با این بیان) اجل ، به انتها رسیدن مدتی است که قلم اعلی در لوح محفوظ به آن جاری شده است از مدت بقایش در این دنیا ، و از مدت ارزاق و مددهای دنیایی نسبت به شخص ، از انواع رزق ، به حسب قابلیت های فرد ، مثل : اکل و شرب و لبس و علم و فهم و غیر ذلك .

هر گاه شخص از ماحض الایمان ها است یا ماحض الکفر ها ، باقی می ماند از آنچه مقدر شده بود برایش در دنیا در لوح محفوظ ، به قدر آنچه

مقدر شده است از برای بقایش در نزد قیام قیام علیه السلام ، یا رجعت پیغمبر و اهل بیت طاهرینش سلام الله علیهم .

و آن اجل که به موت غیر طبیعی حاصل می شود حسب سببی است که علت مرگش شده است ، گاه معصیت و گناه در این باره اثر می گذارد و محو می کند آنچه را که مقدر شده است از برای انسان از رزق و اجل . و انسان می میرد و باقی نمی ماند از آن امور که برایش تقدیر شده بود مگر آنچه که مقدر شده است برایش نزد قیام قائم علیه السلام ، باقی بماند هر گاه ما حض الایمان یا ما حض الکفر باشد .

اما آن اجل ، که به اعتبار قتل حاصل شده ، در باره ی آن اختلاف کرده اند .

* بعضی برآند : که به اجلس می میرد ، و قتل مطابق با اجلس اتفاق می افتد .

* و بعضی گفته اند : پیش از اجل خود می میرد .

و این طایفه که اجل را هلاکت می دانند ، می گویند : قبل از اجل مرده است و گرنه دیه ای برای او از طرف قاتل لازم نمی آمد . (در مدت باقی مانده از عمر) اختلاف کرده اند :

* بعضی بر آن رفته اند که : چهل روز قبل از اجل خود می میرد و هر گاه قتل نبود هر آینه چهل روز زندگانی می نمود .

* بعضی گفته اند : که امر بر ما مجهول است نمی دانیم که زندگانی می کرد یا نه ؟

* بعضی کلمات دیگر نیز گفته‌اند .

* و آنچه من از احادیث ائمه علیهم السلام فهمیدم این است که پیش از اجل خود کشته می‌شود ، و هر گاه کشته نمی‌شد در دنیا مقدار دو سال و نیم زندگانی می‌کرد که عبارت از سی ماه باشد .

و اما رزق (و روزی) ، پس آن عبارت از چیزی است که صاحب حیات در حال حیات از آن منتفع شود و نباید دیگری وی را از آن مانع شود ، و منظور از دیگری ، غیر خدا و غیر رسول خدا و غیر اهل بیت او علیهم السلام می‌باشد .

و از همین مطلب ظاهر می‌شود که حرام رزق نیست^۱ و دلیل بر این که حرام رزق نیست اخبار ائمه علیهم السلام است ، قرآن نیز بر آن دلالت دارد ، خدا می‌فرماید: (و مما رزقناهم ینفقون^۲) مؤمنان کسانی‌اند که از آن چه به آنان روزی داده ایم احسان کنند. در این آیه حق تعالی ایشان را بر انفاق ارزاق مدح کرده است ، و هر گاه حرام رزق بود هر آینه ایشان را بر انفاق آن مذمت می‌کرد ، زیرا که (این انفاق) تصرف در مال غیر و بدون اذن او می‌باشد .

۱ - پس غاصب و سارق و امثال ایشان باید بدانند که آن چه از این راه به دست آورده‌اند روزی خدا نیست ، و استفاده کردن از اموال دیگران برای ایشان حرام است و با این کار جلو روزی حلال آنان بسته می‌شود . همین طور ربا خوار ، رشوه خوار ، گرانفروش ، و غیره باید به این موضوع فکر کنند .

و اما اسعار^۱: ارزانی عبارت از پایین آمدن قیمت شیئی است از آن چه در وقت مخصوص و مکان مخصوص عادت بر آن جاری شده بود. و گرانی بالا رفتن قیمت شیئی از وضع عادی است.

بعضی گفته اند:

* این گرانی و ارزانی گاهی از جانب حق تعالی می شود، به این طریق که اشیاء را کم می کند، و رغبت مردمان را به سوی آن بسیار می کند، و قیمت ها بالا می رود.

* و گاهی به عکس رفتار می کند و بهای اجناس ارزان می شود.

* و گاهی از غیر جانب حق تعالی است به این صورت که سلطان مردم را از آوردن اجناس منع می کند، و نرخ ها گران می شود، و ایشان را از خریدن آن ها منع می کند و نرخ ها ارزان می شود.

و جزای غم هائی که از طرف ظالم بر مردم می رسد به عهده ی او است.
* و حق در این مسئله این است که گرانی و ارزانی به تقدیر حق سبحانه و تعالی، و اعمال مردمان است. و بیانش آن است که حق سبحانه گاهی اجناس را با اسباب وجودش کم می کند، مثل اندک بودن نزولات آسمانی، و سبب این اندک شدن یکی از سه امر است:

* اول این که برای بعضی از اهل معاصی عقوبت است به آن چه که کرده بودند، پس آن عقوبت به ایشان، و به کسانی می رسد که با ایشان بودند، هر چند خود عاصی نباشند، و به ایشان عقوبت می رسد به جهت این که با

۳ - سعر: بر وزن شعر به معنای نرخ و بهای یک شیئی است و اسعار جمع آن می باشد.

ایشان بودند چنان که حق تعالی می فرماید : (فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذاً مثلهم¹) یعنی با عاصیان و منافقان در حال معصیت ایشان منشینید تا این که از آن حال به حال دیگر منتقل شوند ، و الا شما نیز مثل آن ها خواهید بود .

*دوم اختبار و امتحان عباد است ، چنان چه : حکایت از سلیمان فرمود : (لیلونی أأشکر ام اکفر) تا حلاوت فرج را به ایشان بچشاند ، چنان که فرمود : (و لنبلونکم بشیئ من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين²) یعنی ما مردمان را می آزماییم به این که ایشان را به خوف و گرسنگی و کمی مال و اولاد و خشکی مزارع و بساتین مبتلا می کنیم پس صبر کنندگان را به انواع ثواب بشارت باد .

* سوم آن که درجه ی شاکران را بر رخا و ارزانی ، و درجه ی صابران را بر بلا و گرانی بالا ببرد . زیرا که دنیا برای مؤمن همچو زندان است .

و آنچه گفتیم : سابقاً اسباب وجود متاع را کم می کند مراد من اسباب قابلیت وجود او است .

*مثل : بالا رفتن تقاضا

*بودن کسانی که متاع را می خرند و نگاه می دارند تا گران شود ، بفروشند .

* منع امطار (کم کردن نزولات آسمانی) .

۱- نساء / ۱۴۰

۱- نحل / ۴۰

*ترسناک و نا امن بودن راه ها به زیاد شدن راهزنان و امثال این ها ، از اموری که حق تعالی آن را که با محبت خدا مخالفت می کند به نفس خودش وا می گذارد ، و تا اسباب منع از او صادر می شود از انواع معاصی و ظلم به بندگان و غیر ذلك.

چه هر چه که سبب گرانی شود به علت تقصیر در حق معبود است زیرا مقتضای کرم ، رجا و ارزانی است ، خلاف مقتضی ، به علت وجود موانع یعنی تقصیراتی است که از مکلفین و استعداد های ایشان (سر چشمه می گیرد).

و هر گاه کلام را به این طریق ادا کنیم که گرانی و ارزانی ، از جانب حق تعالی است درست گفته ایم به این معنی که اسباب آن را تقدیر کرده به تقصیرات مکلفین در گرانی و با ایشان به عمل خود آن ها رفتار کرده ، و در ارزانی ، به تفضل خود تقصیرات آن ها را عفو کرده است.

و هر گاه بگوییم : گرانی و ارزانی به عمل مردم مربوط می شود به این معنی که خدا به موقع گرانی با عدالت خود با ایشان رفتار می کند و در ارزانی از گناهانشان می گذرد راست گفته ایم . و بر بندگان واجب است بر نعمت های خدا و بر کرم و آرایش شکر گذار باشند و به قضا و قدرش راضی شوند . زیرا خدای تعالی ولی هر چیزی است . و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین . فارغ شد از نوشتن و سیاه کردن این اوراق ، عبد مسکین احمد بن زین الدین الاحسائی

در این جا ترجمه ی کلام شریف ایشان تمام شد و حقیر نظر به وفور اشغال در دو روز ترجمه اش را به انجام رسانیدم لکن برای مراجعه و تأمل در بسط بعضی مقامات و تأدیه ی کلام به وجه احسن فرصتی نشد. و المیسور لایسقط بالمعسور و الی الله ترجع الامور و السلام علی من اتبع الهدی.

سید کاظم حسینی رشتی